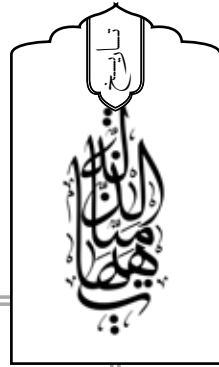




۱۰

وقایع ماه محرم الحرام



۳۲

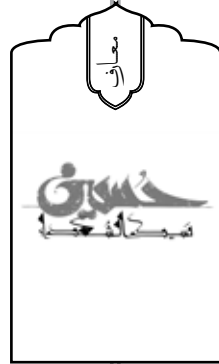
تاریخ عزاداری و عزای تاریخی

۴۵

تحلیلی از قیام عاشورای حسینی

۷۱

عنصر آزادی در نهضت حسینی



۲۹

کتاب ماه
شهریور ماه هزار و سیصد و نود و هشت

مهرم ۱۴۴۱ هجری قمری

زاد



۱۱۰

شرح حدیثی از امام حسین (ع)

۱۱۸

چهل حدیث عزاداری



۱۳۰

منزلت امام حسین (ع)

۱۴۲

کاهش معنویت و دینداری

۱۵۶

علل ماندگاری حادثه عاشورا

۱۶۴

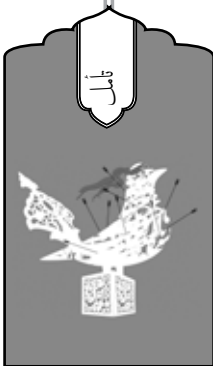
ثواب زیارت سیدالشهداء

۱۸۴

بلای ترفیعی، بلای تنبیهی

۲۰۳

بعد عرفانی و اخلاقی کربلا



۲۲۰

پرسش و پاسخ

نخستین اقدام ماندگار در حرکت عاشورا

عبدالحسین معزی

اولین اقدام در حرکت عاشورا هجرت است. امام حسین (ع) در نخستین اقدام ماندگار خود برای تاریخ، اقدام به هجرت می‌کند. لذا از مدینه به مکه و از مکه به سمت کربلا آمدند.

هجرت یکی از مهم‌ترین اصول در اسلام است و مهاجرت یکی از ارزش‌هاست. وقتی ما نمی‌توانیم در یک محیطی که هستیم کارمان را انجام دهیم، حرکت کنیم و جایی دیگر کارمان را انجام دهیم. لذا امام حسین (ع) حرکت و مهاجرت کرد و بعد هم سختی‌های مهاجرت را تحمل نمود. به ایشان سفارش کردند که وقتی می‌روی راه برای تو سخت خواهد شد. مردمی که دعوت کردند دارای این ویژگی و سابقه تاریخی هستند و تو خود می‌دانی که با پدرت امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) چگونه رفتار کردند. اباعبدالله با تمام سختی‌هایی که می‌دانست تحمل کرد و سختی‌ها را به جان خرید تا جایی که همه هستی خود را از دست داد. این کسی که

هدف وایده بزرگی دارد، حرکت برای خدا و دیگرانسان‌ها را هم حرکت می‌دهد و خودهادی و رهنمون و پیشروی آن‌ها می‌شود و سختی‌ها را به جان می‌خرد؛ بنابراین بعد از مهاجرت مسئله جهاد امام حسین (ع) مطرح است. یک نوع جهاد همان است که همه مردم به آن توجه دارند و به معنای جنگیدن با دشمن است؛ اما جهاد در اولین مرحله یعنی اینکه انسان با تمایلات خود بجنگد. امام حسین (ع) مانند دیگرانسان‌هاست و تمایلات انسانی دارد و علاقه‌مند به خانواده و فرزند است و آسایش و امنیت خانواده و بهره‌بری از امکانات این جهان را می‌خواهد؛ اما کسی که هدف دارد و می‌خواهد حرکت کند و هجرت هم کرده است، کوشش و تلاش و جهاد با نفس خود می‌کند که بزرگ‌ترین جهاد و به تعبیر پیامبر جهاد اکبر است؛ و آن را به انسان‌ها می‌آموزد.

مکتب عاشورا هجرت کردن از یک موقعیت به موقعیت برتر و بهتر را می‌آموزاند. مکتب عاشورا می‌گوید که اگر انسان می‌خواهد به موقعیت برتر در هجرت برسد، باید تلاش و کوشش کند. اولین مرحله کوشش این است که با آنچه تمایلات درونی است درگیر شود و آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهد و از بین ببرد و میل و خواسته‌اش فراتر از تمایلات شخصی و نفسانی باشد. مسئله دیگر اینکه این حرکت کردن آسیب‌های فراوانی دارد و کمترین آن اینکه امام حسین (ع) در جریان کربلا به رنج‌های جسمانی درست یافت که نظیر آن نیست. ما در سخنرانی‌های عاشورا بیان می‌کنیم که امام حسین (ع) و فرزندانش و یارانش چقدر دچار مشکلات شدند. اولین مشکل اینکه خانواده می‌خواهند زندگی کنند ولو چند روز در یک صحرا و با امکانات محدودی چادر زده‌اند و اولین چیز و کمتر تقاضای آن‌ها این است که آب می‌خواهند. لذا آب که اولین چیزی که حیات بشری به آن متکی است را به روی آن‌ها می‌بندند.

و آن نوع آب را به روی انسان‌ها می‌بندند که شاعر می‌گوید: زان تشنگان هنوز به عیوق می‌رسد فریاد العطش ز بیابان کربلا
دشمنان به نوعی امنیت را بر او تنگ می‌کنند که خانواده ایشان نگاه می‌کنند و می‌بینند که حداقل جمعیتی که در برابر آن‌ها ایستاده است

۱۸ هزار نفر است و آن‌ها فقط ۷۲ نفر هستند. این چه اضطراب نفسانی و روحانی برای انسان پیش می‌آورد؟ چه اضطرابی در بچه‌ها و زن‌ها ایجاد شده است؟ امام حسین (ع) هم به خانواده و فرزندان‌ش علاقه‌مند است و آن‌ها را دوست دارد و به آن‌ها عشق می‌ورزد. هرچقدر ایمان و خلوص و صفای باطن انسان بیشتر باشد اظهار تعلق به هستی هم بیشتر می‌شود؛ یعنی آن قدر که پیامبر (ص) جهان و انسان‌ها را دوست می‌دارد، دیگر انسان‌ها نمی‌توانند تصور کنند. امام رضاع (به خانواده علاقه داشتند و امیرالمؤمنین و دیگر امامان هم همین‌طور بودند. یک امام عالم و آگاه به تمام حقایق عالم و انسانی که هستی در اختیار مقام ولایت تکوینی اوست. این انسان نسبت تعلقش به این جهان زیاد است و انسان‌ها و موجودات این جهان را دوست می‌دارد. نمونه آن این است که وقتی امام حسین (ع) در بین راه مکه تا کربلا می‌آمدند، لشگر هزار نفری و تشنه حر جلوی آن‌ها را گرفت. امام گفتند که همه آن‌ها را سیراب کنید و به اسب‌ها و حیوانات آن‌ها هم آب بدهید تا اذیت و آزار نبینند. این از رأفت امام است. حالا ببینید که نسبت به خانواده چگونه است. این پدری که می‌بیند بچه‌ها چقدر مضطرب هستند و نگران فردا و پس فردای آن‌هاست، چه حالی دارد؛ زیرا می‌داند که این موجودات انسانیت خود را زیر پا گذاشته‌اند. لذا امام حسین (ع) می‌ایستد و جهاد می‌کند.

امام حسین (ع) روز عاشورا هم می‌ایستد و تمام عزیزانش را به جنگ می‌فرستد. حبیب بن مظاهر از یاران و اصحاب پیامبر بود. چند نفر دیگر هم از اصحاب پیامبر در کربلا بودند که انسان‌های برجسته‌ای به لحاظ معرفتی بودند. امام حسین (ع) می‌بینند که آن‌ها مانند برگ خزان روی زمین می‌ریزند. به تعبیر تاریخ وقتی اوج مصیبت را بیان می‌کنند می‌گویند آن‌ها قطعه قطعه شدند. امام حسین (ع) نگاه می‌کند جوانی مانند علی اکبر و قاسم بن حسن و خردسالی مانند عبدالله بن حسن را که ۱۰ ساله است را به شهادت می‌رساند و یا بچه شیرخواره به شهادت می‌رسد و به صغیر و کبیر رحم نمی‌کنند. امام حسین (ع) همه این‌ها را به جان می‌خرد و این مصیبت‌ها را در راه خدا تحمل می‌کند و توصیه‌ایشان این است که می‌گوید:

حالاکه هجرت کردی و مجاهدت دارید، اینجا باید صبر و مقاومت کنید و دستور مقاومت می‌دهد. می‌گویند مقاومت و صبر کنید ای بزرگ‌زادگان و انسان‌های باکرامت و انسان‌های گرمی داشته شده در تاریخ بشریت، مقاومت کنید و مکتب‌این را می‌گویید که در مسیر اعتقادی حرکت و تلاش کردن لازم است.

اگر موقعیت ثابت اجازه نمی‌دهد هجرت کردن و در این هجرت جهاد داشتن و مبارزه با تمایلات و کسان‌ی که سد راه تو هستند و در این راه از هر چه داری باید بگذری و بایستی و مقاومت کنی و عقب‌نشینی و جان‌زنی و ترس و وحشت و اضطراب به تو راه ندهد و در این مسیر عزت و انسانیت خودت را بدان. می‌خواهم تو را بخرم. به چه چیز خودت را ای انسان می‌خواهی بفروشی؟ به یک جرعه‌ای آب و یا وعده‌غذا و آینده و مقام و پول؟ این تعبیر بر تارک تاریخ می‌درخشد که فرمودند؛ هیهات منا الذله؛ یعنی هرگز، ما عزیز و محترم و باشخصیت هستیم.

یک شیعه با باور اینکه امام حسین (ع) امام سوم اوست و حجت خدا بر اوست و رفتار و کردار او برای انسان‌ها حجت است و درس‌های بسیار متعددی به‌عنوان یک مکتب از عاشورای امام حسین (ع) می‌گیرد. اگر شیعه هم نباشد یک انسان مسلمانی است و باز هم می‌تواند درس بگیرد؛ زیرا این چنین نیست که برادران ما در اهل سنت نسبت به خاندان پیامبر علاقه‌مند نباشند. آن‌ها هم نهایت احترام را می‌گذارند و برای آن‌ها هم دردناک است که در برهه‌ای از تاریخ کسی که خود را به‌عنوان خلیفه پیامبر و جانشین پیامبر جا زده است با پسر پیامبر چنین رفتاری می‌کند. قابل توجیه نیست و قبول نمی‌کنند لذا آن‌ها هم درس می‌گیرند. چون اگر منبع دینی و مرجع دینی اهل سنت بدانیم چه کسانی هستند چه کسی برتر از ولی خدا و حجت خدا و کسی که در دامن پیامبر بزرگ شده و پیامبر فرموده است که من از حسین و حسین از من است. لذا چه کسی بهتر از امام حسین (ع) که از او پیروی کنند و از او درس بیاموزند. امام حسین (ع) می‌آموزد که انسان برای هدفی که دارد باید بایستد و مقاومت کند. حالا اگر شیعه و مسلمان هم نباشند و فقط انسان باشند، درس

آن‌ها این است که انسان برای هدفی که دارد بایستد و مهاجرت کند و مقاومت کند. ما می‌گوییم انسان‌هایی بودند که در تاریخ از هر چه داشتند گذشتند و به هدفشان رسیدند و این امر تجربه شده‌ای است و این درسی برای انسان‌هاست. لذا این است که عزت بشری و کرامت انسان‌ها بسیار مهم است؛ زیرا امام حسین (ع) در روز عاشورا به سیاه‌پوستان هم احترام می‌گذاشتند و مانند جوانان هاشمی که از خانواده‌های برتر بودند می‌دانستند و یکی از آن‌ها را آزاد می‌کنند و می‌گویند که برو؛ اما او می‌ایستد و به شهادت می‌رسد و امام حسین (ع) هم مانند فرزندش او را در آغوش می‌گیرد و احترام می‌کند. لذا بشر امروز می‌تواند استفاده کند که خودش ارزش دارد و زیر بار ذلت نرود و ذلیل و خوار نشود و این درسی است که انسان‌ها می‌توانند از عاشورا بگیرند

وقایع ماه محرم الحرام

روز اول محرم

۱. آغاز ایام حسینی

اولین روز از ماه حزن و اندوه آل محمد علیهم السلام است، که همه انبیاء و ملائکه و شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام محزون اند. باید گفت: ماه حزن و اندوه تمام عالم است، چرا که همه ساله از اول محرم تا روز عاشورا پیراهن پاره پاره سیدالشهداء (ع) را از عرش خدا رو به زمین می‌آویزند و حزن و اندوه عالم را فرا می‌گیرد.^۱

همچنین آغاز مجالس عزاداری حضرت اباعبدالله (ع) است، که مردم را به امور اعتقادی خویش آشنا می‌کند، و دستورات دین خود را از حسینیه‌ها و تکایا و مساجد به خانه‌های فکر و دل خود به ارمغان می‌برند. شرکت در مراسم عزاداری امام حسین (ع) و اشک بر آن حضرت، از وظایف ما در زمان غیبت امام زمان (عج) است.

۲. ماجرای شعب ابی طالب (ع)

در پی بالا گرفتن قدرت اسلام پس از بعثت پیامبر (ص) قریش پیمان

نامه‌ای نوشتند و طی آن قرار گذاشتند با بنی‌هاشم تکلم نکنند و با آنان هم سفره و همنشین نشوند و معامله ننمایند؛ و آنان را به گونه‌ای در فشار قرار دهند که پیامبر(ص) را به قریش تحویل دهند تا آن حضرت را به قتل رسانند. حضرت ابوطالب(ع) بنی‌هاشم را به دره‌ای که منتسب به آن حضرت بود برد، و اطراف آن را محکم کرده و برای حفظ جان پیامبر(ص) شبانه روز کمر همت بست.

آن حضرت شب‌ها با شمشیر پروانه وار گرد شمع وجود پیامبر(ص) می‌گردید و می‌فرمود: «تا زنده‌ام دست از یاری او بر نمی‌دارم.» او در هر شب چند بار محل خواب پیامبر(ص) را تغییر می‌داد و عزیزترین فرزند خود یعنی امیرالمؤمنین(ع) را به جای آن حضرت می‌خوابانید، و روز فرزندان خود و فرزندان برادرانش را به حفاظت از آن حضرت می‌گماشت. در مدتی که در شعب بودند بر آن حضرت و مسلمانان بسیار سخت گذشت، تا آنجا که شب‌ها صدای گریه اطفال گرسنه بنی‌هاشم را ساکنین اطراف شعب می‌شنیدند. پس از دو سال و چند ماه خداوند موریانه را مأمور کرد، و پیمان نامه آنان را از بین برد به جزء اسماء الهی که در آن بود. حضرت ابوطالب(ع) این خبر را به کفار داد، و آنان با دیدن چنین معجزه‌ای دست از تصمیم خود برداشتند و بنی‌هاشم به خانه‌های خود بازگشتند.^۲

۳. جنگ ذات الرقاع

در سال چهارم هجرت به تحریک قریش بین مسلمانان و قبایلی که اطراف مدینه زندگی می‌کردند و قصد محاصره مدینه را داشتند جنگی در گرفت. پیامبر(ص) با ۴۰۰ یا ۷۹۰ نفر از مدینه بیرون رفتند. در این غزوه حضرت نماز خوف خواندند و جنگ تا سه روز طول کشید تا شر آنان دفع شد. این واقعه به قولی در ۱۵ جمادی الاولی بوده است.^۳

۴. اولین جمع آوری زکات

در روز اول محرم پیامبر(ص) برای اولین بار مأمورانی را برای جمع آوری زکات و صدقات به اطراف مدینه فرستادند.^۴

۵. امام حسین (ع) در راه کربلا

روز اول محرم، امام حسین (ع) در قصر بنی مقاتل نزول اجلال فرمودند، و از عبیدالله بن حر جعفری دعوت به یاری نمودند، ولی او اجابت نکرد و بعداً پشیمان شد.^۵

۶. قیام مردم مدینه بر علیه یزید

در این روز در سال ۶۳ هـ مردم مدینه برای قیام علیه یزید حرکت کردند. قضیه از آنجا آغاز شد که جمعی از اهالی مدینه به رهبری عبدالله بن حنظله به شام رفتند و دستگاه یزید و شرابخواری و قماربازی و سگ بازی او را دیدند، و به مدینه بازگشته و مردم را از وضع فساد دربار اموی آگاه ساختند. با شنیدن این اخبار همگان بر خلع یزید اتفاق نمودند، و به سرپرستی عبدالله علیه یزید قیام نمودند و افراد اموی ساکن مدینه را بیرون کردند. لشکر شام پس از اطلاع از این قیام به طرف مدینه حرکت کرد و واقعه حزه پیش آمد.^۶

۷. کلام عاشورایی امام رضا (ع)^۷

در روز اول محرم ربّان بن شیبب خدمت امام رضا (ع) رسید. حضرت به او فرمودند: ای پسر شیبب، مردم عرب در زمان جاهلیت جنگ را در ایام محرم حرام می دانستند؛ ولی این امت احترام این ماه را از بین بردند و حرمت پیامبر (ص) را رعایت نکردند. در این ماه خون ما را حلال دانستند، و هتک حرمت ما را کردند و فرزندان و زنان ما را اسیر نمودند، و سرایرده ما را آتش زدند و اموال ما را غارت کردند و رعایت احترام رسول خدا (ص) را درباره ما ننمودند. همانا روز شهادت حسین (ع) پلک چشمان ما را مجروح کرد و اشک های ما را روان ساخت و دل ما را سو زاند؛ و عزیز ما را در زمین کربلا ذلیل کرد و نزد ما محنت و بلا را تا روز جزا به ارث گذارد. پس گریه کنندگان باید بر حسین (ع) بگریند، زیرا که گریه بر او گناهان بزرگ را از بین می برد.

ای پسر شیبب، اگر خواستی بر چیزی گریه کنی بر حسین بن علی (ع) گریه کن، چه اینکه آن حضرت را کشتند چنانکه گوسفند را می کشند، و با آن حضرت ۱۸ نفر از اهل بیت او کشته شدند که روی زمین شبیه و نظیری

نداشتند. آسمان های هفتگانه و زمین ها در شهادت آن حضرت گریستند. چهار هزار ملک روز عاشورا برای نصرت آن حضرت آمده بودند و دیدند حضرت شهید شده اند. لذا پریشان و غبار آلود به مجاورت آن قبر مطهر مأمور شدند، تا حضرت قائم (عج) ظهور کنند و از یاران او باشند و شعارشان «بالثارت الحسین» است.

ای پسر شیبیب، اگر دوست داری که با ما در درجات عالی بهشت باشی محزون باش برای حزن ما وشاد باش در شادی ما؛ و بر تو باد ولایت ما که اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد خداوند متعال او را با همان سنگ محشور می کند....

روز دَوّم محرم

۱. ورود امام حسین (ع) به کربلا

بنابر مشهور در این روز در سال ۶۱ هـ آقا و مولایمان حضرت اباعبدالله الحسین (ع) با اهل بیت و اصحابشان وارد کربلای معلی شدند.^۸ در آنجا اسب حضرت حرکت نکرد. امام پرسیدند: نام این زمین چیست؟ گفتند: «غاضیه» نام دیگرش را پرسیدند گفتند: «شاطئ الفرات» اسم دیگری هم دارد؟ گفتند: «کربلا» هم می گویند. در این هنگام حضرت آهی کشیدند و گریه شدیدی نمودند و فرمودند: «اللهم انی أعوذ بک من الكرب و البلاء.» به خدا قسم زمین کربلا همین است. به خدا قسم اینجا مردان ما را می کشند! به خدا قسم اینجا زنان و کودکان ما را به اسیری می برند! به خدا قسم اینجا پرده حرمت ما دریده می شود. ای جوان مردان، فرود آید که محل قبرهای ما اینجا است....»^۹

روز سوّم محرم

۱. نامه امام حسین (ع) برای اهل کوفه

در این روز امام حسین (ع) برای بزرگان کوفه نامه ای نوشتند و آن را به قیس بن مسهر صیداوی دادند که به کوفه برساند. مأمورین بین راه قیس را گرفتند و پس از آنکه او برضد یزید و ابن زیاد سخن گفت او را به شهادت رساندند.^{۱۰}

۲. ورود عمر بن سعد به کربلا

در این روز عمر بن سعد با با شش یا نه هزار سوار برای قتل پسر پیامبر (ص) وارد کربلا شد و در مقابل آن حضرت لشکرگاه ساخت و خیمه برافروخت. ورود ابن سعد به کربلا در روز چهارم هم نقل شده است.^{۱۱}

روز چهارم محرم

۱. فتوای شریح قاضی به قتل امام حسین (ع)

در این روز از سال ۶۱ هـ ابن زیاد با استناد به فتوایی که از شریح قاضی گرفته بود، در مسجد کوفه خطبه خواند و مردم را به کشتن امام حسین (ع) تحریص کرد.^{۱۲}

روز ششم محرم

۱. یاری طلید بن حبیب بن مظاهر از بنی سعد

جناب حبیب بن مظاهر اسدی با اذن امام حسین (ع) برای آوردن یاور و کمک، به قبیله بنی اسد رفت. اسدیان پذیرفتند و حرکت کردند، ولی جاسوسان به عمر سعد خبر دادند و او عده‌ای را فرستاد تا مانع آن‌ها شوند. لذا درگیری رخ داد که در این میان جمعی از بنی اسد شهید و زخمی و بقیه ناگزیر به فرار شدند و حبیب به خدمت حضرت آمد و جریان را عرض کرد.^{۱۳}

۲. اولین محاصره فرات در کربلا

به نقلی عمر سعد، شبث بن ربیع خبیث را همراه سه هزار مرد سفاک با کوبیدن طبل و دهل کنار فرات فرستاد که اطراف آن را به محاصره درآوردند.^{۱۴}

۳. تراکم لشکر یزید در کربلا

در این روز لشکر زیادی برای جنگ با حضرت اباعبدالله (ع) جمع شدند.^{۱۵}

روز هفتم محرم

۱. ملاقات امام حسین (ع) با ابن سعد

در شب هفتم امام حسین (ع) با عمر سعد ملاقات و گفتگو کردند.

خولی بن یزید اصبحی چون عداوت شدیدی با امام حسین (ع) داشت ماجرا را به ابن زیاد گزارش داد و آن ملعون نامه‌ای برای عمر سعد نوشت و او را از این ملاقات‌ها بر حذر داشت و دستور منع آب را صادر کرد.^{۱۶}

۲. منع آب از امام حسین (ع)

در این روز آب را بر اهل بیت سید الشهداء (ع) بستند، چه اینکه نامه ابن زیاد بدین مضمون رسید که نگذارید حتی یک قطره آب هم به آن‌ها برسد. عمرو بن حجاج زبیدی با چهار هزار تیرانداز مأمور منع آب فرات شدند، که به هیچ وجه آبی به خیمه‌گاه پسر پیامبر (ص) برده نشود.^{۱۷}

روز هشتم محرم

۱. قحط آب در خیمه‌های حسینی

در این روز آب در خیمه‌های سید الشهداء (ع) نایاب شد.^{۱۸}

روز نهم محرم

۱. محاصره خیمه‌ها در کربلا

امام صادق (ع) فرمودند: تا سوعا روزی بود که حسین (ع) و اصحابش را در کربلا محاصره کردند و سپاه شام بر قتل آن حضرت اجتماع نمودند، و پسر مرجانه و عمر سعد به خاطر کثرت سپاه و لشکری که برای آن‌ها جمع شده بود خوشحال شدند، و آن حضرت و اصحابش را ضعیف شمردند و یقین کردند که یآوری از برای او نخواهد آمد و اهل عراق حضرتش را مدد نخواهند نمود.^{۱۹}

۲. آمدن امان نامه برای فرزندان ام البنین علیها السلام

در این روز شمر ملعون برای حضرت عباس (ع) و برادرانش امان نامه آورد.^{۲۰} آن لعین خود را نزدیک خیام با جلالت حضرت اباعبدالله الحسین (ع) رسانید و بانگ برآورد: «أین بنو اختنا»، «پسران خواهر ما کجایند؟» ولی آن بزرگواران جواب ندادند. امام حسین (ع) فرمودند: جواب او را بدهید اگر چه فاسق است. حضرت عباس (ع) در جواب فرمودند: چه

می‌گویی؟ شمر گفت: من از جانب امیر برای شما امان نامه آورده‌ام. شما خود را به خاطر حسین (ع) به کشتن ندهید. حضرت عباس (ع) با صدای بلند فرمود: «لعنت خدا بر تو و امیر تو (و بر امان تو) باد. ما را امان می‌دهید در حالیکه پسر رسول خدا را امان نباشد؟!»

۳. درخواست تأخیر جنگ از سوی امام حسین (ع)

در عصر تاسوعا امام (ع) برای به تعویق انداختن جنگ یک شب دیگر مهلت گرفتند.^{۲۱} چون عمر سعد لشکر را آماده جنگ با امام (ع) نمود و معلوم شد که قصد جنگ دارد، حضرت به برادرش عباس (ع) فرمود تا یک شب دیگر مهلت بگیرد. آن‌ها ابتدا قبول نکردند، ولی بعد قبول نمودند که شبی را صبر کنند.^{۲۲}

۴. آمدن لشکر تازه نفس به کربلا

در این روز لشکر مجهزی به دستور ابن زیاد از کوفه وارد کربلا شد، و شمر نامه ابن زیاد را آورد.^{۲۳}

۵. خطابه امام حسین (ع) برای اصحابش

در عصر این روز امام حسین (ع) در جمع یاران خطبه‌ای قرائت فرمودند، و اصحاب اعلام وفاداری نمودند.

۶. سخنان امام (ع) با اهل بیت و اصحابش

در این شب امام حسین (ع) اصحاب و اهل بیت خود را جمع نمودند و کلماتی را به آنان فرمودند. خلاصه کلمات حضرت این بود که من بیعت خود را از شما برداشتم و شما را به اختیار خود گذاشتم تا به هر جاکه می‌خواهید کوچ کنید. پس از فرمایشات حضرت، اهل بیت علیهم السلام و اصحاب کلماتی در وفاداری و جان نثاری خود نسبت به آن حضرت ابراز داشتند.^{۲۴}

۷. سخنان زینب کبری (س) با امام حسین (ع)

در این شب بود که زینب کبری (س) اشعار «یا دهر اف لک من خلیل...» را

از زبان برادرش شنید، و هنگامی که متوجه شد فردا روز شهادت حضرت است فرمود: «ای کاش مرگ مرا نابود ساخته بود و این روز را ندیده بودم». سپس سیلی به صورت زد و بیهوش شد. امام (ع) خواهر عزیز و مکرمه خود را به هوش آوردند و مطالبی فرمودند.^{۲۵}

روز دهم محرم

۱. شهادت امام حسین (ع)

در این روز در سال ۶۱ه که روز شنبه یا دوشنبه بوده، آقا و مولایمان حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در سن ۵۸ سالگی (ویا ۵۶ ویا ۵۷ سالگی) بعد از نماز ظهر، مظلومانه و با حالت تشنگی و گرسنگی در زمین کربلا به شهادت رسیدند.^{۲۶} این روز، روز باریدن خون از آسمان است، و روزی که شهادت اهل بیت و اصحاب امام حسین (ع) در آن به وقوع پیوسته است.^{۲۷} چهار هزار ملک در این روز به زمین کربلا برای نصرت آن حضرت آمدند، و چون اجازه نیافتند تا ظهور حضرت مهدی (ع) گریه کنان نزد قبر آن حضرت ماندگارند. در این روز ترک خوردن و آشامیدن به خصوص از غذاهای لذیذ مناسب است.^{۲۸}

۲. شهادت اصحاب امام حسین (ع)

صحابه‌ای چون حبیب بن مظاهر اسدی کوفی، مسلم بن عوسجه، حربن یزید ریاحی، جون غلام ابی ذر الغفاری و... پیش از امام حسین (ع) در کربلا به شهادت رسیدند.

۳. شهادت خاندان اهل بیت و اسارت اهل خیم امام حسین (ع)

شهادت شبیه ترین مردم به رسول خدا (ص)، علی اکبر (ع) فرزند بزرگ سیدالشهداء (ع) عموی و الامقام حضرت صاحب الامر (ع)، شهادت قاسم بن الحسن (ع)، شهادت عبدالله بن الحسن (ع)، شهادت قمر منیر بنی هاشم حضرت عباس بن علی بن ابی طالب (ع)، شهادت مولانا الرضیع باب الحوائج علی اصغر (ع).

سپس آمدن ذوالجناح با یال و کاکل خونین به سوی خیمه فاطمیات برای آوردن خبر شهادت آن حضرت، ماتم وناله پردگیان حرم برسیدالشهداء(ع) و اولاد و وابستگان آن حضرت.

- غارت اموال از خیام امام حسین(ع)

- فرار فاطمیات و علویات در بیابان ها بعد از شهادت ابا عبدالله(ع).

- غارت کردن لباس وزره و.. از بدن مطهر شهدای کربلا.

- جدا شدن سرهای مطهر امام حسین(ع) و اهل بیت و اصحاب آن حضرت.

- به آتش کشیدن خیمه های آل الله، فرزندان رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهم السلام.

- شهادت دختران کوچک در کنار خیمه ها.

- عصر عاشورا رأس مطهر و نورانی امام حسین(ع) را توسط خولی بن یزید اصبحی ملعون و حمید بن مسلم از دی به کوفه فرستادند.^{۲۹}

- خونین شدن ریشه هر گیاهی که از زمین می کشیدند، از مصیبت عظمای آن روز.

۴. گریه و ماتم برسید الشهداء(ع)

عزای زمین و عرش و آسمان جن و انس و ملک و وحوش بر آن حضرت. در این روز ملکی ندا کرد: ای امت ظالمی که عترت پیامبر خود را کشتید، خداوند شما را موفق به درک عید فطر و قربان نفرماید.^{۳۰}

۵. شام غریبان کربلا

نخستین شب عزا و سوگ خاندان پیامبر(ص) پس از شهادت سید الشهداء(ع) است. شبی تیره تر از سیاهی! شبی جانسوز که در آن تلخ ترین لحظات بر خاندان امام حسین(ع) گذشت.

آیا می شود رنج و سوز و مصیبت باز ماندگان حضرت را در آن شب بیان کرد و یا حتی تصور نمود؟ آیا کسی درک می کند که دیدگان خونفشان عمه امام زمان(ع) و اهل بیت چقدر و چگونه بر آن حضرت گریستند؟ آیا می تواند تصویر کند که آه و ناله سوزناک آن عزیزان چگونه بوده است؟

با چه زبانی و با چه لفظی می‌توان دل‌های شکسته، قلب‌های جریحه دار، ناله و نوای بلبلان بال و پرسوخته گلستان نبوی و علوی، و سوز دل یتیمان و بانوان حسینی را بیان کرد؟

شام غریبان است! کودکان یتیم که دیشب پدر داشتند، و بانوان بی سرپرست که دیشب سرپرست و کاشانه داشتند؛ امشب با آشیانه سوخته و دل‌های داغدار، بدون سرورشان حضرت اباعبدالله الحسین (ع) چه می‌کنند؟ تفاوت بین این دو شب چقدر است: شب عاشورا و شب یازدهم؟ دیشب چه سالاری داشتند؟ دیشب چه کسی از خیمه‌ها محافظت می‌کرد؟ دیشب چه کسانی در خیمه‌ها بودند؟ امروز اما بدن مبارکشان بدون سر روی زمین است! آن شب چه کسی سرپرستی علویات و فاطمیات را برعهده داشت؟ زینب کبری سلام الله علیها آن شب چه حالی داشت؟ از یک سو مراقبت از حجت خدا زین العابدین (ع) و همسران و و یتیمان برادر، و از سوی دیگر به دنبال دختران گمشده!! همه این‌ها در سرزمینی که بدن برادرش و عزیزانش با آن وضع روی زمین افتاده باشند!

آه چه شبی بود آن شب و چه حالی داشت دخترامیر المؤمنین (ع).
«سلام علی قلب زینب الصبور و لسانها الشکور»^{۳۱}

شب یازدهم شبی است که سر مطهر امام حسین (ع) در تنور منزل خولی بود در حالی که نورانیت آن سر فضا را روشن نموده بود.^{۳۲}

۶. قتل ابن زیاد

ابن زیاد در روز عاشورای سال ۶۷ هجری به فرمان مختار به جزای ظاهری اعمالش رسید و کشته شد.^{۳۳} حصیر بن نمیر و جمعی از قتل‌عام حسین (ع) نیز همراه ابن زیاد به قتل رسیدند.^{۳۴}

ابن زیاد ملعون به دست ابراهیم پسر مالک اشتر نخعی کشته شد، و سر نحسش را برای مختار فرستادند. مختار هم سر او را برای امام زین العابدین (ع) فرستاد. هنگام وارد کردن سر ابن زیاد حضرت مشغول غذا خوردن بودند. لذا سجده شکر به جا آورده فرمودند: «روزی که ما را بر ابن زیاد وارد کردند غذا می‌خورد. من از خدا خواستم که از دنیا بروم تا سر او را

در مجلس غذای خود مشاهده کنم، همچنان که سر پدر بزرگوارم مقابل او بود و غذا می خورد. خداوند به مختار جزای خیر دهد که خونخواهی ما را نمود.» سپس حضرت به اصحاب خود فرمودند: همه شکر کنید.

۷. قیام حضرت مهدی (ع)

به روایتی حضرت بقیة الله اعظم حجه بن الحسن العسکری ارواحنا فداه در این روز قیام خواهند کرد.^{۳۰}

۸. وفات ام سلمه

در این روز در سال ۶۲-۶۳ هـ ام سلمه همسر پیامبر (ص) از دنیا رحلت فرمود. ۳۶ نام او هند پدرش ابی امیه، مادرش عاتکه دختر عبدالمطلب بود. شوهر اول او پسر خاله اش ابو سلمه بن عبدالاسد بن مغیره بود. چون به شرف اسلام مشرف شد با همسرش ام سلمه به حبشه هجرت کردند و پس از بازگشت از حبشه بر اثر زخمی که در جنگ احد بر او وارد شده بود، بعد از مدتی شهید شد.

سلمه، عمر، زینب و دره، فرزندان او بودند؛ و عمر در جمیع جنگ های امیر المؤمنین (ع) شرکت کرد و مدتی از طرف آن حضرت والی بحرین بود. بعد از اینکه عده ام سلمه در وفات شوهرش سر آمد، ابوبکر و عمر جداگانه به خواستگاری او رفتند، ولی ام سلمه اجابت نکرد. در سال چهارم هجری پیامبر (ص) از او خواستگاری کرد و ام سلمه قبول کرد، و به فرزند خود عمر بن ابی سلمه گفت: عقد را جاری کن.

عایشه وقتی دید پیامبر (ص) ام سلمه را به عقد خویش در آورد بسیار ناراحت شد، چه اینکه ام سلمه در جمال کم نظیر بود. عایشه به حفصه گفت: ام سلمه چقدر زیباست! او باور نکرد تا اینکه ام سلمه را دید. از همین جهت حسادت این دو با ام سلمه بسیار بود.

ام سلمه فضاییلی دارد که او را از دیگر همسران پیامبر (ص) - به جز خدیجه کبری علیها السلام - ممتاز کرده است:

۱. بارها ام سلمه عایشه را نصیحت می کرد در پیروی از

علی بن ابی طالب (ع)، ولی او نمی پذیرفت. فضایل و مناقب آن حضرت را برای عایشه می گفت ولی او قبول نمی کرد، تا اینکه پسرش عمر بن ابی سلمه را با نامه ای خدمت امیر المؤمنین (ع) فرستاد و در آن خبر داد که عایشه به سوی بصره حرکت کرده است...

۲. ام سلمه شهادت داد که عایشه دشمن امیر المؤمنین (ع) است.

۳. ام سلمه شنید که یکی از آزاد شده هایش امیر المؤمنین (ع) را ناسزا گفته است. آن شخص را فرا خواند و آنقدر از فضایل و مناقب علی (ع) که از پیامبر شنیده بود برای آن شخص بازگو کرد، تا او توبه نمود.

۴. ام سلمه حدیث «نحن معاشر النبیاء لانورث...» را -که ابوبکر آنرا به دروغ به رسول خدا (ص) نسبت داد- تکذیب کرد.

۵. هنگامی که امیر المؤمنین (ع) برای جنگ جمل حرکت کردند، پسرش عمر بن ابی سلمه را برای یاری آن حضرت فرستاد، و به آن حضرت پیغام داد: «اگر پیامبر (ص) همسرانش را به ملازمت خانه ها امر نفرموده بود می آمدم و در نصرت و یاری شما کوتاهی نمی کردم.»

۶. بعد از رحلت خدیجه کبری (س) مراقبت حضرت زهرا (س) با فاطمه بنت اسد (س) بود. بعد از رحلت فاطمه بنت اسد این مهم از طرف پیامبر (ص) به ام سلمه سپرده شد، و عایشه از این ماجرا بسیار خشمناک بود. ام سلمه می گفت: «مردم گمان می کنند من آموزگار فاطمه (س) هستم! به خدا سوگند آن حضرت آموزگار من است.»

۷. روزی پیامبر (ص) پوست گوسفندی را طلبیدند و مطالبی را فرمودند و امیر المؤمنین (ع) نوشتند. بعد آن پوست را به ام سلمه دادند و فرمودند: «هرکس بعد از من فلان و فلان نشانه را به تو داد، این پوست را به او تقدیم کن». آن سه نفر آن نشانه را نداشتند، و ام سلمه آن پوست را در خلافت ظاهری امیر المؤمنین (ع) به آن حضرت -که همه نشانه ها را دارا بود- تسلیم نمود.

۸. هنگام حرکت امام حسین (ع) از مدینه به مکه، ام سلمه آمد و خیر شهادت آن حضرت را که از پیامبر (ص) شنیده بود با اندوهی فراوان بازگو کرد. امام حسین (ع) محل شهادت و موضع دفن خود و اصحابش را...

به معجزه نشان دادند. سپس مقداری از آن خاک بقعه طیبه را به ام سلمه دادند و در نزد آن حضرت بود تا روز عاشورا که ام سلمه پیامبر(ص) را با حالتی گرد آلود و زولیده مو در خواب دید، و عرض کرد: یا رسول الله، این چه حالت است که در شما می نگرم؟» فرمودند: «ای ام سلمه، حسین مرا کشتند و دیشب برای او و اصحاب او قبر می کندم».

وقتی از خواب بیدار شد دید خاکی که پیامبر(ص) و امام حسین(ع) به او داده بودند به خون تازه تبدیل شده است.^{۳۷}

روز یازدهم محرم

۱. حرکت کاروان اسراء از کربلا

عمر سعد ملعون روز یازدهم تا وقت ظهر در کربلا ماند، و بر کشتگان خود نماز گذارد و آنان را به خاک سپرد. وقتی روز از نیمه گذشت فرمان داد تا دختران پیامبر(ص) را بر شتران بی چهار سوار کردند و سید سجاد(ع) را نیز با غل جامه بر شتر سوار کردند. هنگامی که آنان را از قتلگاه عبور دادند و نظر بانوان بر جسم مبارک امام حسین(ع) افتاد، لطمه ها بر صورت زدند و صدا به صیحه و ندبه برداشتند.

۲. تشکیل مجلس ابن زیاد

روز یازدهم عمر سعد به کوفه آمد. ابن زیاد اذن عمومی داد تا مردم در مجلس حاضر شوند. سپس رأس مطهر امام حسین(ع) را نزد او گذاشتند و او نگاه می کرد و تبسم می نمود و با چوبی که در دست داشت جسارت می نمود.^{۳۸}

۳. حرکت اهل بیت امام حسین(ع) به سوی کوفه

عصر روز یازدهم اهل بیت علیهم السلام را با حالت اسارت به طرف کوفه بردند. ۳۹ نزدیک غروب حرکت کردند و شبانه به کوفه رسیدند. لذا آن بزرگواران داغ دیده را تا صبح پشت دروازه های کوفه نگه داشتند. هنگام صبح عمر سعد ملعون از کوفه خارج شد، و بسان فرمانده ای که از فتوحات خویش خوشحال است همراه اسراء وارد کوفه شد.^{۴۰}

روز دوازدهم محرم

۱. دفن شهدای کربلا

روز دفن بدن‌های مطهر سید الشهداء(ع) و اهل بیت و اصحاب آن حضرت، توسط امام سجاد(ع) به یاری جمعی از بنی اسد است.^{۴۱}

۲. ورود اهل بیت(ع) به کوفه

روز دوازدهم روز ورود اهل بیت علیهم السلام با حالت اسارت به کوفه است.^{۴۲} در این روز ابن زیاد فرمان داد که احدی حق ندارد با اسلحه از خانه بیرون آید، و ده هزار سوار و پیاده بر تمام کوچه‌ها و بازارها موکل گردانید، که احدی از شیعیان امیر المؤمنین(ع) حرکتی نکند. سپس فرمان داد سرهایی را که در کوفه بود برگردانند و در پیش چشم اهل بیت علیهم السلام حرکت دهند، و با هم وارد شهر کرده در کوی بازار بگردانند. مردم با دیدن حالت زار ذریه پیامبر(ص) و سرهای بر نیزه و بانوان و مخدرات در هودج‌های بدون پوشش، صدا به گریه بلند نمودند. زینب کبری، ام کلثوم، فاطمه بنت الحسین و امام زین العابدین علیهم السلام به ترتیب با جگرهای سوزان و قلوب دردناک ایراد خطبه نمودند، که عده‌ای از لشکرها دیدن این اوضاع از کرده خود پشیمان شدند، اما آن هنگام خیلی دیر شده بود!^{۴۳}

۳. روز شهادت حضرت سجاد(ع)

شهادت امام زین العابدین(ع) بنا بر قولی در این روز در سال ۹۴ هجری در سن ۵۷ سالگی واقع شده است،^{۴۴} و قول دیگر ۲۵ محرم است که خواهد آمد.

روز سیزدهم محرم

۱. اسرای اهل بیت علیهم السلام در مجلس ابن زیاد

پس از آنکه اسرا و سرهای مقدس شهدا را در کوفه گردانیدند، ابن زیاد در کاخ خود نشست و دستور داد سر مطهر امام حسین(ع) را در برابرش گذاشتند. آنگاه زنان و کودکان آن حضرت را به همراه امام سجاد(ع) در حالی که به طناب بسته بودند وارد مجلس نموده، در برابر تخت آن ملعون ایستاده نگاه داشتند. در این

حال درباریان آن ملعون به تماشا ایستاده بودند.^{۴۵}

۲. اسرای اهل بیت علیهم السلام در زندان کوفه

پس از مجلس شوم ابن زیاد، اهل بیت علیهم السلام را با غل و زنجیر وارد زندان کوفه نمودند.^{۴۶}

۳. خبر شهادت امام حسین (ع) در مدینه و شام

ابن زیاد به مدینه و شام نامه نوشت و خبر شهادت امام حسین (ع) را منتشر ساخت.^{۴۷}

۴. شهادت عبدالله بن عقیف

عبدالله بن عقیف ازدی بزرگواری از اصحاب امیر المؤمنین (ع) بود و در جنگ های جمل و صفین دو چشم خود را از دست داده بود. لذا مشغول عبادت بود.

او هنگامی که شنید پسر زیاد ملعون به امیر المؤمنین و امام حسین علیهما السلام نسبت کذب می دهد، از میان جمعیت بر خاست و گفت: ساکت باش ای پسر مرجانه، دروغگو تویی و پدر تو که به تو این مقام را داد. ای دشمن خدا! فرزندان پیامبر (ص) را می کشی و در منابر مؤمنین این چنین سخن می گویی؟ مأموران خواستند معترض او شوند که با کمک قبیله اش به خانه رفت، ولی بعد آمدند و خانه او را محاصره کردند. پس از رشادت های او و دخترش دستگیر شد و همان طور که از خدا خواسته بود به دست بدترین خلق یعنی ابن زیاد به شهادت رسید.^{۴۸}

روز پانزدهم محرم

فرستادن سرهای مطهر شهدا به سوی شام

بنا بر بعضی اقوال، در این روز سرهای مطهر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را به سوی شام حرکت دادند.^{۴۹} البته بعدا اهل بیت علیهم السلام سرهای مطهر را به بدن ها ملحق کردند.

روز نوزدهم محرم

حرکت کاروان کربلا به سوی شام

در این روز اهل بیت سید الشهداء (ع) را از کوفه به سوی شام حرکت دادند. ۵۰ زن های غیرهاشمیه از انصار امام حسین (ع) که در کربلا اسیر شدند با شفاعت اقوام و قبایلشان نزد ابن زیاد از قید اسیری خلاص شدند، و فقط زن های هاشمیات برای اسارت به شام برده شدند.^{۵۱}

روز بیستم محرم

۱. دفن بدن جون در کربلا بعد از ده روز از واقعه عاشورا

جمعی از بنی اسد بدن شریف جون غلام ابی ذر غفاری را پیدا کردند در حالی که صورتش نورانی و بدنش معطر بود و سپس او را دفن کردند.^{۵۲} جون کسی بود که امیر المؤمنین (ع) او را به ۱۵۰ دینار خرید و به ابوذر بخشید. هنگامی که ابوذر را به ربه تبعید کردند این غلام برای کمک به او به ربه رفت و بعد از رحلت جناب ابوذر به مدینه مراجعت کرد و در خدمت امیر المؤمنین (ع) بود تا بعد از شهادت آن حضرت به خدمت امام مجتبی (ع) و سپس به خدمت امام حسین (ع) رسید و همراه آن حضرت از مدینه به مکه و از مکه به کربلا آمد.

هنگامی که جنگ در روز عاشورا شدت گرفت او خدمت امام حسین (ع) آمد و برای میدان رفتن و دفاع از حریم ولایت و امامت اجازه خواست. حضرت فرمودند: در این سفر به امید عافیت و سلامتی همراه ما بودی! اکنون خویشتن را به خاطر ما مبتلا مساز.

جون خود را به قدم های مبارک امام حسین (ع) انداخت و بوسید گفت: ای پسر رسول خدا، هنگامی که شما در راحتی و آسایش بودید من کاسه لیس شما بودم، حالاکه به بلا گرفتار هستی شما را رها کنم؟ جون با خود فکر کرد: من کجا و این خاندان کجا؟! لذا عرضه داشت: آقای من، بوی من بد است و شرافت خانوادگی هم ندارم و نیز رنگ من سیاه است. یا ابا عبدالله، لطف فرموده مرا بهشتی نمایی تا بویم خوش گردد و شرافت خانوادگی به دست آورم و رو سفید شوم. نه آقای من، از شما جدا

نمی شوم تا خون سیاه من با خون شما خانواده مخلوط گردد. چون می گفت و گریه می کرد به حدی که امام حسین (ع) گریستند و اجازه دادند. با آنکه چون پیرمردی ۹۰ ساله بود، ولی بچه ها در حرم با او انس فراوانی داشتند. او به کنار خیمه ها برای خدا حافظی و طلب حلالیت آمد، که صدای گریه اطفال بلند شد و اطراف او را گرفتند. هریک را به زبانی ساکت و به خیمه ها فرستاد و مانند شیرینی غضبناک روی به آن قوم ناپاک کرد. او جنگ نمایانی کرد، تا آنکه اطراف او را گرفتند و زخم های فراوانی به او وارد کردند. هنگامی که روی زمین افتاد، امام حسین (ع) سرا او را به دامن گرفت و بلند بلند گریست، و دست مبارک بر سر و صورت چون کشید و فرمود: «الهم بیض وجهه و طیب ریحہ و احشره مع محمد و آل محمد علیهم السلام.» بارالها رویش را سپید و بویش را خوش فرما و با خاندان عصمت علیهم السلام. محشورش نما. از برکت دعای حضرت روی غلام مانند ماه تمام درخشیدن گرفت و بوی عطر از وی به مشام رسید. چنانکه وقتی بدن او را بعد از ده روز پیدا کردند صورتش منور و بویش معطر بود.^{۵۳}

روز بیست و پنجم محرم

شهادت امام سجاد (ع)

در سال ۹۴ بنا بر قول مشهور^{۵۴} یا ۹۵ ه ق^{۵۵}، امام زین العابدین (ع) در سن ۵۷ سالگی با زهری که ولید بن عبد الملک یا هشام لعنهما الله به آن حضرت دادند به شهادت رسیدند. این در حالی بود که ۳۴ یا ۳۵ سال بعد از واقعه کربلا در مصائب جانگداز شهادت پدر و برادران و عمو و بستگان و اسارت عمه ها و خواهرانش، گریان بودند.

امام باقر (ع) آن حضرت را تجهیز نمودند و در بقیع کنار قبر عمومی مظلومش حضرت مجتبی (ع) به خاک سپردند. سال شهادت آن حضرت را به خاطر کثرت فوت فقهاء و علماء «سنه الفقهاء» گفتند.

در شهادت آن حضرت اقوال دیگری نیز وجود دارد: ۱۲ محرم، ۱۸ محرم، ۱۹،

محرم، ۲ صفر.^{۵۶}

روز بیست و ششم محرم شهادت علی بن الحسن المثلث

در سال ۱۴۶ هـ علی بن حسن بن حسن بن علی (ع) در سن ۴۵ سالگی در زندان منصور که شب و روز در آن تشخیص داده نمی‌شد - در حال سجده و در حالی که غل و زنجیر بردست و پایش بود- به شهادت رسید.^{۵۷}

روز بیست و هشتم محرم ۱. وفات حذیفه بن یمان

حذیفه از بزرگان اصحاب پیامبر (ص) و از خواص اصحاب امیر المؤمنین (ع) بود. پدر حذیفه در جنگ احداشتباها به وسیله مسلمانان کشته شد. حذیفه یکی از هفت نفری بود که بر صدیقه طاهره سلام الله علیه نماز خواندند. او صحابه منافق رامی شناخت. منافقینی که پس از غدیر خم توطئه قتل پیامبر (ص) را چیدند و می‌خواستند در بازگشت از غدیر خم در راهی که از کوه می‌گذشت شتر حضرت را بترسانند تا برمد و حضرت به دره سقوط کند و به قتل برسد. اما جبرئیل این نقشه را به سمع مبارک نبوی رساند. پیامبر (ص) چون به محل مورد نظر رسیدند، منافقین با چهره‌های بسته هر کدام طرفی که داخل آن سنگریزه بود از بالا رها نموده و شروع به داد و فریاد و نعره زدن کردند. اما عمار مهار ناقه را گرفته بود و حذیفه هم در کنار آن حضرت بود و سرانجام نقشه آن کوردلان نقش بر آب شد. پیامبر (ص) آن منافقین را به حذیفه معرفی فرمودند که عبارت بودند از اولی و دومی و سومی و ابو عبیده و معاذ بن جبل و سالم و معاویه و عمرو عاص و طلحه و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه و ابوهریره، و حذیفه همه را به خاطر سپرد. به همین دلیل بود که غاصبین خلافت بعد از آن واقعه از حذیفه می‌ترسیدند که مبادا آنان را به مردم معرفی کند. لذا حذیفه بر جنازه هر کس حاضر نمی‌شد دیگران می‌فهمیدند که میت از منافقین بوده است. نکته جالب آنجا بود که دومی برای سرپوش گذاشتن بر نفاق خویش و تبرئه خود از حذیفه می‌پرسید: «اگر این شخص از منافقین است بگو تا من بر او

نماز نخوانم.»^{۵۸}

این بزرگوار چهل روز پس از خلافت امیرالمؤمنین در مدائن از دنیا رحلت فرمود.^{۵۹} او قبل از رحلت به دو فرزندش صفوان و سعید وصیت کرد که همیشه ملازم امیرالمؤمنین (ع) باشند و ایشان هم به وصیت پدر عمل نمودند تا در جنگ صفین به شهادت رسیدند.

۲. تبعید امام جواد (ع) به بغداد

در سال ۲۲۰هـ امام جواد (ع) به دستور معتصم از مدینه به بغداد تبعید شدند.^{۶۰}

۳. ورود اسرای اهل بیت علیهم السلام به بعلبک

بنابر نقلی ورود اسرای اهل بیت علیهم السلام به شهر بعلبک و استقبال مردم آن شهر از نیزه داران با شکر و سویق و آذوقه و علف در این روز بوده است، که حضرت ام کلثوم علیها السلام با دیدن این منظره در حق آنان نفرین کردند.^{۶۱}

روز بیست و نهم محرم

رسیدن کاروان اسرای اهل بیت علیهم السلام به شام

در این روز اسرای اهل بیت علیهم السلام به حوالی شام رسیدند. ابراهیم بن طلحه بن عبدالله جلو آمد و به امام زین العابدین (ع) نزدیک شد، و کینه‌هایی که از جنگ جمل در سینه ذخیره کرده بود ظاهر ساخت و به حضرت گفت: دیدی غلبه با کیست؟ حضرت فرمودند: اگر می‌خواهی بدانی غالب کیست صبر کن تا هنگام نماز اذان واقامه بگو، آن وقت میدانی آوازه چه کسی تا قیامت باقی است.^{۶۲}

پی نوشتها

۱. خصائص الزینبیه: ص ۴۹، خصیصه نوزدهم.
۲. قلاند النحور: ج محرم و صفر، ص ۹، الوقایع و الحوادث: ج ۲، ص ۷.
۳. الوقایع و الحوادث: ج ۲، ص ۴۵، توضیح المقاصد: ص ۲-۳، وقایع الشهور: ص ۹۸.
۴. الوقایع و الحوادث: ج ۲، ص ۴۲، قلاند النحور: ج محرم و صفر، ص ۱۵.
۵. ارشاد: ج ۲، ص ۸۱.
۶. الوقایع و الحوادث: ج ۲، ص ۴۹.
۷. بحار الانوار: ج ۹۸، ص ۱۰۲، ج ۱۴، ص ۱۶۴، امالی صدوق: ص ۱۱۱، اقبال: ص ۵۴۴، عیون اخبار الرضا (ع): ج ۱، ص ۲۳۳.
۸. ارشاد: ج ۲، ص ۸۴، قلاند النحور: ج محرم و صفر، ص ۲۴، الوقایع و الحوادث: ج ۲، ص ۸۹، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۱۰۵، جلاء العیون: ۳۷۹، معالی السبطین: ج ۱، ص ۲۸۵.
۹. از مدینه تا مدینه: ص ۲۳۶، فیض العلام: ص ۱۴۲.
۱۰. قلاند النحور: ج محرم و صفر، ص ۴۱.
۱۱. قلاند النحور: ج محرم و صفر، ص ۴۰، از مدینه تا مدینه: ۳۴۳، معالی السبطین: ج ۱، ص ۳۰۱، فیض العلام: ص ۱۴۳.
۱۲. الوقایع الحوادث: ج ۲، ص ۱۲۴.
۱۳. الوقایع الحوادث: ج ۲، ص ۱۴۹، از مدینه تا مدینه: ص ۳۶۸-۳۷۰.
۱۴. از مدینه تا مدینه: ص ۳۶۰.
۱۵. الوقایع الحوادث: ج ۲، ص ۱۵۳.
۱۶. قلاند النحور: ج محرم و صفر، ص ۶۳، معالی السبطین: ج ۱، ص ۳۱۵.
۱۷. الوقایع و الحوادث: ج ۲، ص ۱۵۳، فیض العلام: ص ۱۴۶.
۱۸. قلاند النحور: ج محرم و صفر، ص ۸۱، الوقایع و الحوادث: ج ۲، ص ۱۵۴.
۱۹. کافی: ج ۴، ص ۱۷۴.
۲۰. اعلام الوری: ج ۱، ص ۴۵۵، فیض العلام: ص ۱۴۳، بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۳۶۱.
۲۱. اعلام الوری: ج ۱، ص ۴۵۵، فیض العلام: ص ۱۴۶، بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۳۹۲.
۲۲. مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۱۰۷.
۲۳. اعلام الوری: ج ۱، ص ۴۵۵، فیض العلام: ص ۱۴۶.
۲۴. فیض العلام: ص ۱۴۷، وسیله الدارین: ص ۲۹۸-۲۹۹.
۲۵. فیض العلام: ص ۱۴۹، وسیله الدارین: ص ۳۰۲-۳۰۳.
۲۶. ارشاد: ج ۲، ص ۱۲۳، اعلام الوری: ج ۱، ص ۴۲، کشف الغمه: ج ۲، ص ۴۰، توضیح المقاصد: ص ۳، مسار الشیعه: ص ۲۵، کافی: ج ۲، ص ۴۸۴، تهذیب شیخ طوسی: ج ۶، ص ۴۲، زاد المعاد: ص ۳۰۶، معالی السبطین: ج ۲، ص ۵، مصباح کفعمی: ج ۲، ص ۵۹۴، مصباح المهتجد: ص ۷۱۲، مقتل الطالبین: ص ۷۸.
۲۷. زاد المعاد: ص ۳۰۷-۳۰۶.
۲۸. توضیح المقاصد: ص ۳، مسار الشیعه: ص ۲۵.
۲۹. اعلام الوری: ج ۱، ص ۴۷، منتهی الآمال: ج ۱، ص ۴۰، فیض العلام: ص ۱۵۵.

٣٠. بحار الانوار: ج٤٥، ص٢١٨، وسائل الشيعة: ج٤، ص٢١٣.
٣١. از زیارت حضرت زینب سلام الله علیها.
٣٢. فیض العلام: ص١٥٥-١٥٦.
٣٣. تمه المنتهی: ص٩٠، قلائد النحور: ج ذی الحجه، ص٤٢٤، استیعاب: ج١، ص٣٩٦، البدایه و النهایه: ج٨، ص٣١٠.
٣٤. مستدرک سفینه البحار: ج٥، ص٢١٥.
٣٥. اعلام الوری: ج٢، ص١. بحار النوار: ج٩٥، ص١٩٠.
٣٦. مستدرک سفینه البحار: ج٥، ص٢١٥.
٣٧. ریاحین الشریعه: ج٢، ص٢٨٣-٣٠٥.
٣٨. اعلام الوری: ج١، ص٤٧١.
٣٩. اعلام الوری: ج١، ص٤٧١.
٤٠. قلائد النحور: ج محرم و صفر، ص٢٠٤، ثد النحور: ج محرم و صفر، ص١٨٤، فیض العلام: ص١٥٦.
- معالی السبطين: ج٢، ص٩٠.
٤١. اعلام الوری: ج١، ص٤٧٠، الوقایع الحوادث: ج محرم، ص١١٠، وقایع الایام: تتمه محرم، ص١٣٢.
٤٢. قلائد النحور: ج محرم و صفر، ص٢٠٤، الوقایع الحوادث: ج محرم، ص٢٥.
٤٣. قلائد النحور: ج محرم و صفر، ص٢٥٠.
٤٤. توضیح المقاصد: ص٣.
٤٥. الوقایع الحوادث: ج٤، ص٦٣، وقایع الایام: تتمه محرم، ص٢٥٦.
٤٦. الوقایع الحوادث: ج محرم، ص٩٤، وقایع الایام: تتمه محرم، ص٢٦٣.
٤٧. الوقایع الحوادث: ج محرم، ص٩٦، وقایع الایام: تتمه محرم، ص٢٦٢.
٤٨. وقایع الحوادث: ج٤، ص٨٧-٨٠، ٨٨.
٤٩. وقایع الایام: تتمه محرم، ص٢٨١.
٥٠. الوقایع الحوادث: ج٤، ص١١٤.
٥١. ابصار العین فی انصار الحسین (ع): ص١٣٣.
٥٢. منتخب التواریخ: ص٣١١.
٥٣. وسیله الدارین فی انصار الحسین (ع): ص١١٥.
٥٤. مسار الشیعه: ص٢٦، قلائد النحور: ج محرم و صفر، ص٣١٥، العدد الفویه: ص٣١٥، زاد المعاد: ص٣٢٨.
- مصباح کفعمی: ج٢، ص٥٩٤، مصباح المجتهد: ص٧٢٩ و فیض العلام: ص١٦٥، بحار النوار: ج٥٩، ص١٩٩.
٥٥. اصول کافی: ج٢، ص٤٩١.
٥٦. نتهی الایمال: ج٢، ص٢٧، الوقایع الحوادث: ج٤، ص٢٧٨، مستدرک سفینه البحار: ج٥، ص٢١٨.
٥٧. الوقایع و الحوادث: ج٤، ص٢٨٧، منتهی الآمال: ج٢، ص٢٧، مستدرک سفینه البحار: ج٥، ص٢١٨.
٥٨. منتهی الآمال: ج١، ص١٢٠. اسد الغابه: ج١، ص٣٩١.
٥٩. مستدرک سفینه البحار: ج٥، ص٢١٢، الوقایع الحوادث: ج٤، ص٣٠٨، مرآة المعارف: ج١، ص٢٤٢.
٦٠. ارشاد: ج٢، ص٢٩٥.
٦١. قلائد النحور: ج محرم و صفر، ص٣٢٢.
٦٢. قلائد النحور: ج محرم و صفر، ص٣٣٦.

معارف

حرف
سَمِيكَ الشُّجَاء

تاریخ عزاداری و عزای تاریخی

شهادت حسین بن علی (ع) جانی دوباره و هویتی تازه به تشیع بخشید. تشیع چنان با حادثه عاشورا عجین گشته است که امروزه قسمت اعظمی از بنیان و بنیادهای شیعی را، آموزه‌ها و مسایل مرتبط با عاشورا و حرکت امام حسین (ع) می‌سازد. از این رو است که در نگاه شیعی، این نه فقط شیعیان، که همه عالم، گیاهان و بی جانان و حیوانات تا انسان‌ها، و نه امروز که از ابتدای آفرینش انسان، بر امام حسین (ع) گریسته‌اند و همه چیز با نام او پیوند خورده است. در این گفتار، تاریخ عزاداری آن حضرت را از جریان حضرت آدم (ع) تا شهادت ایشان، از دیدگاه روایات شیعی بازگو می‌کنیم. امام صادق در روایتی می‌فرماید: گریه پیامبران، صدیقان، شهیدان و ملائکه آسمان بر حسین (ع)، طولانی شده است.^۱

هم چنین در کامل الزیارات و بحار الانوار روایتی آمده که می‌گوید: هیچ پیامبری نبوده، مگر اینکه به زیارت کربلا آمده و در آن جا توقف کرده است.^۲ از این رو در روایات شیعی، سابقه عزاداری بر امام حسین (ع) به حضرت آدم (ع) می‌رسد.

در روایتی وارد شده است که وقتی خداوند در خواست توبه آدم (ع) را پذیرفت، جبرئیل اسامی پنج تن آل عبا را به او تلقین کرد. هنگامی که به

نام سیدالشهدا رسید، گریه راه گلویش را بست. آدم علت آن را جویا شد و جبرئیل واقعه عاشورا را برای او شرح داد. در این هنگام، آدم و جبرئیل هردو گریه می‌کردند. ۳. در روایت دیگری آمده است که حضرت آدم هنگام عبور از کربلا یزید را لعن نموده است. ۴. هنگامی که کشتی حضرت نوح نیز به کربلا رسید، به تلاطم افتاد. وقتی آن حضرت علت را پرسید، جبرئیل داستان کربلا را برای وی بازگو کرد. ۵. همین مسأله درباره ابراهیم، هنگامی که در صدد ذبح اسماعیل برآمده بود، روی می‌دهد و پس از شنیدن داستان عاشورا، اشک از چشمانش سرازیر می‌شود. ۶. برای اسماعیل نیز همین مسأله هنگام آب نیاشامیدن گوسفندانش در کربلا اتفاق می‌افتد. ۷. نیز هنگامی که به موسی خطاب شد همه گناهکاران توبه کار را می‌بخشم، جز کشنده حسین (ع) را و آن گاه داستان کربلا بیان گردید، گریه کرد و از قاتلان حسین (ع) بیزاری جست. ۸.

هم چنین در روایتی، گریستن حضرت موسی و حضرت خضر (ع) در مجمع البحرین، ۹. حضرت زکریا در بیت المقدس ۱۰ و حضرت عیسی در کربلا ۱۱ بر حضرت امام حسین (ع) ذکر شده است. نیز گریستن حضرت رسول الله (ص) پس از ولادت امام حسین (ع) ۱۲ یا هنگام رحلت شان ۱۳ و...، گریستن امیرمؤمنان هنگام عبور از کربلا ۱۴ و گریستن حضرت زهرا (س) ۱۵ خط سیر دنباله دار تاریخ عزاداری نزد شیعیان، از ابتدا تا هنگام شهادت امام حسین (ع) است. هم چنین علامه مجلسی در بحار الانوار از امام باقر (ع) روایت می‌کند که هنگام خروج امام حسین (ع) از مدینه به طرف مکه، بانوان بنی عبدالمطلب جمع شدند و بر آن حضرت گریه کردند. ۱۶.

تاریخ عزاداری شیعه پس از عاشورا

شهادت حسین بن علی (ع)، شوکی عاطفی در میان مردم، به ویژه حلقه پیروان و دوست داران اهل بیت و شیعیان آن حضرت پدید آورد. همچنین عظمت شخصیت حسین بن علی (ع) و یارانش و پستی عمل جنایت کاران در چگونگی امام (ع)، بر ابعاد این مسأله می‌افزود. عزاداری از همان

لحظه‌های نخستین پس از شهادت امام حسین (ع)، افزون بر بار عاطفی نیرومندی که داشت، با ویژگی‌های سیاسی و اجتماعی نیز همراه بود. در این جا، سیر تاریخی عزاداری امام حسین را پس از شهادت آن حضرت به اختصار بررسی می‌کنیم. البته ذکر این نکته نیز خالی از فایده نیست که حتی دشمنان و قاتلان امام (ع) چون عمر سعد، ۱۷ لشکر کوفیان، ۱۸ و اهل شام، ۱۹ نیز بر مظلومیت و فداکاری جانبازانه امام حسین (ع) گریسته‌اند. تاریخ عزاداری شیعه پس از عاشورا، از اولین لحظه‌های شهادت امام حسین (ع) شروع می‌شود، هنگامی که ذوالجناح با زین واژگون و یال غرقه به خون از مقتل بازگشت. ۲۰ پس از آن نیز در مواردی متعدد، حضرت زینب، زنان حرم امام (ع) و نیز دیگران به عزاداری پرداختند؛ مواردی چون عزاداری اهل بیت هنگام چپاول و آتش زدن خیمه‌ها، ۲۱ و وقت عبور از میان شهدا، ۲۲ عزاداری زنان بنی اسد هنگام رفتن شهدا، ۲۳ عزاداری اهل بیت در شام، ۲۴ عزاداری اهل بیت و اهل مدینه در هنگام ورود به مدینه ۲۵ و عزاداری ام البنین در بقیع، ۲۶ به جز عزاداری‌های اهل بیت پس از شهادت امام حسین (ع) و اصحابش، شاهد عزاداری‌های دوست داران و شیعیان خاندان عترت به صورت فردی و جمعی هستیم که به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. عبیدالله بن حر جعفی، که گفته شده پس از شهادت امام حسین (ع) از منزل خود در قصر بنی مقاتل به کربلا رفت و در آنجا گریست و قصده ی بلندی در رثای امام حسین (ع) سرود. ۲۷ او را نخستین زیارت کننده قبر امام (ع) دانسته‌اند. ۲۸

۲. جابر بن عبدالله انصاری، که بر اساس گفته لهوف در اربعین به کربلا رسیده است. ۲۹

۳. توّابین که پس از شهادت امام حسین (ع) از یاری نکردن آن حضرت پشیمان گشته و توبه کردند و به قیام بر ضد دستگاه شام و جبران گذشته همت گماردند. آن‌ها بدین منظور، به کربلا رفتند و در آن جا به عزاداری پرداختند و آن جا برای خونخواهی امام (ع) هم قسم شدند. ۳۰

۴. عزاداری امامان معصوم، که در برخی از فصل‌های پیشین نیز ذکری از آن به میان آمد.

امام باقر(ع) به منظور عزاداری بر جدّشان، مجلس تشکیل می‌دادند و از کمیت خواستند تا اشعاری در این باره بخواند. ۳۱

امام صادق(ع) نیز به تشکیل مجلس عزاداری می‌پرداختند ۳۲ و شیعیان را به عزاداری و مرثیه سرایی با حزن و اندوه و سوزا می‌نمودند ۳۳ و خود در مصیبت جدشان می‌گریستند. ۳۴

در همین زمینه، روایاتی از امام کاظم(ع) ۳۵ و امام رضا(ع) ۳۶ نقل شده است. بنابراین، آن چه از سیره اهل بیت بر می‌آید، تشکیل مجالس عزاداری و گرامی داشت عاشورا، به ویژه دهه محرم ۳۷ است. به یقین شیعیان هم این امر را تا حد امکان در آن شرایط خفقان به انجام می‌رساندند و هرگاه شرایط مهیا می‌شد آشکارا به عزاداری می‌پرداختند.

این شرایط در زمان بنی امیه به شدت سخت و دهشتناک بود. امویان می‌کوشیدند تا یاد حسین و اهل بیت(ع) از ذهن‌ها پاک شود. از این رو، به هیچ وجه اجازه عزاداری و رفت و آمد و زیارت قبر مطهر آن حضرت را نمی‌دادند. این موضوع پس از قیام زید ابن علی بن حسین(ع) در زمان هشام بن عبدالملک شدت یافت. آن شرایط خفقان بار، درگفت وگویی میان امام صادق(ع) و یکی از اصحابشان به نام مسمع ۳۸ کاملاً مشهود است.

اما در زمان عباسیان، شرایط همواره در حال نوسان و تغییر بود و دائماً دچار قبض و بسط می‌شد. در زمان سفاح اولین خلیفه عباسی، شاهد فراهم شدن زمینه برای زیارت مرقد مطهر هستیم، ولی در زمان منصور، شاهد منع زائران و تخریب مرقد مطهر بودیم که شاید یکی از علت‌های آن، قیام سادات حسینی باشد. پس از منصور و در زمان مهدی، مأمون، معتصم، واثق، منتصر و ناصرالدین بالله، شیعیان از جهت عزاداری و زیارت قبر امام حسین(ع) آزادی داشتند، ولی در زمان هارون و متوکل، به شدت در آزار و اذیت قرار گرفتند و دستور تخریب قبر مطهر و منع زائران صادر شد. ۳۹

شدیدترین این آزارها و اذیت‌ها، در زمان متوکل بود که دستور گشت زمین‌های اطراف قبر مطهر و زندانی کردن زائران را در سال ۲۳۶ ه. ق صادر کرد. علی بن محمد بسامی، شاعر بغدادی، شعری سرود و در آن، بنی عباس و متوکل را هجو و مذمت کرد. ۴۰ با این حال، کسانی

از قرن اول هجری تا زمان آل بویه، به طور فردی و جمعی به کربلا رفته و در آن جا عزاداری می‌کردند، ولی پرشکوه‌ترین عزاداری شیعه در سوگ سیدالشهدا(ع)، در دوران آل بویه که خود شیعه و دوست دار اهل بیت بودند، اتفاق افتاد. احمد معزالدوله، یکی از سه برادران بویه‌ای، پس از فتح بغداد در سال ۳۳۴ه.ق در زمان مستکفی بالله، با توجه به روحیه تشیع خود، به آبادانی مزار امامان معصوم، به ویژه امام حسین(ع) پرداخت. او در محرم سال ۳۵۲ دستور داد که بازارها تعطیل و خرید و فروش ممنوع شود و سقاخانه‌هایی در بازارها برای آب دادن به مردم دایر گردد. هم چنین زنان در حالی که برای امام حسین(ع) نوحه می‌خواندند و بر صورت لطمه می‌زدند، از خانه‌ها خارج شوند. ۴۱۰ این نخستین باری بود که چنین مراسمی در عزای امام حسین(ع) و زیر پرچم حکومتی برپا می‌گردید و سنت عزاداری دهه اول محرم، از آن زمان تاکنون به یادگار مانده است. پس از این دوران نیز عزاداری امام حسین(ع) همواره انجام می‌گرفت و با توجه به برخورد حاکمان، دچار قبض و بسط می‌گردید.

پس از دوران آل بویه، دوران تیموریان از این جهت بسیار پراهمیت است. و شاهد گسترش تدریجی تشیع، به ویژه در خراسان و ماوراءالنهر (مرکز حکومت تیموریان) هستیم، به طوری که برخی از پژوهش‌گران، از تسنن دوازده‌امامی در این دوره نام برده‌اند ۴۲ و نوشته‌اند در این زمان در ماوراءالنهر، همه ساله در سالروز قیام عاشورا، مراسمی برپا می‌شد. ۴۳ ملاحظه کنید، چهره شاخص این دوره و نگارنده کتاب روضه الشهداء است. برخی گفته‌اند در این دوره، گریه بر امام حسین(ع) در هرات، جانشین ذکر صوفیانه شده بود که نقشبندیه آن را ملغی کرده بودند. ۴۴ با روی کار آمدن صفویه و رسمیت یافتن مذهب شیعه و فزونی گرفتن شمار شیعیان، برکمیت و گستره مراسم عزاداری افزوده شد و از آن پس نیز با توجه به شیعی بودن همه حاکمان ایرانی، همین روند با ابعاد وسیع تری ادامه یافت.

تاریخ عزاداری امام حسین(ع) در میان اهل سنت

اهل سنت امروزه، شمار فراوانی از جمعیت مسلمانان را تشکیل

می دهند. از این رو، به دست آمدن نظرگاه آنان در خصوص مسأله‌ای چون عزاداری امام حسین (ع) مهم تلقی می شود و می تواند به وحدت نظری و عملی مسلمانان کمک کند. از سویی دیگر، با توجه به تبلیغ وسیع وهابیت در نفی عزاداری و به ویژه عزاداری سید الشهداء، به دست آوردن سیره عالمان و بزرگان اهل سنت و گذشته تاریخی این موضوع در میان ایشان، جایگاه والایی می یابد.

نخستین گزارشی که از اعتراض و گریه یکی از بزرگان صحابه پس از شهادت امام حسین (ع) و اسارت اهل بیت (ع) ثبت شده، اعتراض و گریستن زیدبن ارقم در مجلس ابن زیاد است. هنگامی که ابن زیاد با چوب دستی بر لب و دندان امام (ع) می زد، زید با اعتراض گفت: چوب دستی ات را بردار، به خدا شاهد بودم که رسول خدا مابین دو لب حسین را می بوسید و سپس گریست. ابن زیاد او را تهدید به مرگ کرد. پس زید فریاد زد: ای مردم! شما از این پس جزو بردگانید؛ پسر فاطمه را کشته اید و پسر مرجانه را امارت داده اید... ۴۵

به جز زیدبن ارقم، از کسانی که گریستن و عزاداری ایشان بر حسین بن علی (ع) ذکر شده می توان به حسن بصری اشاره کرد که پس از شنیدن خبر شهادت امام حسین (ع) به شدت گریست و گفت: امت ذلیل، امتی است که پسر دختر پیامبرش را می کشد. ۴۶ هم چنین از امام شافعی می توان نام برد. شافعی با وجود طعن مخالفان، از ابراز محبت به اهل بیت (ع) ابا نمی ورزید. ۴۷ وی در قصیده‌ای، به مدح اهل بیت (ع) و ابراز اندوه از شهادت امام حسین (ع) می پردازد. نیز می توان از رشای خالد بن معران، یکی از تابعین و مرثیه احمد بن منصور بن علی قطیعی درباره امام حسین (ع) یاد کرد. ۴۸ باید به این نکته اشاره کرد که بسیاری از فقهای سنی مذهب اهل کوفه، به ویژه ابو حنیفه از سرسخت ترین طرفداران قیام های علویان بودند. ابو حنیفه و بسیاری دیگر از فقها هم در جریان قیام زیدبن علی بن حسین (ع) ۴۹ و هم در جریان قیام حسنیان به رهبری محمد نفس زکیه و ابراهیم ابن محمد، به حمایت آنان برخاستند و به نفع آنان فتوا صادر کردند. ۵۰ احمد بن حنبل، عالم بلند پایه اهل حدیث، در تعدیل مذهب عثمانیه و

پذیرش فضایل علی (ع) نقش مؤثری دارد و حنبلی‌ها که به سختی با مراسم عاشورای حسینی مبارزه می‌کردند، با نشر فضایل اهل بیت (ع) از شدت تعصبشان کاسته شد. در این راستا می‌توان از سبط ابن جوزی و یحیی بن سلامه حفصکی که قصیده‌ای در مدح دوازده امام و قصیده‌ای دیگر در ثنای اباعبدالله الحسین (ع) دارد، نام برد. ۵۱ هم چنین می‌توان به کسانی چون ابن صباغ مالکی، شمس الدین محمد بن طولون، قندوزی حنفی و فضل الله بن روزبهان که همگی آنان سنی‌های معتدلی هستند، اشاره کرد.

عبدالجلیل رازی، از عالمان قرن ششم و صاحب کتاب النقص، در مقابل نویسنده سنی مذهب دیگری که به عزاداری امام حسین (ع) خرده گرفته بود، به دفاع از آن برمی‌خیزد و می‌نویسد: «بزرگان و معتبران ائمه از اصحاب امام مقرر بوحنیفه و امام مکرم شافعی و علما و فقه‌های طوایف فریقین، خلفاً عن سلف، این سنت را رعایت کرده‌اند». ۵۲ اطلاعاتی که وی از عزاداری امام حسین (ع) در میان اهل سنت می‌دهد، بسیار ارزشمند است. وی از شخصیت‌های برجسته زیادی از اهل سنت چون خواجه بو منصور در اصفهان و خواجه علی غزنوی حنفی در بغداد نام می‌برد که، در روز عاشورا با شور و هیجان فراوانی به سوگواری امام حسین (ع) می‌پرداخته‌اند. ۵۳ وی هم چنین به مجلس «شهاب مشاط» در بغداد اشاره می‌کند.

در همین دوره باید از عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۸ ه.ق) حنفی مذهب یاد کرد که علاقه بسیاری به خاندان عترت داشته و اشعاری در این باره سروده است. ۵۴ او هنگام دیدار از کربلا اشعاری در وصف امام حسین (ع) می‌سراید:

کردم ز دیده، پای سوی مشهد حسین

هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین ۵۵

به جز این موارد می‌توان از برخی عالمان حنفی نام برد که کتاب‌هایی در ثنای امام حسین (ع) نگاشته‌اند: محمود بن عثمان حنفی رومی نویسنده مقتل الامام الحسین ابن علی ابن ابیطالب رضی الله عنهما فی کربلا، ۵۶ قادر بخش بن حسن علی حنفی نگارنده جور الاشقیاء، علی ریحانة سید الانبیاء ۵۷ و شیخ علی انور بن علی اکبر حنفی نویسنده کتابی با عنوان شهادة الکونین فی مقتل سیدنا الحسین السبط. ۵۸ امروزه نیز اهل سنت،

یا خود به عزاداری امام حسین (ع) می پردازند و یا با شیعیان در عزاداری شرکت می کنند؛ چنانچه دکتر علی الوردی در کتاب خود با عنوان «دراسة فی طبیعة المجتمع العراقي به این اشتراک شیعه و سنی در عزای حسینی اشاره می کند و می نویسد: «کم دیده نمی شود که محله سنی نشین با محله شیعه نشین در بعضی مجالس حسینی مشارکت می کنند و گاهی نیز در تقدیس مراقد و امامان شیعه این مشارکت دیده می شود.» ۵۹

عزاداری امام حسین (ع) در ایران

ایرانیان از دیرباز دوست دار خاندان عترت و مفتخر به ولایت آنان بوده اند. آن ها به اهل بیت (ع) حساسیت ویژه ای داشته و همواره یار و حامی آنان به شمار رفته اند.

قبیله بنی حمراء از قبایل ایرانی تبار شیعی مذهب کوفه، نخستین کسانی بودند که پس از واقعه کربلا، آشکارا مجالس عزاداری عاشورا به پا کردند و برای خون خواهی سید الشهداء به مختار پیوستند. ۶۰ آن ها که بالغ بر بیست هزار جنگجو بودند، بیشتر سپاه مختار را تشکیل می دادند. ۶۱ و مسجدی نیز در کوفه به نام آن ها موجود بوده است. ۶۲ اصولاً ایرانیان که در آن زمان بیش تر تحت عنوان موالی خوانده می شدند، به اهل بیت پیامبر، ارادت خاصی داشتند.

ایرانیان به ویژه پس از شهادت امام رضا (ع) به عزاداری امام حسین (ع) حال و رنگ دیگری بخشیدند و به طور مداوم به آن می پرداختند. ۶۳ البته این مسأله در طول زمان دچار فراز و فرودهایی می گردید. برای مثال، با روی کار آمدن آل بویه در ایران و عراق و ترویج تشیع در مناطق مختلف، شیعیان و دوست داران امام حسین (ع)، مجال بیش تری برای عزاداری پیدا کردند. آل بویه که خود ایرانی و شیعه بودند، بنیاد عزاداری علنی و پرشکوه را در بغداد گذاشتند.

پس از آنان نیز این حرکت با شدت و ضعف ادامه یافت. تا زمان تیموریان که رونقی وسیع و جدّی گرفت، به طوری که اهل تسنن نیز با شیعیان همنا می شوند. پس از تیموریان، با روی کار آمدن صفویه و حمایت

رسمی آنان از تشیع، برپایی عزاداری گسترده و دامنه بیش‌تری یافت و در اقصی نقاط ایران متداول شد. این مراسم هم‌چنان تا زمان قاجاریه ادامه یافت. در دوره رضاشاه پهلوی، با آن‌که خود او با تظاهر شدید به حمایت از تشیع و علما و مظاهر تشیع و به راه‌انداختن دسته و همراهی با عزاداران توانسته بود حکومت را بدست گیرد، ولی در نیمه دوم حکومتش به شدت را عزاداری مبارزه کرد و آن را ممنوع ساخت. در زمان پهلوی دوم، ممنوعیت عزاداری برداشته شد و مردم توانستند آزادانه به عزاداری بپردازند. پس از سقوط سلطنت ۵۷ سال پهلوی و با آغاز انقلاب اسلامی ایران، سوگواری سید الشهدا منزلت والایی یافت و یکی از اساسی‌ترین پایه‌های مذهبی حکومت را نیز تشکیل داد. گفتنی است که ایرانیان، عزاداری را در مساجد، تکیه‌ها، حسینیه‌ها، منازل و به صورت دسته‌عزا در معابر عمومی و نیز در بیوت مراجع تقلید برپا می‌کردند. این مراسم، در شهرهای مذهبی چون قم، مشهد، کاشان، اصفهان، اردبیل، و... بسیار پرشکوه انجام می‌گیرد. نخل برداری، هیأت‌های سقایی، تعزیه خوانی، زنجیر زنی و قمه زنی از رسم‌های متداول آیین عزاداری به شمار می‌آید. ۶۴

تاریخ عزاداری در جهان

عزاداری در نقاط مختلف جهان، به میزان حضور شیعیان با هرگرایش و فرقه‌ای پررنگ‌تر برگزار می‌شود.

۱. **عراق:** در عراق در حکومت عباسیان در زمان سفاح و زمان مامون و نیز به ویژه در عهد آل بویه، عزاداری رونقی خاص یافت. پس از آن نیز به نسبت نوع برخورد حاکمان، هر ساله مراسم عاشورا و محرم برگزار می‌گردید، به ویژه در کربلا که ورود هیأت‌های عزادار با شمایل خاص، شور و وجد دیگری بدان می‌دهد و برخی از علما نیز با آنان همراهی می‌کنند؛ همانند علامه سید محمد مهدی بحر العلوم که با عزاداران در مراسم همراه می‌شده است. ۶۵

۲. **سوریه:** با توجه به این‌که دمشق مرکز خلافت امویان بوده و به طور کلی مردم آن جا نیز به اموی بودن شهرت داشته‌اند، در ابتدا مراسم

عزاداری چندان رونقی نداشت ولی بعدها، با توجه به نزدیکی آنان به کشور لبنان که شیعه در آنجا گرایش قوی بود و نیز وجود مرقد حضرت زینب (س) و حضرت رقیه (س)، عزاداری امام حسین (ع) شور خاصی یافت و امروز نیز چنین است؛ البته در عهد حمدانیان وضعیت به مراتب بهتر گزارش شده است. ۶۶

۳. **لبنان:** سابقه شیعه‌گری، در لبنان، تا زمان ابوذر امتداد دارد. امروزه لبنان شیعیان معتقدی دارد، ولی در زمان امویان، به سختی تحت فشار بودند. اندک اندک با باز شدن فضا اجتماعی سیاسی، عزاداری نیز رونق یافته و امروزه عزاداری‌های بسیار خوبی در آن جا، به ویژه در مناطق جبل عامل که سابقه طولانی در این باره دارند، انجام می‌شود.

۴. **افغانستان:** مراسم عزاداری در افغانستان همه ساله در نقاط مختلف این کشور به ویژه در مناطق مرکزی که شیعیان در آن جا ساکنند (منطقه هزارستان) و نیز مناطق مرکزی که شیعیان در آن جا ساکنند (منطقه هزارستان) و نیز شهر مزار شریف (در شمال کشور) به خوبی برگزار می‌شود. ۶۷

۵. **بحرین:** در بحرین، از قدیم روز عاشورا تعطیل و حسینیه‌های آن که ماتم نامیده می‌شود، در ایام محرم به شدت فعالند. ۶۸

۶. **هندوستان:** تاریخ عزاداری در هند، به پیش از استیلای سلطان محمود غزنوی می‌رسد. شیعیان و سنی‌های معتقد به امام حسین (ع) و حتی دیگر فرقه‌ها، در روزهای محرم در مکان‌هایی به نام امام باره که ضریح ائمه است، جمع می‌شوند و به عزاداری می‌پردازند. تعزیه و شور خاص هندیان به حدی است که گاه عزاداری ایشان، تا ربیعین سیدالشهدا ادامه می‌یابد. ۶۹

۷. **پاکستان:** در پاکستان، روز عاشورا یکی از تعطیلات رسمی است. در استقلال پاکستان، توجه به عاشورا نقش ویژه‌ای داشت و ۷۰ اقبال لاهوری نیز اشعاری در باره امام حسین و کربلا سروده و استقلال پاکستان را مرهون آن دانسته است. شبیه کوچکی از مقبره امام حسین (ع) که بدان تعزیه یا ضریح می‌گویند، افزون بر زنجیر زنی، سینه زنی و نیز قمه زنی در پاکستان

مرسوم است ۷۱.

۸. **بنگلادش:** در بنگلادش نیز امام باره‌ها، مرکز عزاداری بوده و احساسات مردم در خصوص عاشورا، در ادبیات آن‌ها نیز منعکس شده است.

۹. **اندونزی:** در اندونزی که اسلام توسط شیعیان و جمعی از سادات بدان راه یافته، ماه محرم را «سورا» می‌خوانند و آن را با شکوه برگزار می‌کنند.

۱۰. **فیلیپین:** در فیلیپین نیز عاشورا به شکل پرشکوهی برگزار می‌گردد. در سال ۱۳۱۰ ه. ق، عده‌ای از نوادگان امام صادق (ع) برای تبلیغ از عراق وارد سوماترا شدند. نیز در اوایل قرن پانزدهم، یکی از سادات، به مالاکا رفت و پس از ازدواج با دختر حاکم آن دیار، به خلافت رسید و بازماندگانش تا چهار قرن در آن جا حکومت کردند.

۱۱. **تایلند:** در تایلند نیز که اسلام و تشیع به وسیله یک تاجر قمی به نام شیخ احمد به آنجا وارد شد، مراسم عاشورا هر ساله برگزار می‌گردد. هم چنین عاشورا در جمهوری آذربایجان که هفتاد درصد آن شیعه‌اند، آفریقای شرقی، برون‌دی، الجزایر، کانادا، آمریکا و آلبانی برگزار می‌شود. ۷۲ در آلبانی «نعیم بیک» دیوان شعری در مورد شهادت امام حسین (ع) سروده و «دالیب فراشری» ۶۵ هزار بیت در این باره گفته است. ۷۳ شیعیان در مدت ده روز محرم، آب نمی‌نوشند تا خود را شبیه قهرمانان کربلاگردانند، آن‌گاه به تکایا می‌روند تا به ذکر مصیبت پردازند و در راه یا امام یا امام می‌گویند. ۷۴

در شهرهای ترکستان، قفقاز، تبت و چین نیز همانند این موارد وجود دارد. ۷۵.

۴۰. وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج ۳، تحقیق: احسان عباس، بیروت لبنان، دارالفکر، ۱۹۷۰ م، ج ۳، ص ۳۶۵.
۴۱. مدینه الحسین (ع)، ص ۱۰۶.
۴۲. تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، قم، انصاریان، ج ۱، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۷۳۰.
۴۳. روضه الشهداء، ملا حسین کاشفی سبزواری، تحقیق: عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، نوید اسلام، ج ۱، ص ۲۲.
۴۴. تشیع و تصوف، کامل مصطفی، ترجمه قراگزلو، تهران، امیرکبیر، صص ۳۲۷ - ۳۲۵.
۴۵. تاریخ طبری، بیروت لبنان، ج ۴، ص ۳۴۹؛ تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، قم، شریف رضی، ۱۴۷۱ ق، ص ۲۳۱.
۴۶. تذکره الخواص، ص ۲۴۰.
۴۷. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۴.
۴۸. همان، ص ۱۴۱.
۴۹. مقاتل الطالبین، ج ۱، ۱۴۱۴ ق.
۵۰. همان، ص ۳۱۴.
۵۱. تأملی در نهضت عاشورا، رسول جعفریان، قم انصاریان، ج ۲، ۱۳۸۱ ش، صص ۲۸۲ - ۲۸۳.
۵۲. کتاب النقص، عبدالجلیل قزوینی رازی، به سعی سید جلال الدین محدث، تهران، ۱۳۳۱ ش، ج ۱، ص ۴۰۲.
۵۳. همان، صص ۴۰۲ - ۴۰۵.
۵۴. کلیات دیوان جامیف عبدالرحمان جامیف تصحیح، شمس بریلوی، تهران، هدایت، ج ۱، ۱۳۶۲، ص ۲۷.
۵۵. همان، ص ۲۵.
۵۶. هدیه العارفین، اسماعیل باشا بغدادی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۲ ق، ج ۲، ص ۴۱۲.
۵۷. نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر، عبدالحی بن فخر الدین حسنی، حیدرآباد دکن، دائرة المعارف العثمانیه، ج ۲، ص ۸، ج ۸، ص ۳۰۷.
۵۸. همان، ص ۳۲۸.
۵۹. تاریخ النیاحة، ج ۲، ص ۴۷ به نقل از دایرة فی طبیعة المجتمع العراقی، ص ۲۳۶.
۶۰. دائرة المعارف تشیع، تهران، موهبته دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۴۶۳.
۶۱. همان، ج ۳، ص ۴۶۳.
۶۲. تاریخ الکوفه، کامل سلمان حیدری، نجف، ج ۱، ۱۳۴۹ ق، ص ۱۰۸.
۶۳. تاریخ النیاحة، ج ۲، ص ۵۹.
۶۴. نک: عزاداری سنتی شیعیان: سید حسین معتمدی، قم، عصر ظهور، ج ۱، ۱۳۷۸، ص ۱.
۶۵. تاریخ النیاحة، ج ۲، ص ۴۶.
۶۶. همان، ص ۴۸.
۶۷. مجموعه مقالات دومین کنگره بین المللی امام خمینی (ع) در فرهنگ عاشورا، دفتر دوم، تهران، دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع)، ج ۱، ۱۳۷۶، دفتر دوم صص ۱۱۲-۱۱۱.
۶۸. دایرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۱۱۹.
۶۹. تاریخ تفکر اسلامی در هند، عزیز احمد، برگردان: تقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، تهران، کیهان، ج ۱، ۱۳۶۶، ص ۳۲.
۷۰. مجموعه مقالات دومین کنگره امام خمینی و فرهنگ عاشورا، دفتر دوم، ص ۱۱۴.
۷۱. همان، ص ۱۱۴.
۷۲. دائرة المعارف الاسلامیة الشیعة، حسین الامین، سوریه، دارالتعارف للمطبوعات، ج ۲، ص ۳۵۶.
۷۳. دائرة المعارف تشیع، ج ۳، ۳۸۹.
۷۴. دائرة المعارف الاسلامیة الشیعة، حسین الامین، سوریه، دارالتعارف للمطبوعات، ج ۱، ۱۳۶۶ ق، ج ۳، ص ۳۵۷.
۷۵. تاریخ النیاحة، ج ۲، صص ۷۲-۷۰.

تحلیلی از قیام عاشورای حسینی

در بیان مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای

ماجرای عاشورا

بحثی درباره ماجرای عاشورا عرض می‌کنم. اگرچه در این زمینه، بسیار سخن گفته شده است و ما هم عرایضی کرده‌ایم؛ اما هرچه اطراف و جوانب این حادثه عظیم و مؤثر و جاودانه بررسی می‌شود، ابعاد تازه‌تر و روشنگری‌های بیشتری از آن حادثه آشکار می‌شود و نوری بر زندگی ما می‌تاباند.

در مباحث مربوط به عاشورا، سه بحث عمده وجود دارد:

یکی بحث علل و انگیزه‌های قیام امام حسین (ع) است، که چرا امام حسین (ع) قیام کرد؛ یعنی تحلیل دینی و علمی و سیاسی این قیام. در این زمینه، ما قبلاً تفصیلاً عرایضی عرض کرده‌ایم؛ فعلاً و بزرگان هم بحث‌های خوبی کرده‌اند. امروز وارد آن بحث نمی‌شویم.

بحث دوم، بحث درس‌های عاشورا است که یک بحث زنده و جاودانه و همیشگی است و مخصوص زمان معینی نیست. درس عاشورا، درس فداکاری و دینداری و شجاعت و مواسات و درس قیام‌الله و درس محبت و عشق است. یکی از درس‌های عاشورا، همین انقلاب عظیم و کبیری است که شما ملت ایران پشت سر حسین زمان و فرزند ابی‌عبدالله الحسین (ع)

انجام دادید. خوداین، یکی از درس های عاشورا بود. در این زمینه هم من امروز هیچ بحثی نمی کنم.

بحث سوم، درباره ی عبرت های عاشورا است که چند سال قبل از این، ما این مسأله را مطرح کردیم که عاشورا غیر از درس ها، عبرت هایی هم دارد. بحث عبرت های عاشورا مخصوص زمانی است که اسلام حاکمیت داشته باشد. حداقل این است که بگوییم عمده این بحث، مخصوص به این زمان است؛ یعنی زمان ما و کشور ما، که عبرت بگیریم.

ما قضیه را این گونه طرح کردیم که چطور شد جامعه اسلامی به محوریت پیامبر عظیم الشان (ص)، آن عشق مردم به او، آن ایمان عمیق مردم به او، آن جامعه سرتاپا حماسه و شور دینی و آن احکامی که بعداً مقداری درباره آن عرض خواهیم کرد، همین جامعه ساخته و پرداخته، همان مردم، حتی بعضی همان کسانی که دوره های نزدیک به پیامبر (ص) را دیده بودند، بعد از پنجاه سال کارشان به آن جا رسید که جمع شدند، فرزند همین پیامبر (ص) را با فجیع ترین وضعی کشتند؟! انحراف، عقب گرد، برگشتن به پشت سر، از این بیشتر چه می شود!؟

زینب کبری سلام الله علیها در بازار کوفه، آن خطبه عظیم را اساساً بر همین محور ایراد کرد: «یا اهل الکوفه، یا اهل الختل و الغدر، اُتیکون؟!» (۱) مردم کوفه وقتی که سر مبارک امام حسین (ع) را بر روی نیزه مشاهده کردند و دختر علی را اسیر دیدند و فاجعه را از نزدیک لمس کردند، بنا به ضجه و گریه کردند. فرمود: «اُتیکون؟!؛ گریه می کنید؟! «فلا رقات الدمعه و لاهدت الرنه»؛ (۲) گریه تان تمامی نداشته باشد. بعد فرمود: «انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوه انکائا تتخذون ایمانکم دخلاً بینکم» (۳) این، همان برگشت است؛ برگشت به قهقرا و عقب گرد. شما مثل زنی هستید که پشمها یا پنبه ها را با مغزل (۴) نخ می کند؛ بعد از آن که این نخ ها آماده شد، دوباره شروع می کند نخ ها را از نو باز کردن و پنبه نمودن! شما در حقیقت نخ های رشته خود را پنبه کردید. این، همان برگشت است. این، عبرت است. هر جامعه اسلامی، در معرض همین خطر هست.

امام خمینی عزیز بزرگ ما، افتخار بزرگش این بود که یک ائمت بتواند

عامل به سخن آن پیامبر(ص) باشد. شخصیت انسان‌های غیر پیامبر و غیر معصوم، مگر با آن شخصیت عظیم قابل مقایسه است؟ او، آن جامعه را به وجود آورد و آن سرانجام دنبالش آمد. آیا هر جامعه اسلامی، همین عاقبت را دارد؟ اگر عبرت بگیرند، نه؛ اگر عبرت نگیرند، بله. عبرت‌های عاشورا این جاست.

ما مردم این زمان، بحمدالله به فضل پروردگار، این توفیق را پیدا کرده‌ایم که آن راه را مجدداً برویم و اسم اسلام را در دنیا زنده کنیم و پرچم اسلام و قرآن را برافراشته نماییم. در دنیا این افتخار نصیب شما ملت شد. این ملت تا امروز هم که تقریباً بیست سال از انقلابش گذشته است، قرص و محکم در این راه ایستاده و رفته است. اما اگر دقت نکنید، اگر مواظب نباشیم، اگر خودمان را آن چنان که باید و شاید، در این راه ننگه نداریم، ممکن است آن سرنوشت پیش بیاید. عبرت عاشورا، این جاست.

حال من می‌خواهم مقداری درباره موضوعی که چند سال پیش آن را مطرح کردم و بحمدالله دیدم فضلا درباره آن بحث کردند، تحقیق کردند، سخنرانی کردند و مطلب نوشتند، با توسعه صحبت کنم. البته بحث کامل در این مورد، بحث نماز جمعه نیست؛ چون طولانی است و ان شاءالله اگر عمری داشته باشم و توفیقی پیدا کنم، در جلسه‌ای غیر نماز جمعه، این موضوع را مفصل با خصوصیاتش بحث خواهم کرد. امروز می‌خواهم یک گذرا جمالی به این مسأله بکنم و اگر خدا توفیق دهد، در واقع یک کتاب را در قالب یک خطبه بریزم و به شما عرض کنم.

حادثه عظیم عاشورا

اولاً حادثه را باید فهمید که چقدر بزرگ است، تا دنبال عللش بگردیم. کسی نگوید که حادثه عاشورا، بالاخره کشتاری بود و چند نفر را کشتند. همان طور که همه ما در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «لقد عظمت الزَّیْه و جلَّت و عظمت المصیبة» (۵)، مصیبت، خیلی بزرگ است. زَیْه، یعنی حادثه بسیار بزرگ. این حادثه، خیلی عظیم است. فاجعه، خیلی تکان دهنده و بی‌نظیر است.

برای این که قدری معلوم شود که این حادثه چقدر عظیم است، من سه دوره کوتاه را از دوره های زندگی حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) اجمالاً مطرح می کنم. شما ببینید این شخصیتی که انسان در این سه دوره می شناسد، آیا می توان حدس زد که کارش به آن جا برسد که در روز عاشورا یک عده از امت جدش او را محاصره کنند و با این وضعیت فجیع، او و همه یاران و اصحاب و اهل بیتش را قتل عام کنند و زانشان را اسیر بگیرند؟

دوران زندگانی امام حسین (ع)

این سه دوره، یکی دوران حیات پیامبر اکرم (ص) است. دوم، دوران جوانی آن حضرت، یعنی دوران بیست و پنج ساله تا حکومت امیرالمؤمنین (ع) است. سوم، دوران بیست ساله بعد از شهادت امیرالمؤمنین تا حادثه کربلاست. در دوران حیات پیامبر اکرم (ص)، امام حسین (ع) عبارت است از کودک نور دیده سوگلی پیامبر (ص). پیامبر اکرم (ص) دختری به نام فاطمه (س) دارد که همه مردم مسلمان در آن روز می دانند که پیامبر (ص) فرمود: «ان الله لیغضب لغضب فاطمة» (۶)؛ اگر کسی فاطمه (س) را خشمگین کند، خدا را خشمگین کرده است. «و یرضی لرضاها»؛ (۷) اگر کسی او را خشنود کند، خدا را خشنود کرده است. ببینید، این دختر چقدر چقدر عظیم المنزله است که پیامبر اکرم (ص) در مقابل مردم و در ملاء عام، راجع به او این گونه حرف می زند. این مسأله ای عادی نیست.

پیامبر اکرم (ص) این دختر را در جامعه اسلامی به کسی داده است که از لحاظ افتخارات، در درجه اعلاست؛ یعنی علی بن ابی طالب (ع). او جوان، شجاع، شریف، از همه مؤمن تر، از همه با سابقه تر، از همه شجاع تر و در همه میدان ها حاضر است. کسی است که اسلام به شمشیر او می گردد؛ هر جایی که همه در می مانند، این جوان جلو می آید، گره ها را باز می کند و بن بست ها را می شکند. این داماد محبوب عزیزی که محبوبیت او نه به خاطر خویشاوندی، بلکه به خاطر عظمت شخصیت اوست، همسر نودیده پیامبر (ص) است. کودکی از این ها متولد شده است و او حسین بن علی (ع) است.

البته همه این حرف‌ها درباره امام حسن (ع) هم هست؛ اما من حالا بچشم راجع به امام حسین (ع) است؛ عزیزترین عزیزان پیامبر (ص)؛ کسی که رئیس دنیای اسلام، حاکم جامعه اسلامی و محبوب دل همه مردم، او را در آغوش می‌گیرد و به مسجد می‌برد. همه می‌دانند که این کودک، محبوب دل این محبوب همه است. او روی منبر مشغول خطبه خواندن است که این کودک، پایش به مانعی می‌گیرد و به زمین می‌افتد. پیامبر (ص) از منبر پایین می‌آید، او را در بغل می‌گیرد و آرامش می‌کند. ببینید؛ مسأله این است.

پیامبر (ص) درباره امام حسن (ع) و امام حسین (ع) شش، هفت ساله فرمود: «سیدی شباب اهل الجنه»؛ (۸) این‌ها سرور جوانان بهشتند. این‌ها که هنوز کودکند، جوان نیستند؛ اما پیامبر (ص) می‌فرماید سرور جوانان اهل بهشتند. یعنی در دوران شش، هفت سالگی هم در حد یک جوان است؛ می‌فهمد، درک می‌کند، عمل می‌کند، اقدام می‌کند، ادب می‌ورزد و شرافت در همه وجودش موج می‌زند. اگر آن روز کسی می‌گفت که این کودک به دست‌آمت همین پیامبر (ص)، بدون هیچ‌گونه جرم و تخلفی به قتل خواهد رسید، برای مردم غیرقابل باور بود؛ همچنان که پیامبر (ص) فرمود و گریه کرد و همه تعجب کردند که یعنی چه؛ مگر می‌شود؟!

دوره دوم، دوره بیست و پنج ساله بعد از وفات پیامبر (ص) تا حکومت امیرالمؤمنین (ع) است. حسین (ع) جوان، بالنده، عالم و شجاع است. در جنگ‌ها شرکت می‌جوید، در کارهای بزرگ دخالت می‌کند، همه او را به عظمت می‌شناسند؛ نام بخشنندگان که می‌آید، همه چشم‌ها به سوی او برمی‌گردد. در هر فضیلتی، در میان مسلمانان مدینه و مکه، هر جایی که موج اسلام رفته است، مثل خورشیدی می‌درخشد. همه برای او احترام قائلند. خلفای زمان، برای او و برادرش احترام قائلند و در مقابل او، تعظیم و تجلیل می‌کنند و نامش را به عظمت می‌آورند. جوان نمونه دوران و محترم پیش همه. اگر آن روز کسی می‌گفت که همین جوان، به دست همین مردم کشته خواهد شد، هیچ کس باور نمی‌کرد.

دوره سوم، دوره بعد از شهادت امیرالمؤمنین (ع) است؛ یعنی دوره غربت اهل بیت. امام حسن و امام حسین علیهما السلام باز در مدینه‌اند. امام

حسین (ع)، بیست سال بعد از این مدت، به صورت امام معنوی همه مسلمانان، مفتی بزرگ همه مسلمانان، مورد احترام همه مسلمانان، محل ورود و تحصیل علم همه، محل تمسک و توسل همه کسانی که می‌خواهند به اهل بیت اظهار ارادت بکنند، در مدینه زندگی کرده است. شخصیت محبوب، بزرگ، شریف، نجیب، اصیل و عالم. او به معاویه نامه می‌نویسد؛ نامه‌ای که اگر هر کسی به هر حاکمی بنویسد، جزایش کشته شدن است. معاویه با عظمت تمام این نامه را می‌گیرد، می‌خواند، تحمّل می‌کند و چیزی نمی‌گوید. اگر در همان اوقات هم کسی می‌گفت که در آینده نزدیکی، این مرد محترم شریف عزیز نجیب - که مجسم‌کننده اسلام و قرآن در نظر هر بیننده است - ممکن است به دست همین ائمت قرآن و اسلام کشته شود - آن هم با آن وضع - هیچ‌کس تصوّر هم نمی‌کرد؛ اما همین حادثه باور نکردنی، همین حادثه عجیب و حیرت‌انگیز، اتفاق افتاد. چه کسانی کردند؟ همان‌هایی که به خدمتش می‌آمدند و سلام و عرض اخلاص هم می‌کردند. این یعنی چه؟ معنایش این است که جامعه اسلامی در طول این پنجاه سال، از معنویت و حقیقت اسلام تهی شده است. ظاهرش اسلامی است؛ اما باطنش پوک شده است. خطر این جاست. نمازها برقرار است، نماز جماعت برقرار است، مردم هم اسمشان مسلمان است و عده‌ای هم طرفدار اهل بیتند!

حب اهل بیت در عالم اسلام

البته من به شما بگویم که در همه عالم اسلام، اهل بیت را قبول داشتند؛ امروز هم قبول دارند و هیچ‌کس در آن تردید ندارد. حبّ اهل بیت در همه عالم اسلام، عمومی است؛ الان هم همین‌طور است. الان هم هر جای دنیای اسلام بروید، اهل بیت را دوست می‌دارند. آن مسجدی که منتسب به امام حسین (ع) است و مسجد دیگری که در قاهره منتسب به حضرت زینب (س) است، ولوله زوّار و جمعیت است. مردم می‌روند قبر را زیارت می‌کنند، می‌بوسند و توسل می‌جویند.

همین یکی، دو سال قبل از این، کتابی جدید - نه قدیمی؛ چون در

کتاب‌های قدیمی خیلی هست - برای من آوردند، که این کتاب درباره معنای اهل بیت نوشته شده است. یکی از نویسندگان فعلی حجاز تحقیق کرده و در این کتاب اثبات می‌کند که اهل بیت، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین. حالا ما شیعیان که این حرفها جزو جانمان است؛ اما آن برادر مسلمان غیرشیعه این را نوشته و نشر کرده است. این کتاب هم هست، من هم آن را دارم و لابد هزاران نسخه از آن چاپ شده و پخش گردیده است. بنابراین، اهل بیت محترمند؛ آن روز هم در نهایت احترام بودند؛ اما در عین حال وقتی جامعه تهی و پوک شد، این اتفاق می‌افتد. حالا عبرت کجاست؟ عبرت این جاست که چه کار کنیم جامعه آن‌گونه نشود. ما باید بفهمیم که آن‌جا چه شد که جامعه به این‌جا رسید. این، آن بحث مشروح و مفصّلی است که من مختصرش را می‌خواهم عرض کنم.

خطوط اصلی ناظام پیامبر(ص)

ابتدا به عنوان مقدمه عرض کنم: پیامبر اکرم(ص) نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود. من در میان این خطوط اصلی، چهار چیز را عمده یافتم:

خط اصلی اول، معرفت شفاف و بی‌ابهام؛ معرفت نسبت به دین، معرفت نسبت به احکام، معرفت نسبت به جامعه، معرفت نسبت به تکلیف، معرفت نسبت به خدا، معرفت نسبت به پیامبر(ص)، معرفت نسبت به طبیعت. همین معرفت بود که به علم و علم‌اندوزی منتهی شد و جامعه اسلامی را در قرن چهارم هجری به اوج تمدن علمی رساند. پیامبر(ص) نمی‌گذاشت ابهام باشد. در این زمینه، آیات عجیبی از قرآن هست که مجال نیست الان عرض کنم. در هر جایی که ابهامی به وجود می‌آمد، یک آیه نازل می‌شد تا ابهام را برطرف کند.

خط اصلی دوم، عدالت مطلق و بی‌اغماض بود. عدالت در قضاوت، عدالت در برخورداری‌های عمومی و نه خصوصی - امکاناتی که متعلق به همه مردم است و باید بین آن‌ها با عدالت تقسیم شود - عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسوولیت‌دهی و مسوولیت‌پذیری. البته

عدالت، غیر از مساوات است؛ اشتباه نشود. گاهی مساوات، ظلم است. عدالت، یعنی هر چیزی را به جای خود گذاشتن و به هر کسی حقّ او را دادن. آن عدل مطلق و بی اغماض بود. در زمان پیامبر(ص)، هیچ کس در جامعه اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود

خط اصلی سوم، عبودیت کامل و بی شریک در مقابل پروردگار؛ یعنی عبودیت خدا در کار و عمل فردی، عبودیت در نماز که باید قصد قربت داشته باشد، تا عبودیت در ساخت جامعه، در نظام حکومت، نظام زندگی مردم و مناسبات اجتماعی میان مردم بر مبنای عبودیت خدا که این هم تفصیل و شرح فراوانی دارد.

خط اصلی چهارم، عشق و عاطفه جوشان. این هم از خصوصیات اصلی جامعه اسلامی است؛ عشق به خدا، عشق خدا به مردم؛ «يَحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (۹)، «ان الله يحبّ التّوّابين ويحبّ المتطهّرين» (۱۰)، «قل ان كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله» (۱۱). محبت، عشق، محبت به همسر، محبت به فرزند، که مستحبّ است فرزند را ببوسی؛ مستحبّ است که به فرزند محبت کنی؛ مستحبّ است که به همسرت عشق بورزی و محبت کنی؛ مستحبّ است که به برادران مسلمان محبت کنی و محبت داشته باشی؛ محبت به پیامبر(ص)، محبت به اهل بیت؛ «الألمودة في القربي» (۱۲).

پیامبر(ص) این خطوط را ترسیم کرد و جامعه را بر اساس این خطوط بنا نمود. پیامبر(ص) حکومت را ده سال همین طور کشاند. البته پیداست که تربیت انسان ها کار تدریجی است؛ کار دفعی نیست. پیامبر(ص) در تمام این ده سال تلاش می کرد که این پایه ها استوار و محکم شود و ریشه بدواند؛ اما این ده سال، برای این که بتواند مردمی را که درست برضد این خصوصیات بار آمدند، متحوّل کند، زمان خیلی کمی است. جامعه جاهلی، در همه چیزش عکس این چهار مورد بود؛ مردم معرفتی نداشتند، در حیرت و جهالت زندگی می کردند، عبودیت هم نداشتند؛ طاغوت بود، طغیان بود، عدالتی هم وجود نداشت؛ همه اش ظلم بود، همه اش تبعیض بود - که امیرالمؤمنین(ع) در نهج البلاغه در تصویر ظلم و تبعیض دوران جاهلیت، بیانات عجیب و شیوایی دارد، که واقعاً یک تابلو هنری است؛ «فی فتن

داستهم باخفافها و وطئتهم باظلافها» (۱۳) - محبت هم نبود، دختران خود را زیر خاک می‌کردند، کسی را از فلان قبیله بدون جرم می‌کشتند - «تواز قبیله ما یکی را کشتی، ما هم باید از قبیله شما یکی را بکشیم!» - حالا قاتل باشد، یا نباشد؛ بی‌گناه باشد، یا بی‌خبر باشد؛ جفای مطلق، بیرحمی مطلق، بی‌محبتی و بی‌عاطفگی مطلق.

مردمی را که در آن جو بار آمدند، می‌شود در طول ده سال تربیت کرد، آن‌ها را انسان کرد، آن‌ها را مسلمان کرد؛ اما نمی‌شود این را در اعماق جان آن‌ها نفوذ داد؛ بخصوص آن چنان نفوذ داد که بتوانند به نوبه خود در دیگران هم همین تأثیر را بگذارند.

مردم پی‌درپی مسلمان می‌شدند. مردمی بودند که پیامبر(ص) را ندیده بودند. مردمی بودند که آن ده سال را درک نکرده بودند. این مسأله «وصایت»ی که شیعه به آن معتقد است، در این جا شکل می‌گیرد. وصایت، جانشینی و نصب الهی، سرمنشأش این جاست؛ برای تداوم آن تربیت است، و الا معلوم است که این وصایت، از قبیل وصایت‌هایی که در دنیا معمول است، نیست، که هر کسی می‌میرد، برای پسر خودش وصیت می‌کند. قضیه این است که بعد از پیامبر(ص)، برنامه‌های او باید ادامه پیدا کند.

حالا نمی‌خواهیم وارد بحث‌های کلامی شویم. من می‌خواهم تاریخ را بگویم و کمی تاریخ را تحلیل کنم، و بیشترش را شما تحلیل کنید. این بحث هم متعلق به همه است؛ صرفاً مخصوص شیعه نیست. این بحث، متعلق به شیعه و سنی و همه فرق اسلامی است. همه باید به این بحث توجه کنند؛ چون این بحث برای همه مهم است.

و اما ماجراهای بعد از رحلت پیامبر(ص). چه شد که در این پنجاه سال، جامعه اسلامی از آن حالت به این حالت برگشت؟ این اصل قضیه است، که متن تاریخ را هم بایستی در این جا نگاه کرد. البته بنایی که پیامبر(ص) گذاشته بود، بنایی نبود که به زودی خراب شود؛ لذا در اوایل بعد از رحلت پیامبر(ص) که شما نگاه می‌کنید، همه چیز - غیر از همان مسأله وصایت - سر جای خودش است؛ عدالت خوبی هست، ذکر خوبی هست، عبودیت

خوبی هست. اگر کسی به ترکیب کلی جامعه اسلامی در آن سال‌های اول نگاه کند، می‌بیند که علی‌الظاهر چیزی به قهقرا نرفته است. البته گاهی چیزهایی پیش می‌آمد؛ اما ظواهر، همان پایه‌گذاری و شالوده‌ریزی پیامبر(ص) را نشان می‌دهد. ولی این وضع باقی نمی‌ماند. هر چه بگذرد، جامعه اسلامی بتدریج به طرف ضعف و تهی شدن پیش می‌رود.

ببینید، نکته‌ای در سوره مبارکه حمد هست که من مکرر در جلسات مختلف آن را عرض کرده‌ام. وقتی که انسان به پروردگار عالم عرض می‌کند «اهدنا الصراط المستقیم» (۱۴) - ما را به راه راست و صراط مستقیم هدایت کن - بعد این صراط مستقیم را معنا می‌کند: «صراط‌الذین انعمت علیهم» (۱۵)؛ راه کسانی که به آن‌ها نعمت دادی. خدا به خیلی‌ها نعمت داده است؛ به بنی اسرائیل هم نعمت داده است: «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم» (۱۶) نعمت الهی که مخصوص انبیا و صلحا و شهدا نیست: «فاولئک مع الذّین انعم الله علیهم من النّبیین والصدّیقین والشّهداء والصالّحین» (۱۷). آن‌ها هم نعمت داده شده‌اند؛ اما بنی اسرائیل هم نعمت داده شده‌اند.

کسانی که نعمت داده شده‌اند، دوگونه‌اند:

یک عده کسانی که وقتی نعمت الهی را دریافت کردند، نمی‌گذارند که خدای متعال بر آن‌ها غضب کند و نمی‌گذارند گمراه شوند. این‌ها همان‌هایی هستند که شما می‌گویید خدایا راه این‌ها را به ما هدایت کن. «غیرالمغضوب علیهم»، با تعبیر علمی و ادبیش، برای «الذّین انعمت علیهم» صفت است؛ که صفت «الذّین»، این است که «غیرالمغضوب علیهم و لالضّالّین» (۱۸)؛ آن کسانی که مورد نعمت قرار گرفتند، اما دیگر مورد غضب قرار نگرفتند؛ «و لالضّالّین»، گمراه هم نشدند.

یک دسته هم کسانی هستند که خدا به آن‌ها نعمت داد، اما نعمت خدا را تبدیل کردند و خراب نمودند. لذا مورد غضب قرار گرفتند؛ یا دنبال آن‌ها راه افتادند، گمراه شدند. البته در روایات ما دارد که «المغضوب علیهم»، مراد یهودند، که این، بیان مصداق است؛ چون یهود تا زمان حضرت عیسی، با حضرت موسی و جانشینانش، عالماً و عامداً مبارزه

کردند. «ضالین»، نصاری هستند؛ چون نصاری گمراه شدند. وضع مسیحیت این‌گونه بود که از اوّل گمراه شدند - یا لاقلاً اکثریتشان این‌طور بودند - اما مردم مسلمان نعمت پیدا کردند. این نعمت، به سمت «المغضوب علیهم» و «الضالین» می‌رفت؛ لذا وقتی که امام حسین (ع) به شهادت رسید، در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «فلما ان قتل الحسين صلوات الله عليه اشتد غضب الله تعالى على اهل الارض»؛ (۱۹) وقتی که حسین (ع) کشته شد، غضب خدا درباره مردم شدید شد. معصوم است دیگر، بنابراین، جامعه مورد نعمت الهی، به سمت غضب سیر می‌کند؛ این سیر را باید دید. خیلی مهم است، خیلی سخت است، خیلی دقت نظر لازم دارد.

من حالا فقط چند مثال بیاورم. خواص و عوام، هر کدام وضعی پیدا کردند. حالا خواصی که گمراه شدند، شاید «مغضوب علیهم» باشند؛ عوام شاید «ضالین» باشند. البته در کتاب‌های تاریخ، پُر از مثال است. من از این جا به بعد، از تاریخ «ابن اثیر» نقل می‌کنم؛ هیچ از مدارک شیعه نقل نمی‌کنم؛ حتی از مدارک مؤرخان اهل سنتی که روایتشان در نظر خود اهل سنت، مورد تردید است - مثل ابن قتیبه - هم نقل نمی‌کنم. «ابن قتیبه دینوری» در کتاب «الامامة والسياسة»، چیزهای عجیبی نقل می‌کند که من همه آن‌ها را کنار می‌گذارم.

وقتی آدم به کتاب «کامل التواریخ» ابن اثیر می‌نگرد، حس می‌کند که کتاب او دارای عصبیت اموی و عثمانی است. البته احتمال می‌دهم که به جهتی ملاحظه می‌کرده است. در قضایای «یوم الدار» (۲۰) که جناب «عثمان» را مردم مصر و کوفه و بصره و مدینه و غیره کشتند، بعد از نقل روایات مختلف، می‌گوید علت این حادثه چیزهایی بود که من آن‌ها را ذکر نمی‌کنم: «لعلل»؛ علت‌هایی دارد که نمی‌خواهم بگویم. وقتی قضیه جناب «اباذر» را نقل می‌کند و می‌گوید معاویه جناب اباذر را سوار آن شتر بدون جهاز کرد و آن‌طور او را تا مدینه فرستاد و بعد هم به «ربذه» تبعید شد، می‌نویسد چیزهایی اتفاق افتاده است که من نمی‌توانم بنویسم (۲۱). حالا یابین است که او واقعاً - به قول امروز ما - خودسانسوری داشته و یابین که

تعصب داشته است. بالاخره او نه شیعه است و نه هوای تشیع دارد؛ فردی است که احتمالاً هوای اموی و عثمانی هم دارد. همه آنچه که من از حالا به بعد نقل می‌کنم، از ابن اثیر است.

خواص

چند مثال از خواص: خواص در این پنجاه سال چگونه شدند که کار به این جا رسید؟ من دقت که می‌کنم، میبینم همه آن چهار چیز تکان خورد: هم عبودیت، هم معرفت، هم عدالت، هم محبت. این چند مثال را عرض می‌کنم که عین تاریخ است.

«سعید بن عاص» یکی از بنی امیه و قوم و خویش عثمان بود. بعد از «ولید بن عقبه بن ابی معیط» - همان کسی که شما فیلمش را در سریال امام علی دیدید؛ همان ماجرای کشتن جادوگر در حضور او - «سعید بن عاص» روی کار آمد، تا کارهای او را اصلاح کند. در مجلس او، فردی گفت که «ما اجود طلحة؟»؛ «طلحة بن عبدالله»، چقدر جواد و بخشنده است؟ لایذ پولی به کسی داده بود، یا به کسانی محبتی کرده بود که او دانسته بود. «فقال سعید ان من له مثل النشاستج لحقیق ان یكون جوادا» (۲۲). یک مزرعه خیلی بزرگ به نام «نشاستج» در نزدیکی کوفه بوده است - شاید همین نشاسته خودمان هم از همین کلمه باشد - در نزدیکی کوفه، سرزمینهای آباد و حاصلخیزی وجود داشته است که این مزرعه بزرگ کوفه، ملک طلحة صحابی پیامبر (ص) در مدینه بوده است. سعید بن عاص گفت: کسی که چنین ملکی دارد، باید هم بخشنده باشد! «والله لو ان لی مثله» (۲۳) - اگر من مثل نشاستج را داشتم - «لعاشکم الله به عیشارغدا» (۲۴)، گشایش مهمی در زندگی شما پدید می‌آورد؛ چیزی نیست که می‌گویید او جواد است! حال شما این را با زهد زمان پیامبر (ص) و زهد اوایل بعد از رحلت پیامبر (ص) مقایسه کنید و ببینید که بزرگان و امرا و صحابه در آن چند سال، چگونه زندگی‌هایی داشتند و به دنیا را با چه چشمی نگاه می‌کردند. حالا بعد از گذشت ده، پانزده سال، وضع به این جا رسیده است.

نمونه بعدی، جناب «ابوموسی اشعری» حاکم بصره بود؛ همین

ابوموسای معروف حکمیت. مردم می خواستند به جهاد بروند، او بالای منبر رفت و مردم را به جهاد تحریض کرد. در فضیلت جهاد و فداکاری، سخن ها گفت. خیلی از مردم اسب نداشتند که سوار شوند بروند؛ هر کسی باید سوار اسب خودش می شد و می رفت. برای این که پیاده ها هم بروند، مبالغی هم درباره ی فضیلت جهاد پیاده گفت؛ که آقا جهاد پیاده چقدر فضیلت دارد، چقدر چنین است، چنان است! آن قدر دهان و نفسش در این سخن گرم بود که یک عده از آن هایی که اسب هم داشتند، گفتند ما هم پیاده می رویم؛ اسب چیست! «فحملوا الی فرسه هم» (۲۵)؛ به اسب های شان حمله کردند، آن ها را راندند و گفتند بروید، شما اسب ها ما را از ثواب زیادی محروم می کنید؛ ما می خواهیم پیاده برویم بجنگیم تا به این ثواب ها برسیم! عده ای هم بودند که یک خرده اهل تأمل بیشتری بودند؛ گفتند صبر کنیم، عجله نکنیم، ببینیم حاکمی که این طور درباره جهاد پیاده حرف زد، خودش چگونه بیرون می آید؟ ببینیم آیا در عمل هم مثل قولش هست، یا نه؛ بعد تصمیم می گیریم که پیاده برویم یا سواره. این عین عبارت ابن اثیر است. او می گوید: وقتی که ابوموسی از قصرش خارج شد، «اخرج ثقله من قصره علی اربعین بغلاً» (۲۶)؛ اشیای قیمتی که با خود داشت، سوار بر چهل استر با خودش خارج کرد و به طرف میدان جهاد رفت! آن روز بانک نبود و حکومت ها هم اعتباری نداشت. یک وقت دیدید که در وسط میدان جنگ، از خلیفه خبر رسید که شما از حکومت بصره عزل شده اید. این همه اشیای قیمتی را که دیگر نمی تواند بیاید و از داخل قصر بردارد؛ راهش نمی دهند. هر جا می رود، مجبور است با خودش ببرد. چهل استر، اشیای قیمتی او بود، که سوار کرد و با خودش از قصر بیرون آورد و به طرف میدان جهاد برد! «فلما خرج تتعله بعنانه» (۲۷)؛ آن هایی که پیاده شده بودند، آمدند و زمام اسب جناب ابوموسی را گرفتند. «و قالوا احملنا علی بعض هذا الفضول» (۲۸)؛ ما را هم سوار همین زیادی ها کن! این ها چیست که با خودت به میدان جنگ میبری؟ ما پیاده می رویم؛ ما را هم سوار کن. «وارغب فی المشی کما رغبتنا» (۲۹)؛ همان گونه که به ما گفتی پیاده راه بیفتید، خودت هم قدری پیاده شو و پیاده راه برو. «فضرب القوم

بسوطه» (۳۰)؛ تازیانه اش را کشید و به سر و صورت آن ها زد و گفت بروید، بیخودی حرف می‌زنید! «فترکوا دابة فمضى» (۳۱)، از اطرافش پراکنده و متفرق شدند؛ اما البته تحمل نکردند. به مدینه پیش جناب عثمان آمدند و شکایت کردند؛ او هم ابوموسی را عزل کرد. اما ابوموسی یکی از اصحاب پیامبر (ص) و یکی از خواص و یکی از بزرگان است؛ این وضع اوست!

مثال سوم: «سعدبن ابی وقاص» حاکم کوفه شد. او از بیت‌المال قرض کرد. در آن وقت، بیت‌المال دست حاکم نبود. یک نفر را برای حکومت و اداره امور مردم می‌گذاشتند، یک نفر را هم رئیس دارایی می‌گذاشتند که او مستقیم به خود خلیفه جواب می‌داد. در کوفه، حاکم «سعدبن ابی وقاص» بود؛ رئیس بیت‌المال، «عبدالله بن مسعود» که از صحابه خیلی بزرگ و عالی مقام محسوب می‌شد. او از بیت‌المال مقداری قرض کرد - حالا چند هزار دینار، نمیدانم - بعد هم ادا نکرد و نداد. «عبدالله بن مسعود» آمد مطالبه کرد؛ گفت پول بیت‌المال را بده. «سعدبن ابی وقاص» گفت ندارم. بینشان حرف شد؛ بنا کردند با هم جار و جنجال کردن. جناب «هاشم بن عتبة بن ابی وقاص» - که از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) و مرد خیلی بزرگواری بود - جلو آمد و گفت بد است، شما هر دو از اصحاب پیامبرید، مردم به شما نگاه می‌کنند. جنجال نکنید؛ بروید قضیه را به گونه‌ای حل کنید. «عبدالله مسعود» که دید نشد، بیرون آمد. او به هر حال مرد امینی است. رفت عده‌ای از مردم را دید و گفت بروید این اموال را از داخل خانه‌اش بیرون بکشید - معلوم می‌شود که اموال بوده است - به «سعد» خبر دادند؛ او هم یک عده دیگر را فرستاد و گفت بروید و نگذارید. به خاطر این که «سعدبن ابی وقاص»، قرض خودش به بیت‌المال را نمی‌داد، جنجال بزرگی به وجود آمد. حالا «سعدبن ابی وقاص» از اصحاب شورا است؛ در شورای شش نفره، یکی از آن‌هاست؛ بعد از چند سال، کارش به این جا رسید. ابن اثیر می‌گوید: «فکان اول مانزغ به بین اهل الکوفه» (۳۲)؛ این اول حادثه‌ای بود که در آن، بین مردم کوفه اختلاف شد؛ به خاطر این که یکی از خواص، در دنیا طلبی این طور پیش رفته است و از خود بی‌اختیاری نشان می‌دهد!

ماجرای دیگر: مسلمانان رفتند، افریقیه - یعنی همین منطقه تونس و مغرب - را فتح کردند و غنائیم را بین مردم و نظامیان تقسیم نمودند. خمس غنائیم را باید به مدینه بفرستند. در تاریخ ابن اثیر دارد که خمس زیادی بوده است. البته در این جایی که این را نقل می‌کند، آن نیست؛ اما در جای دیگری که داستان همین فتح را می‌گوید، خمس مفصلی بوده که به مدینه فرستاده‌اند. خمس که به مدینه رسید، «مروان بن حکم» آمد و گفت همه‌اش را به پانصد هزار درهم می‌خرم؛ به او فروختند! (۳۳) پانصد هزار درهم، پول کمی نبود؛ ولی آن اموال، خیلی بیش از این‌ها ارزش داشت. یکی از مواردی که بعدها به خلیفه ایراد می‌گرفتند، همین حادثه بود. البته خلیفه عذر می‌آورد و می‌گفت این رَجْم من است؛ من «صله رَجْم» می‌کنم و چون وضع زندگی هم خوب نیست، می‌خواهم به او کمک کنم! بنابراین، خواص در مادیات غرق شدند.

ماجرای بعدی: «استعمل الولید بن عقبه بن ابی معیط علی الکوفه» (۳۴): «ولید بن عقبه» را - همان ولیدی که باز شما او می‌شناسیدش که حاکم کوفه بود - بعد از «سعد بن ابی وقاص» به حکومت کوفه گذاشت. او هم از بنی امیه و از خویشاوندان خلیفه بود. وقتی که وارد شد، همه تعجب کردند؛ یعنی چه؟ آخرین آدم، آدمی است که حکومت به او بدهند؟! چون ولید، هم به حماقت معروف بود، هم به فساد! این ولید، همان کسی است که آیه‌ی شریفه «ان جاءکم فاسق نبأ فتابینوا» (۳۵) درباره اوست. قرآن اسم او را «فاسق» گذاشته است؛ چون خبری آورد و عده‌ای در خطر افتادند و بعد آیه آمد که «ان جاءکم فاسق نبأ فتابینوا»؛ اگر فاسقی خبری آورد، بروید به تحقیق بپردازید؛ به حرفش گوش نکنید. آن فاسق، همین «ولید» بود. این، متعلق به زمان پیامبر (ص) است. معیارها و ارزش‌ها و جابه‌جایی آدمها را ببینید! این آدمی که در زمان پیامبر، در قرآن به نام «فاسق» آمده بود و همان قرآن را هم مردم هر روز می‌خواندند، در کوفه حاکم شده است! هم «سعد بن ابی وقاص» و هم «عبدالله بن مسعود». هر دو تعجب کردند! «عبدالله بن مسعود» وقتی چشمش به او افتاد، گفت من نمیدانم تو بعد از این که ما از مدینه آمدیم، آدم صالحی شدی یا نه! عبارتش این

است: «مادری اصلحت بعدنام فسد الناس» (۳۶)؛ نو صالح نشدی، مردم فاسد شدند که مثل تویی را به عنوان امیر به شهری فرستادند! «سعدبن ابی وقاص» هم تعجب کرد؛ منتها از بُعد دیگری. گفت: «اکست بعدنام حمقنا بعدک» (۳۷)؛ تو که آدم احمقی بودی، حالا آدم باهوشی شده‌ای، یا ما این قدر احمق شده‌ایم که تو بر ما ترجیح پیدا کرده‌ای!؛ ولید در جوابش برگشت گفت: «لا تجز عن اباسحق» (۳۸)؛ ناراحت نشو «سعدبن ابی وقاص»، «کل ذلک لم یکن» (۳۹)؛ نه ما زیرک شده‌ایم، نه تو احمق شده‌ای؛ «وانما هو الملک» (۴۰)؛ مسأله، مسأله پادشاهی است! - تبدیل حکومت الهی، خلافت و ولایت به پادشاهی، خودش داستان عجیبی است - «یتغذاه قوم و یتعشاه اخرون» (۴۱)؛ یکی امروز متعلق به اوست، یکی فردا متعلق به اوست؛ دست به دست می‌گردد. «سعدبن ابی وقاص»، بالأخره صحابی پیامبر(ص) بود. این حرف برای او خیلی گوش خراش بود که مسأله، پادشاهی است. «فقال سعد: اراکم جعلتموها ملکاً» (۴۲)؛ گفت: می‌بینیم که شما قضیه خلافت را به پادشاهی تبدیل کرده‌اید!

یک وقت جناب عمر، به جناب سلمان گفت: «أملک انام خلیفه؟» (۴۳)؛ به نظر تو، من پادشاهم یا خلیفه؟ سلمان، شخص بزرگ و بسیار معتبری بود؛ از صحابه عالی‌مقام بود؛ نظر و قضاوت او خیلی مهم بود. لذا عمر در زمان خلافت، به او این حرف را گفت. «قال له سلمان» (۴۴)، سلمان در جواب گفت: «ان انت جیبت من ارض المسلمین درهماً او اقل او اکثر» (۴۵)؛ اگر تو از اموال مردم یک درهم، یا کمتر از یک درهم، یا بیشتر از یک درهم برداری، «و وضعته فی غیر حقه» (۴۶)؛ نه این که برای خودت برداری؛ در جایی که حق آن نیست، آن را بگذاری، «فانت ملک لا خلیفه» (۴۷)، در آن صورت تو پادشاه خواهی بود و دیگر خلیفه نیستی. او معیار را بیان کرد. در روایت «ابن اثیر» دارد که «فبکا عمر» (۴۸)؛ عمر گریه کرد. موعظه عجیبی است. مسأله، مسأله خلافت است. ولایت، یعنی حکومتی که همراه با محبت، همراه با پیوستگی با مردم است، همراه با عاطفه نسبت به آحاد مردم است، فقط فرمانروایی و حکمرانی نیست؛ اما پادشاهی معنایش این نیست و به مردم کاری ندارد. پادشاه، یعنی حاکم و

فرمانروا؛ هر کار خودش بخواهد، می‌کند.

این‌ها مال خواص بود. خواص در مدّت این چند سال، کارشان به این جا رسید. البته این مربوط به زمان «خلفای راشدین» است که مواظب بودند، مقید بودند، اهمیت می‌دادند، پیامبر(ص) را سال‌های متممادی درک کرده بودند، فریاد پیامبر هنوز در مدینه طنین انداز بود و کسی مثل علی بن ابی طالب در آن جامعه حاضر بود. بعد که قضیه به شام منتقل شد، مسأله از این حرفها بسیار گذشت. این نمونه‌های کوچکی از خواص است. البته اگر کسی در همین تاریخ «ابن اثیر»، یا در بقیه تواریخ معتبر در نزد همه برادران مسلمان ما جستجو کند، نه صدها نمونه که هزاران نمونه از این قبیل هست.

طبیعی است که وقتی عدالت نباشد، وقتی عبودیت خدا نباشد، جامعه پوک می‌شود؛ آن وقت ذهن‌ها هم خراب می‌شود. یعنی در آن جامعه‌ای که مسأله ثروت‌اندوزی و گرایش به مال دنیا و دل بستن به حُطام دنیا به این جاها می‌رسد، در آن جامعه کسی هم که برای مردم معارف می‌گوید «کعب الاحبار» است؛ یهودی تازه مسلمانی که پیامبر(ص) را هم ندیده است! او در زمان پیامبر(ص) مسلمان نشده است، زمان ابی بکر هم مسلمان نشده است؛ زمان عمر مسلمان شد، و زمان عثمان هم از دنیا رفت! بعضی «کعب الاحبار» تلفّظ می‌کنند که غلط است؛ «کعب الاحبار» درست است. احبار، جمع حبر است. حبر، یعنی عالمِ یهود. این کعب، قطب علمای یهود بود، که آمد مسلمان شد؛ بعد بنا کرد راجع به مسائل اسلامی حرف زدن! او در مجلس جناب عثمان نشست بود که جناب اباذر وارد شد؛ چیزی گفت که اباذر عصبانی شد و گفت که تو حالاداری برای ما از اسلام و احکام اسلامی سخن می‌گویی؟! ما این احکام را خودمان از پیامبر(ص) شنیده‌ایم (۴۹).

وقتی معیارها از دست رفت، وقتی ارزش‌ها ضعیف شد، وقتی ظواهر پوک شد، وقتی دنیاطلبی و مال دوستی بر انسان‌هایی حاکم شد که عمری را با عظمت گذرانده و سال‌هایی را بی اعتنا به زخارف دنیا سپری کرده بودند و توانسته بودند آن پرچم عظیم را بلند کنند، آن وقت در عالم فرهنگ و

معارف هم چنین کسی سررشته دار امور معارف الهی و اسلامی می شود؛ کسی که تازه مسلمان است و هرچه خودش بفهمد، می گوید؛ نه آنچه که اسلام گفته است؛ آن وقت بعضی می خواهند حرف او را بر حرف مسلمانان سابقه دار مقدم کنند!

عوام دنباله رو خواص

این مربوط به خواص است. آن وقت عوام هم که دنباله رو خواصند، وقتی خواص به سمتی رفتند، دنبال آن ها حرکت می کنند. بزرگترین گناه انسان های ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آن ها سر بزند، این است که انحرافشان موجب انحراف بسیاری از مردم می شود. وقتی دیدند سدها شکست، وقتی دیدند کارها برخلاف آنچه که زبان ها می گویند، جریان دارد و برخلاف آنچه که از پیامبر (ص) نقل می شود، رفتار می گردد، آن ها هم آن طرف حرکت می کنند.

واما یک ماجرا هم از عاَمه مردم: حاکم بصره به خلیفه در مدینه نامه نوشت مالیاتی که از شهرهای مفتوح می گیریم، بین مردم خودمان تقسیم میکنیم؛ اما در بصره کم است، مردم زیاد شده اند؛ اجازه میدهید که دو شهر اضافه کنیم؟ مردم کوفه که شنیدند حاکم بصره برای مردم خودش خراج دو شهر را از خلیفه گرفته است، سراغ حاکمشان آمدند. حاکمشان که بود؟ «عمّار بن یاسر»؛ مرد ارزشی، آن که مثل کوه، استوار ایستاده بود. البته از این قبیل هم بودند - کسانی که تکان نخورند - اما زیاد نبودند. پیش عمّار یاسر آمدند و گفتند تو هم برای ما این طور بخواه و دو شهر هم تو برای ما بگیر. عمّار گفت: من این کار را نمی کنم. بنا کردند به عمّار حمله کردن و بدگویی کردن. نامه نوشتند، بالاخره خلیفه او را عزل کرد! (۵۰)

شبهه این ماجرا برای اباذر و دیگران هم اتفاق افتاد. شاید خود «عبدالله بن مسعود» یکی از همین افراد بود. وقتی که رعایت این سررشته ها نشود، جامعه از لحاظ ارزش ها پوک می شود. عبرت، این جاست. عزیزان من! انسان این تحولات اجتماعی را دیر می فهمد؛ باید مراقب بود. تقوا یعنی این. تقوا یعنی آن کسانی که حوزه حاکمیتشان شخص

خودشان است، مواظب خودشان باشند. آن کسانی هم که حوزه حاکمیتشان از شخص خودشان وسیعتر است، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب دیگران باشند. آن کسانی که در رأسند، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب کل جامعه باشند که به سمت دنیا طلبی، به سمت دل بستن به زخارف دنیا و به سمت خودخواهی نروند. این معنایش آباد نکردن جامعه نیست؛ جامعه را آباد کنند و ثروت‌های فراوان به وجود آورند؛ اما برای شخص خودشان نخواهند؛ این بد است. هر کس بتواند جامعه اسلامی را ثروتمند کند و کارهای بزرگی انجام دهد، ثواب بزرگی کرده است. این کسانی که بحمدالله توانستند در این چند سال کشور را بسازند، پرچم سازندگی را در این کشور بلند کنند، کارهای بزرگی را انجام دهند، این‌ها کارهای خیلی خوبی کرده‌اند؛ این‌ها دنیا طلبی نیست. دنیا طلبی آن است که کسی برای خود بخواهد؛ برای خود حرکت کند؛ از بیت‌المال یا غیر بیت‌المال، به فکر جمع کردن برای خود بیفتد؛ این بد است. باید مراقب باشیم. همه باید مراقب باشند که این‌طور نشود. اگر مراقبت نباشد، آن وقت جامعه همین‌طور بتدریج از ارزش‌ها تهیدست می‌شود و به نقطه‌ای می‌رسد که فقط یک پوسته ظاهری باقی می‌ماند. ناگهان یک امتحان بزرگ پیش می‌آید - امتحان قیام ابی‌عبدالله - آن وقت این جامعه در این امتحان مردود می‌شود!

گفتند به تو حکومت ری را می‌خواهیم بدهیم (۵۱). ری آن وقت، یک شهر بسیار بزرگ پُر فایده بود. حاکمیت هم مثل استانداری امروز نبود. امروز استانداران ما یک مأمور اداری هستند؛ حقوقی می‌گیرند و همه‌اش زحمت می‌کشند. آن زمان این‌گونه نبود. کسی که می‌آمد حاکم شهری می‌شد، یعنی تمام منابع درآمد آن شهر در اختیارش بود؛ یک مقدار هم باید برای مرکز بفرستد، بقیه‌اش هم در اختیار خودش بود؛ هر کار می‌خواست، می‌توانست بکند؛ لذا خیلی برایشان اهمیت داشت. بعد گفتند اگر به جنگ حسین بن علی نروی، از حاکمیت ری خبری نیست. این‌جا یک آدم ارزشی، یک لحظه فکر نمی‌کند؛ می‌گوید مرده‌شوی ری را ببرند؛ ری چیست؟ همه دنیا را هم به من بدهید، من به حسین بن علی اخم

هم نمی‌کنم؛ من به عزیز زهرا، چهره هم درهم نمی‌کشم؛ من بروم حسین بن علی و فرزندانش را بکشم که می‌خواهید به من ری بدهید؟! آدمی که ارزشی باشد، این‌طور است؛ اما وقتی که درون تهی است، وقتی که جامعه، جامعه دور از ارزش هاست، وقتی که آن خطوط اصلی در جامعه ضعیف شده است، دست و پا می‌لغزد؛ حالا حدّا کثر یک شب هم فکر می‌کند؛ خیلی جدّت کردند، یک شب تا صبح مهلت گرفتند که فکر کنند! اگر یک سال هم فکر کرده بود، باز هم این تصمیم را گرفته بود. این، فکر کردنش ارزشی نداشت. یک شب فکر کرد، بالاخره گفت بله، من ملک ری را می‌خواهم! البته خدای متعال همان را هم به او نداد. آن وقت عزیزان من! فاجعه کربلا پیش می‌آید.

تحلیل حادثه عاشورا

در این جا یک کلمه راجع به تحلیل حادثه عاشورا بگویم و فقط اشاره‌ای بکنم. کسی مثل حسین بن علی (ع) که خودش تجسم ارزش هاست، قیام می‌کند، برای این که جلو این انحطاط را بگیرد؛ چون این انحطاط می‌رفت تا به آن جا برسد که هیچ چیز باقی نماند؛ که اگر یک وقت مردمی هم خواستند خوب زندگی کنند و مسلمان زندگی کنند، چیزی دردستشان نباشد. امام حسین (ع) می‌ایستد، قیام می‌کند، حرکت می‌کند و یک‌تنه در مقابل این سرعت سراسیمه سقوط قرار می‌گیرد. البته در این زمینه، جان خودش را، جان عزیزانش را، جان علی اصغرش را، جان علی اکبرش را و جان عباسش را فدا می‌کند؛ اما نتیجه می‌گیرد.

«و انا من حسین»؛ یعنی دین پیامبر (ص)، زنده شده حسین بن علی (ع) است. آن روی قضیه، این بود؛ این روی سکه، حادثه عظیم و حماسه پُرشور و ماجرای عاشقانه عاشورا است که واقعاً جز با منطق عشق و با چشم عاشقانه، نمی‌شود قضایای کربلا را فهمید. باید با چشم عاشقانه نگاه کرد تا فهمید حسین بن علی (ع) در این تقریباً یک شب و نصف روز، یا حدود یک شبانه‌روز - از عصر تا سوعا تا عصر عاشورا - چه کرده و چه عظمتی آفریده است! لذا است که در دنیا باقی مانده و تا ابد هم خواهد ماند. خیلی

تلاش کردند که حادثه عاشورا را به فراموشی سپارند؛ اما نتوانستند. من امروز می‌خواهم از روی مقتل «ابن طاووس» - که کتاب «لهوف» است - یک چند جمله ذکر مصیبت کنم و چند صحنه از این صحنه‌های عظیم را برای شما عزیزان بخوانم. البته این مقتل، مقتل بسیار معتبری است. ابن سیدبن طاووس - که علی بن طاووس باشد - فقیه است، عارف است، بزرگ است، صدوق است، موثق است، مورد احترام همه است، استاد فقه‌های بسیار بزرگی است؛ خودش ادیب و شاعر و شخصیت خیلی برجسته‌ای است. ایشان اولین مقتل بسیار معتبر و موج‌زا نوشت. البته قبل از ایشان مقاتل زیادی است. استادشان - ابن نما (۵۲) - مقتل دارد، «شیخ طوسی» مقتل دارد، دیگران هم دارند. مقتلهای زیادی قبل از ایشان نوشته شد؛ اما وقتی «لهوف» آمد، تقریباً همه آن مقاتل، تحت الشعاع قرار گرفت. این مقتل بسیار خوبی است؛ چون عبارات، خیلی خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است. من حالا چند جمله از این‌ها را می‌خوانم.

قاسم بن الحسن (ع)

یکی از این قضایا، قضیه به میدان رفتن «قاسم بن الحسن» است که صحنه بسیار عجیبی است. قاسم بن الحسن علیه الصلوة والسلام یکی از جوانان کم‌سال دست‌گاه امام حسین (ع) است. نوجوانی است که «لم يبلغ الحلم» (۵۳)؛ هنوز به حد بلوغ و تکلیف نرسیده بوده است. در شب عاشورا، وقتی که امام حسین (ع) فرمود که این حادثه اتفاق خواهد افتاد و همه کشته خواهند شد و گفت شما بروید و اصحاب قبول نکردند که بروند، این نوجوان سیزده-چهارده ساله عرض کرد: عمو جان! آیا من هم در میدان به شهادت خواهم رسید؟ امام حسین (ع) خواست که این نوجوان را آزمایش کند - به تعبیر ما - فرمود: عزیزم! کشته شدن در ذائقه تو چگونه است؟ گفت: «احلی من العسل» (۵۴)؛ از عسل شیرین‌تر است. ببینید؛ این، آن جهت‌گیری ارزشی در خاندان پیامبر (ص) است. تربیت‌شده‌های اهل بیت این‌گونه‌اند. این نوجوان از کودکی در آغوش امام حسین (ع) بزرگ شده است؛ یعنی تقریباً سه-چهار ساله بوده که پدرش از دنیا رفته و امام حسین (ع) تقریباً این نوجوان

را بزرگ کرده است؛ مرتبی به تربیت امام حسین (ع) است. حالا روز عاشورا که شد، این نوجوان پیش عمو آمد. در این مقتل این گونه ذکر می‌کند: «قال الراوی: و خرج غلام» (۵۵). آنجا راویانی بودند که ماجراها را می‌نوشتند و ثبت می‌کردند. چند نفرند که قضایا از قول آن‌ها نقل می‌شود. از قول یکی از آن‌ها نقل می‌کند و می‌گوید: همین طور که نگاه می‌کردیم، ناگهان دیدیم از طرف خیمه‌های ابی‌عبدالله، پسر نوجوانی بیرون آمد: «کانَّ وجهه شقَّةَ قمر» (۵۶)؛ چهره‌اش مثل پاره ماه می‌درخشید. «فجعل یقاتل» (۵۷)؛ آمد و مشغول جنگیدن شد.

این را هم بدانید که جزئیات حادثه کربلا هم ثبت شده است؛ چه کسی کدام ضربه را زد، چه کسی اول زد، چه کسی فلان چیز را در دید؛ همه این‌ها ذکر شده است. آن کسی که مثلاً قطیفه حضرت را در دید و به غارت برد، بعداً به او می‌گفتند: «سرق القطیفه»! بنابراین، جزئیات ثبت شده و معلوم است؛ یعنی خاندان پیامبر (ص) و دوستانشان نگذاشتند که این حادثه در تاریخ گم شود. «فضربه ابن فضیل العضدی علی رأسه فطلقه» (۵۸)؛ ضربه، فرق این جوان را شکافت. «فوقع الغلام لوجهه»؛ پسرک با صورت روی زمین افتاد. «وصاح یا عمَّاه»؛ فریادش بلند شد که عمو جان. «فجل الحسین (ع) کما یجل الصقر». به این خصوصیات و زیباییهای تعبیر دقت کنید! صقر، یعنی باز شکاری. می‌گوید حسین (ع) مثل باز شکاری، خودش را بالای سر این نوجوان رساند. «ثمَّ شدَّ شدَّةَ لیث اغضب». شد، به معنای حمله کردن است. می‌گوید مثل شیر خشمگین حمله کرد. «فضرب ابن فضیل بالسیف»؛ اول که آن قاتل را با یک شمشیر زد و به زمین انداخت. عده‌ای آمدند تا این قاتل را نجات دهند؛ اما حضرت به همه آن‌ها حمله کرد. جنگ عظیمی در همان دور و بر بدن «قاسم بن الحسن»، به راه افتاد. آمدند جنگیدن؛ اما حضرت آن‌ها را پس زد. تمام محوطه را گرد و غبار میدان فراگرفت. راوی می‌گوید: «وانجلت الغبر»؛ بعد از لحظاتی گرد و غبار فرو نشست. این منظره را که تصویر می‌کند، قلب انسان را خیلی می‌سوزاند: «فرأیت الحسین (ع)»؛ من نگاه کردم، حسین بن علی (ع) را در آن جا دیدم. «قائماً علی رأس الغلام»؛ امام حسین (ع) بالای سر این نوجوان ایستاده است و دارد با حسرت

به او نگاه می‌کند. «و هو یبحث بر جلیه»؛ آن نوجوان هم با پاهایش زمین را میشکافت؛ یعنی در حال جان دادن است و پا را تکان می‌دهد. و الحسین (ع) یقول: «بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتْلُوكَ»؛ کسانی که تو را به قتل رساندند، از رحمت خدا دور باشند. این یک منظره، که منظره بسیار عجیبی است و نشان دهنده عاطفه و عشق امام حسین (ع) به این نوجوان است، و در عین حال فداکاری او و فرستادن این نوجوان به میدان جنگ و عظمت روحی این جوان و جفای آن مردمی که با این نوجوان هم‌این‌گونه رفتار کردند.

علی اکبر امام حسین (ع)

یک منظره دیگر، منظره میدان رفتن علی اکبر (ع) است که یکی از آن مناظر بسیار پُرماجرا و عجیب است. واقعاً عجیب است؛ از همه طرف عجیب است. از جهت خود امام حسین (ع)، عجیب است؛ از جهت این جوان - علی اکبر - عجیب است؛ از جهت زنان و بخصوص جناب زینب کبری، عجیب است. راوی می‌گوید این جوان پیش پدر آمد. اولاً علی اکبر را هجده ساله تا بیست و پنج ساله نوشته‌اند؛ یعنی حداقل هجده سال و حداکثر بیست و پنج سال. می‌گوید: «خرج علی بن الحسین»؛ علی بن الحسین برای جنگیدن، از خیمه‌گاه امام حسین (ع) خارج شد. باز در این جا راوی می‌گوید: «و کان من اَشبه النَّاسِ خَلْقاً»؛ این جوان، جزو زیباترین جوانان عالم بود؛ زیبا، رشید، شجاع. «فاستأذن اباه فی القتال»؛ از پدر اجازه گرفت که برود بجنگد. «فأذن له»؛ حضرت بدون ملاحظه اذن داد. در مورد «قاسم بن الحسن»، حضرت اول اذن نمی‌داد، و بعد مقداری التماس کرد، تا حضرت اذن داد؛ اما «علی بن الحسین» که آمد، چون فرزند خودش است، تا اذن خواست، حضرت فرمود که برو. «ثمَّ نظر الیه نظر یأیس منه»؛ نگاه نومیدانه‌ای به این جوان کرد که به میدان می‌رود و دیگر برنخواهد گشت. «وارخی (ع) عینه و بکی»؛ چشمش را رها کرد و بنا کرد به اشک ریختن.

اشک ریختن در پدیده‌های عاطفی

یکی از خصوصیات عاطفی دنیای اسلام همین است؛ اشک ریختن در

حوادث و پدیده‌های عاطفی. شما در قضایا زیاد می‌بینید که حضرت گریه کرد. این گریه، گریه جزع نیست؛ این همان شدت عاطفه است؛ چون اسلام این عاطفه را در فرد رشد می‌دهد. حضرت بنا کرد به گریه کردن. بعد این جمله را فرمود که همه شنیده‌اید: «اللهم اشهد»؛ خدایا خودت گواه باش. «فقد برز الیهم غلام»؛ جوانی به سمت این‌ها برای جنگ رفته است که «اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولک».

یک نکته در این جا هست که من به شما عرض کنم. ببینید؛ امام حسین(ع) در دوران کودکی، محبوب پیامبر(ص) بود؛ خود او هم پیامبر(ص) را بی‌نهایت دوست می‌داشت. حضرت شش، هفت ساله بود که پیامبر(ص) از دنیا رفت. چهره پیامبر(ص)، به صورت خاطره بی‌زوالی در ذهن امام حسین(ع) مانده است و عشق به پیامبر(ص) در دل او هست. بعد خدای متعال، علی‌اکبر را به امام حسین(ع) می‌دهد. وقتی این جوان کمی بزرگ می‌شود، یا به حد بلوغ می‌رسد، حضرت می‌بیند که چهره، درست چهره پیامبر(ص) است؛ همان قیافه‌ای که این قدر به او علاقه داشت و این قدر عاشق او بود، حال این به جدّ خودش شبیه شده است. حرف می‌زند، صدا شبیه صدای پیامبر(ص) است. حرف زدن، شبیه حرف زدن پیامبر(ص) است. اخلاق، شبیه اخلاق پیامبر(ص) است؛ همان بزرگواری، همان کرم و همان شرف.

بعد این‌گونه می‌فرماید: «کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الیه»؛ هر وقت که دلمان برای پیامبر(ص) تنگ می‌شد، به این جوان نگاه می‌کردیم؛ اما این جوان هم به میدان رفت. «فصاح و قال یابن سعد قطع الله رحمک کما قطعتم رحمی». بعد نقل می‌کند که حضرت به میدان رفت و جنگ بسیار شجاعانه‌ای کرد و عدّه زیادی از افراد دشمن را تارومار نمود؛ بعد برگشت و گفت تشنه‌ام. دوباره به طرف میدان رفت. وقتی که اظهار عطش کرد، حضرت به او فرمودند: عزیزم! یک مقدار دیگر بجنگ؛ طولی نخواهد کشید که از دست جدّت پیامبر(ص) سیراب خواهی شد. وقتی امام حسین(ع) این جمله را به علی‌اکبر فرمود، علی‌اکبر در آن لحظه آخر، صدایش بلند شد و عرض کرد: «یا ابتا علیک السلام»؛ پدرم! خدا حافظ. «هذا جدی

رسول الله یقرئک السلام؛ این جدم پیامبر(ص) است که به تو سلام میفرستد. «و یقول عجل القدوم علینا»؛ می‌گوید بیا به سمت ما. این‌ها منظره‌های عجیب‌این ماجرای عظیم است. و امروز هم که روز جناب زینب کبری(س) است. آن بزرگوار هم ماجراهای عجیبی دارد. حضرت زینب(س)، آن کسی است که از لحظه شهادت امام حسین(ع)، این بارامانت را بر دوش گرفت و شجاعانه و با کمال اقتدار؛ آن چنان که شایسته دختر امیرالمؤمنین(ع) است، در این راه حرکت کرد. این‌ها توانستند اسلام را جاودانه کنند و دین مردم را حفظ نمایند. ماجرای امام حسین(ع)، نجات بخشی یک ملت نبود، نجات‌بخشی یک اُمت نبود؛ نجات بخشی یک تاریخ بود. امام حسین(ع)، خواهرش زینب(س) و اصحاب و دوستانش، با این حرکت، تاریخ را نجات دادند.

پی نوشت ها

- ۱ و ۲ (۳) لهوف، سیدین طاووس ص ۸۸ و ۶۷، معالی السبطين، ج ۲، ص ۶۰
 (۴) مغزل: دوک، وسیله ای که با آن نخ یا ریسمان ریسند.
 (۵) الاقبال سیدین طاووس، ص ۳۳۳
 (۶) امالی شیخ صدوق، ص ۳۱۴
 (۷) امالی شیخ صدوق، ص ۳۱۴
 (۸) بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۷۸
 (۹) مائده: ۵۴
 (۱۰) بقره: ۲۲۲
 (۱۱) آل عمران: ۳۱
 (۱۲) شوری: ۲۳
 (۱۳) نهج البلاغه، خطبه ی دوم
 (۱۴) فاتحة الكتاب: ۶
 (۱۵) همان: ۷
 (۱۶) بقره: ۴۰
 (۱۷) نساء: ۶۹
 (۱۸) فاتحة الكتاب: ۷
 (۱۹) الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸
 (۲۰) ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۷۰ تا ۱۶۷
 (۲۱) ابن اثیر، جلد سوم، ص ۱۱۳ تا ۱۱۶
 (۲۲ و ۲۳) ابن اثیر، جلد سوم، ص ۱۳۷ تا ۱۴۰
 (۲۵) ابن اثیر، ج ۳، ص ۹۹ تا ۱۰۰
 (۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱) ابن اثیر، ج ۳، ص ۹۹ تا ۱۰۰
 (۳۲) ابن اثیر، ج ۳، ص ۸۲ تا ۸۳
 (۳۳) ابن اثیر، ج ۳، ص ۸۸ تا ۹۱
 (۳۴) ابن اثیر، ج ۳، ص ۸۲ تا ۸۳
 (۳۵) حجرات: ۶
 (۳۶) الی ۹. ابن اثیر، ج ۳، ص ۸۲ تا ۸۳
 ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳) ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۹
 ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹) تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۱۵
 (۵۰) تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰ تا ۳۱
 (۵۱) اشاره به ماجرای خفتیار «عمر بن سعد ابی وقاص»
 (۵۲) شیخ نجم الدین جعفرین نما.
 (۵۳ و ۵۴) زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین سیدالشهدا (ع)، تألیف ابوالقاسم سحاب، ص ۴۸۴
 ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸) الی ۶. لهوف، ابن طاووس، ترجمه سید احمد زنجانی، (با نام آهی سوزان بر مزار شهیدان)، ص ۱۱۵

عنصر آزادگی در نهضت حسینی

قیام سالار شهیدان، حسین بن علی(ع) حادثه‌ای است که از ابعاد گوناگون قابل بحث، تحقیق و پژوهش است، چنان که حجم زیادی از میراث ارزشمند اسلامی در قالب‌های گوناگون به این موضوع اختصاص دارد. یکی از محورهایی که درباره این حماسه بی نظیر تاریخ بشری قابل توجه و پیگیری است، بعد «ضد استبدادی و آزادی خواهانه» این قیام الهی است. نویسنده در این مقاله سعی کرده است ضمن ارائه نگاه امام حسین(ع) به مقوله «آزادی» و شئون مختلف آن در زندگی فردی و اجتماعی، تصویری از فضای استبدادی و جو خفقان حکومت امویان را ترسیم نماید تا روشن شود که قیام حسینی در چه فضا و شرائط دشواری برپا شد و چه عواملی موجب گردید تا امام(ع) برای رویارویی با حکومت ستم پیشه اموی، نهضتی خونین را سازماندهی کند. وی سپس جایگاه امام حسین(ع) از جهات فردی و اجتماعی در جهان اسلام، مظاهر عزت و آزادگی از مدینه تا کربلا را برشمرده، نتیجه می‌گیرد این قیام آزادی بخش را نباید تنها الهام بخش یک ملت برای رهایی از ظلم و بیداد حاکمان مستبد در کشور خودشان دانست، بلکه آنچه امروز بیش از آن بشریت بدان نیاز دارد، الهام از نهضت حسینی برای در هم شکستن جو استبدادی در عرصه جهانی و بین المللی است.

آزادی حقیقی در فرهنگ حسینی

در مکتب انبیای الهی اوج کمال و سعادت انسان رسیدن به مقام عبودیت و بندگی خدا است. همه پیامبران برانگیخته شدند تا به مردم بگویند: خدا را عبادت کنید و از اطاعت غیر او بپرهیزید: «ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت». (۱)

در این بینش همه انسان‌ها با خداوند خالق هستی نسبت یکسان دارند و لذا با یکدیگر برابر بوده و هیچ انسانی حق امر و نهی و ولایت و سلطه بر دیگری ندارد. چه اینکه هیچ انسانی مجاز به سلطه پذیری انسان دیگر و اطاعت و تسلیم در برابر او نیست. تنها موجودی که در نظام هستی حق امر و نهی داشته و می‌تواند نسبت به دیگران تصمیم بگیرد، خداوند متعال است که واجد همه کمالات و منزله از هر عیب و نقصی است. اوست که خالق نظام هستی است و بر همه موجودات و از آن جمله انسان ولایت دارد. امام جعفر صادق (ع) از جد بزرگوارش حسین بن علی (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«ایها الناس! ان الله عز و جل ذکره ما خلق العباد الا ليعرفوه، فاذا عرفوه عبده، فاذا عبده استغنوا بعبادته عن عبادة ماسواه؛ (۲) ای مردم! خداوند - عز و جل - بندگان را جز برای اینکه به او معرفت پیدا کنند، نیافرید، پس وقتی او را شناختند، عبادتش کردند و هنگامی که او را عبادت کردند، به سبب پرستش او از عبادت غیر او بی نیاز گشتند».

در این کلام نورانی، غایت خلقت و کمال آدمی «معرفت خدا» شمرده شده که ثمره نیل بدان بندگی او و رهایی از بندگی دیگران است. چه اینکه راه رسیدن به معرفت نهایی او نیز از همین مسیر می‌گذرد، بندگی خدا و رهایی از بندگی غیر او.

در میان انسان‌ها و روابط بین آن‌ها نیز تنها کسانی حق امر و نهی بر دیگران دارند و می‌توانند در باره ایشان تصمیم بگیرند که از سوی صاحب اصلی ولایت و سلطان حقیقی مجاز باشند. اگر پیامبر یا جانشین او حق امر و نهی بر مردم دارند و متقابلاً مردم موظف به پیروی از دستورات ایشانند، به امر الهی است، و اگر دستور خدا نبود، آنان نیز دارای چنین شان و

موقعیتی نبودند و البته لازمه جعل مقام نبوت یا امامت برای ایشان، برخوردار از چنین موقعیت و حق امر و نهی است. در مکتب حسینی پیروی از امام چون در راستای اطاعت از خداست، مشروعیت دارد. امام حسین (ع) در پاسخ مردی که از حضرتش پرسید: ای پسر رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد، معرفت خدا چیست؟ فرمود: «معرفت اهل هر زمانی نسبت به امامشان است، کسی که پیروی اش بر مردم واجب است». (۳)

بدیهی است شناخت و پیروی از امامی می‌تواند «معرفت خدا» تلقی شود که آن امام جانشین خدا در زمین باشد و از سوی او به این مقام و منصب برگزیده شده باشد:

«انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی قال لاینال عہدی الظالمین». (۴)

در این مکتب «رہایی از بندگی غیر خدا» اوج آزادی روحی و معنوی انسان است و اساسا آزادی حقیقی انسان جز این نیست. در محفل دوستان به جز یاد تو نیست آزاده نباشد آن که آزاد تو نیست (۵)

اگر آزادی به این معنا تامین شود، در پرتو آن آزادیهای اجتماعی - سیاسی نیز تامین خواهد شد. نمونه بارز آن پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع)، هستند که چون به معنای واقعی وارسته و آزاد بودند، در زمان حاکمیت خود بیشترین تلاش را در جهت تامین حقوق و آزادیهای اجتماعی مردم داشتند. در نظام سیاسی اسلام آزادیهای سیاسی - اجتماعی در چارچوب قوانین الهی به رسمیت شناخته شده و اهمیتی فراوان دارد، اما این همه مقدمه‌ای برای رهایی انسان از هواهای نفسانی و بریدن از غیر خدا و رسیدن به مقام بندگی خداست. به تعبیر متفکر شهید استاد مطهری: «آزادی‌های اجتماعی مقدس است، اما آزادی معنوی بیش از هر چیزی ارزش دارد و در دما امروز بشر آن است که به دنبال آزادی اجتماعی است، اما برای آزادی معنوی تلاش نمی‌کند، چون بدون اتکای به دین و پیامبران نمی‌توان به این آزادی رسید». (۶)

پیامبر اکرم (ص) در پاسخ یکی از اصحاب صفه که عرض کرد: خود را از دنیا

رها کرده ام و طلا و سنگ برایم یکسان است، فرمود: «اکنون آزاد شدی.» (۷)
 امام علی (ع) نیز در سفارشی به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) همین
 واقعیت را گوشزد کرد:

«یا بنی! لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا؛ (۸) پسر من، در حالی که
 خدا تو را آزاد آفریده، بنده دیگری مباش.»

رهایی از خود یا بندگی و اسارت انسان‌هایی چون خود نعمتی
 گرانبهاست که خالق انسان به او عطا کرده و با هیچ نعمت دیگری همسان
 نیست، چراکه بندگی خود یا دیگری جز اسارت انسان و از کف دادن
 بزرگترین سرمایه آدمی یعنی «آزادی» نیست.

محمود عقاد، نویسنده شهیر عرب، سخنان امام حسین (ع) را در سن
 سی سالگی حضرت، هنگام بدرقه ابوذر غفاری که راهی تبعیدگاهش در
 «ربذه» بود، نقل کرده و می‌افزاید: گویا آن حضرت شعار زندگی خود را از
 روزی که قدم به دنیا نهاد تا پایان عمر که به درجه شهادت رسید، در این
 چند جمله خلاصه کرده است؛ (۹) آن جملات چنین است:

«یا عماء، ان الله تعالی قادران یغیر ما قد تری و الله کل یوم فی شان و قد
 منعک القوم دنیا هم و منعتهم دینک فما اغناک عما منعوک و احوجهم الی
 ما منعتهم! فاسئل الله الصبر و النصر و استعذ به من الجشع و الجزع، فان
 الصبر من الدین و الکریم و ان الجشع لا یقدم رزقا و الجزع لا یؤخر اجلا؛ (۱۰)
 عمو جان! خداوند تعالی قادر است که وضع کنونی را که مشاهده می‌کنی،
 تغییر دهد و خداوند هر روزی به کاری دست می‌زند، و این قوم دنیای خود
 را از تو باز داشتند و تو نیز دین خود را از آنان بازداشتی به راستی تو چقدر از
 آنچه آنان محروم کردند، بی‌نیازی و آنان چقدر به آنچه که تو محرومشان
 ساختی، نیازمندند. پس از خداوند صبر و پیروزی بخواه و از حرص و بی‌تابی
 به او پناه ببر که صبر از دین و کرامت و بزرگواری است و نه حرص روزی را جلو
 می‌اندازد و نه بی‌تابی اجل انسان را به تاخیر می‌افکند.»

همین معنای ارزشمند را امام کاظم (ع) نیز در وصیت خود به هشام از
 جدش امام حسین (ع) نقل کرده که آن حضرت ضمن بیان نگرش اولیای
 خدا و اهل معرفت مبنی بر ظل و سایه بودن همه آنچه که خورشید در

شرق و غرب زمین بر آن می‌تابد، نسبت به وجود خداوند فرمود:
«الاحر يدع هذه اللماظة لاهلها، ليس لانفسكم ثمن الا الجنة فلا
تبيعوها بغيرها فانه من رضى من الله بالدنيا فقد رضى بالخييس؛ (۱۱) آیا
آزاده‌ای پیدا می‌شود که دست از این لقمه جویده شده (دنیا) بردارد و آن را
به اهلش سپارد؟، برای شما جز بهشت بهایی نیست، پس خود را به غیر
از آن نفروشید، چون هرکس از خدا به دنیا رضایت دهد، به چیز پست و
ناچیزی راضی شده است».

به هر تقدیر امام حسین (ع) با چنین نگرشی به جایگاه انسان، علیه
حکومت استبدادی و ستم پیشه‌اموی قیام کرد. او نه تنها خود آزاد
و وارسته از غیر حق بود، بلکه تلاش می‌کرد مردم را نیز از یوغ بندگی
حکومت‌امویان و بردگی دنیا برهاند؛ حکومتی که جز به بردگی و اسارت
مردم نمی‌اندیشید و به کمتر از آن راضی نبود.

مردم در عصر آن حضرت هم نیازمند رهایی از دنیا و دلبستگی‌های خود
بودند و هم آزادی از اسارت بنی‌امیه، و بدون وارستگی از هواهای نفسانی
و گذشتن از دلبستگی‌های دنیوی امکان نجات از اسارت‌های اجتماعی
نبود. امام حسین (ع) نیز تلاش می‌کرد ارزش زندگی و مرگ را برای آنان
ترسیم کند تا بتوانند برای رسیدن به حیات واقعی و ارزش‌های والای
انسانی در برابر استبداد امویان بایستند و آزادی خود را بستانند.

اصول و مبانی سیاست بنی‌امیه

برای آنکه عظمت «عنصر آزادی خواهی در نهضت حسینی» بیش از
پیش آشکار شود، گذری کوتاه بر اوضاع و شرایط دوران امامت آن حضرت،
که مقارن با تسلط امویان بود، ضرورت دارد. پیامبر اکرم (ص) در جمله‌ای
کوتاه وضعیت حکومت اموی را این چنین ترسیم نموده است:

«اذا بلغ بنو ابي العاص ثلاثين رجلا اتخذوا دين الله دخلا و عباد الله
خولا و مال الله دولا؛ (۱۲) هنگامی که شماره فرزندان ابي العاص به سی نفر
برسد، در دین خدا دخالت می‌کنند (یا دین خدا را بازپچه قرار می‌دهند)
و بندگان خدا را مملوک و برده خود قرار می‌دهند و مال خدا را دست به

دست بین خود می گردانند».

این حقیقت را امویان با گفتار و کردار خویش نمایان ساختند. معاویه و کارگزارانش جز به تسلیم مردم در برابر خواسته‌های خود نمی‌اندیشیدند و به هر قیمتی آن را محقق ساختند.

معاویه بن ابی سفیان و همفکران او سیاست خود را بر اساس سه محور یاد شده در کلام گهربار پیامبر (ص)، که نوعی اخبار غیبی آن حضرت به شمار می‌رود، بنا کردند و فضایی به وجود آوردند که حسین بن علی (ع) ناچار شد نهضتی را علیه آنان برپا کند.

۱. دست‌اندازی به حریم دین و فریب افکار عمومی

یکی از مشخصات بارز حکومت امویان دست‌اندازی به حریم دین بود. بدعت‌گذاری در دین، حلال کردن حرامها و حرام کردن حلالها، استخدام روحانیان درباری به منظور جعل حدیث به نفع حاکمان و علیه علویان، سب و لعن علی بن ابی طالب (ع) در منابر و محافل عمومی و در یک جمله «استخدام دین برای کسب و نگهداری قدرت» از مهم‌ترین ویژگی‌های این دوره است. تاریخ اسلام نمونه‌های فراوانی را در این زمینه ثبت کرده و روشنتر از آن است که نیازمند ذکر شواهد باشد. تنها روایاتی که از جاعل معروف حدیث - ابوهریره - نقل کرده‌اند، بیش از همه روایاتی است که از خلفای راشدین، حضرت زهرا (س)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و همه همسران پیغمبر نقل شده است. (۱۳) ابن ابی الحدید معتزلی می‌نویسد:

«روایات جعلی فراوانی را در کتب آن روز گنجانده‌اند و به بچه‌های مدارس و غلامان و کنیزان آموختند و مانند قرآن آن‌ها را فرا می‌گرفتند.» (۱۴)

ابوهریره، عمرو عاص، و مغیره بن شعبه، از اصحاب و عروء بن زبیر از تابعین، نامه‌های مشهور به جعل حدیث در این دوره‌اند.

اما چند نمونه از فریبکاری‌های امویان،

الف. مروان بن حکم به امام سجاد (ع) گفت: علی بیش از معاویه از عثمان دفاع کرد. امام فرمود: پس چرا بالای منبر او را سب می‌کنید و قتل عثمان را به او نسبت می‌دهید؟ گفت: پایه‌های حکومت ما جز با سب و

لعن علی بن ابی طالب استوار نمی باشد! (۱۵)

ب. روزی عمروعاص به عایشه گفت: دوست داشتم تو در روز جمل کشته می شدی؟ عایشه پاسخ داد: ای بی پدر! چرا؟ گفت: زیرا تو به اجل خود از دنیا می رفتی و وارد بهشت می شدی و ما بزرگترین بهانه را بر ضد علی بن ابی طالب پیدا می کردیم و مردن تو را وسیله طعن و مبارزه با او قرار می دادیم. (۱۶)

ج. معاویه بخشنامه ای صادر کرد و به کارگزارانش ابلاغ نمود، با این مضمون «ذمه من از کسی که در فضیلت ابوتراب و خاندان او سخن بگوید بری است، شهادت دوستان علی و خاندان وی در محاکم پذیرفته نیست، دوستی هر کس نسبت به علی آشکار شود، سهمش را از بیت المال قطع کنید...» (۱۷) امام حسین (ع) در یکی از نامه هایش به معاویه او را توییح کرد که «آیا تو نبودی که حضرمی را کشتی؟ کسی که زیاد بن ابیه به تو نوشت که او بر دین علی - کرم الله وجهه - است؟» سپس به او یاد آور می شود:

دین علی همان دین پیامبر است که خداوند به برکت آن به تو منت نهاد، چرا که اگر این دین نبود برترین هنر و شرافت تو و پدرانت، همان کوچ کردن پر در دسر زمستانی و تابستانی بود» (۱۸).

د. و بالاخره سالیانی بعد وقتی که عبدالعزیز حاکم مدینه شد، روزی فرزندش عمر از وی پرسید: چرا در خطبه نماز جمعه وقتی به سب و لعن علی بن ابی طالب می رسی، لکنت زبان می گیری؟ گفت: چون کسی را که ما بر منابر دشنام می دهیم، افضل اصحاب پیغمبر است. و هنگامی که فرزندش علت آن را جو یا شد، پاسخ داد:

«سیاست، چنین اقتضا می کند که برای منزوی ساختن علویان، علی بن ابی طالب را سب و لعن کنیم تا آنان مدعی برتری بر خلافت و حکومت نشوند.»

و همین جا بود که عمر بن عبدالعزیز تصمیم گرفت اگر روزی به قدرت رسید، این سنت زشت را ممنوع کند ولی فضای مسموم جامعه به گونه ای بود که با نقشه ای از پیش طراحی شده آن را عملی کرد. (۱۹) ولی مردم گمان می کردند که او با این تصمیم مرتکب گناه بزرگی شده است! (۲۰)

۲. به بردگی کشیدن مردم

خصوصیت دیگر این دوره به بردگی کشیدن عموم مردم بود. (عبادالله خولا) امام حسین (ع) نیز وضعیت جامعه را در عصر امویان با تعبیری همسان با کلام پیغمبر برای خواص جامعه تشریح فرمود. امام با سرزنش رجال و شخصیت های حاضر در جلسه که در سرزمین منا و سال های آخر عمر معاویه برگزار شد، فرمود:

«... فاسلمتم الضعفاء فی ایدیهم فمن بین مستعبد مقهور و بین مستضعف علی معیشتة مغلوب... و الناس لهم خول لا یدفعون ید لأمس، فمن جبار عنید و ذی سطوة علی الضعفة شدید، و مطاع لا یعرف المبدی ء و المعید؛ (۲۱) ضعیفان را به آنان سپردید که برخی را برده و مقهور خود ساخته و برخی را ناتوان و مغلوب زندگی روزمره ساختند،... و مردم بردگان آن هاینده که دست هیچ متجاوزی را از خود نمی رانند. آن ها که برخی زورگو و معاندند و برخی هم بر ناتوانان ستمگر و تندخویند، فرمانروایانی که نه خدا شناسند و نه معاد شناس.»

و حتی بعضی از لغت شناسان به معنای «چارپایان» معنا کرده اند. (۲۳) توجه به معنای این واژه، عمق فاجعه را نمایان می سازد. امویان به تعبیر پیامبر (ص) و امام حسین (ع) مردم را برده و بنده و حتی مثل حیوانات دانسته و به مانند بردگان و حیوانات با آنان رفتار می کردند. این واقعیت در اشعار منسوب به امام حسین (ع) نیز آمده است:

«وقعنا فی الخطایا و البلیا / و فی زمن انتقاض واشتباہ

تفانی الخیر و الصلحاء ذلوا / و عز بذلهم اهل السفاه

و بآء الامرون بكل عرف / فما من منکر فی الناس فاه

فصار الحر للمملوک عبدا / فما للحر من مدر و جاه

فهذا شغله طمع و جمع / و هذا غافل سکران لاه؛ (۲۴)

ما در عصر خطاها و گرفتاری ها و در زمان شکستن (پیمانها و مقررات الهی) واشتباہ (و سردرگمی ها) واقع شده ایم. خیر و نیکی نابود شده و صالحان خوار و ذلیل گشتند و با ذلت آنان، ناپخردان حاکم و عزیز شدند. امر به معروف کنندگان از تصمیم خود برگشتند، از این رو در میان مردم کسی

نیست که نهی از منکر نماید. آزادگان برده بردگان شدند، لذا برای آزاد مردان هیچ قدر و منزلتی باقی نمانده است. این پیشه و سرگرمی اوست، آزمندی و مال اندوزی و چنین کسی بی خبر و مست و هوسباز است.

علاوه بر عالمان شیعه و اهل سنت، بعضی از مستشرقان هم که رفتار امویان را با مردم در تاریخ مطالعه کرده‌اند، بر این باورند که مردم در نظر بنی‌امیه سه گروه بودند: اول فرمانروایان که عرب‌ها هستند، دوم موالی و آزادشدگان که بندگانند و سوم ذمی‌ها و اهل کتاب که معاویه ذمی‌ها و قبطی‌ها را در مصر جانور می‌دانست. (۲۵)

سیاست‌های تبعیض آمیز معاویه - بر خلاف تعالیم حیات بخش اسلام مبنی بر عدالت و مساوات - از اصول مملکت‌داری وی بود. او در دستورالعملی به زیاد بن ابیه حاکم کوفه نوشت:

«عرب‌ها از عجم‌ها زن بگیرند و لی به آن‌ها زن ندهند، آن‌ها از عجم ارث ببرند ولی عجم از آن‌ها ارث نبرد، سهم آنان را از عطا و بیت‌المال بسیار کم قرار بده، آنان را در جنگ‌ها در صف مقدم بگذار، کارهای پست را به ایشان بسپار، راه‌ها را اصلاح کنند و درختان را قطع نمایند، هیچ یک از عجم‌ها بر عرب امامت نکنند و تا عرب در مسجد هست عجم‌ها را در صف اول قرار ندهید، آن‌ها را در مرزها ماموریت مده و فرمانروای هیچ یک از شهرها مگردان، آنان را در پست قضاوت قرار نده... وقتی نامه من به تو رسید عجم‌ها را خوار کن و آن‌ها را مورد اهانت قرار ده و هیچ حاجتی از آنان برآورده مساز.» (۲۶)

رفتار معاویه، جانشینان و کارگزاران وی با مردم این واقعیت را آشکار می‌کند که آن‌ها کمترین ارزشی برای مردم قائل نبوده و تنها در فکر قدرت و ثروت و رفاه و آسایش خود و اطرافیان و دوستان خود بودند. و اگر از بیت‌المال به کسی یا گروهی می‌پرداختند یا برای ساکت نگاه داشتن آنان از راه تطمیع بودند یا به مقداری که زندگی شان بگذرد و به فکر حکومت و سیاست نیفتند.

امویان شرائطی فراهم کرده بودند که اگر کسی فریب آنان را نمی‌خورد و با تطمیع یا تهدید سکوت نمی‌کرد، جرات سخن گفتن، اعتراض کردن

وامر به معروف و نهی از منکر را نداشت. تنها شخصیت های از جان گذشته و آزاده ای چون ابوذر غفاری، حجر بن عدی، مقداد، مالک اشتر و نیز شخصیت های سابقه داری چون سعد بن ابی وقاص بودند که لب به اعتراض می گشودند و چون امویان از بیداری مردم به شدت هراس داشتند، آنان را تبعید، زندان و یا شهید می کردند.

کشتن منتقدان و مخالفان

- ابوذر که به بدعت های امویان در دین، حیف و میل بیت المال، مخالفت ایشان با سنت پیغمبر، تهمت زدن به حق گویان و منزوی ساختن شایستگان معترض بود و حتی آرزوی مرگ می کرد، به مدینه احضار شد و توسط خلیفه سوم به صحرای ریزه تبعید گشت و در غربت و مظلومیت از دنیا رفت. (۲۷) او به مردم هشدار می داد که در برابر بدعت ها بایستند، هر چند به شکنجه، محرومیت و تبعیدشان بیانجامد. (۲۸)

- حجر بن عدی کندی و یارانش تنها به جرم مخالفت با بدعت های امویان و امر به معروف و نهی از منکر به قتل رسیدند. امام حسین (ع) در یکی از نامه هایش به معاویه او را مخاطب ساخته و می فرماید: «الست قاتل حجر و اصحابه العابدین المختبین الذین کانوا یستفظعون البدع و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر؟ فقتلتهم ظلما و عدوانا من بعد ما اعطیتهم الموائیق الغلیظة و العهود المؤکدة جرة علی الله و استخفافا بعهدہ؛ (۲۹) آیا تو نبودی که حجر و یارانش را که عابد و خاشع در برابر خدا بودند، کسانی که بدعت ها را خطرناک خوانده و امر به معروف و نهی از منکر می کردند، کشتی؟ تو پس از آنکه پیمان های محکم و مؤکد (به درمان بودن) آنان دادی، به خاطر جرات و گستاخی در برابر خدا و ناچیز شمردن عهد و پیمان الهی، ظالمانه و متجاوزانه آنان را به قتل رساندی.»

بیعت بر بردگی یزید

- در پایان این بخش یک نمونه نیز از رفتار امویان در زمان حاکمیت یزید بن معاویه نقل می کنیم تا عمق اعتقاد سخیف آنان و برخوردشان با مردم نمایان تر شود. هنگامی که مردم مدینه پس از حادثه عاشورا به سال ۶۳ هجری دست به شورش زدند، لشکر شام به فرماندهی مسلم

بن عقبه مامور سرکوبی شورش شد. مردم در منطقه «حره واقم» نزدیک مدینه با شامیان درگیر شده و شکست خوردند. فرمانده شام جان و مال و ناموس مردم را تا سه روز بر سربازان خود مباح کرد و فجایعی رخ داد که قلم از نگارش آن شرم دارد. مورخان از تولد صدها کودک نامشروع در ماههای پس از این واقعه سخن گفته‌اند. به دنبال وقوع این فاجعه انسانی، اعیان مدینه از ترس جان خود برای بیعت با یزید نزد مسلم بن عقبه آمدند ولی او بدین امر رضایت نداد و مقرر کرد که باید به این مضمون با او بیعت کنید: «ما همگی به عنوان بردگان یزید بن معاویه با او بیعت می‌کنیم».

هرکه از این نوع بیعت سر باز زد، جانش را از دست داد و سرش را از بدنش جدا کردند. (۳۰) بدین سان حکومت از مردم پیمان بر شهروندی و ادای حقوق حکومت و اطاعت از قوانین و مقررات حکومتی نمی‌گرفت، بلکه بر بندگی و بردگی یزید بیعت می‌گرفت.

۳. حاکمیت اشرا و غارت بیت‌المال

سومین خصوصیت این دوره منزوی شدن شایستگان و حاکمیت اشرا و جنایتکاران بر جان و مال و ناموس مردم بود. طبعاً با حاکمیت چنین افرادی بیت‌المال مسلمین غارت می‌شد و صرف عیاشی‌ها و خوشگذرانی‌ها می‌گشت و وسیله‌ای برای تثبیت پایه‌های حکومت امویان بود و بس. بسیاری از سرداران و صاحب منصبان را با طلا و نقره تحت سلطه گرفتند، برخی را با اعطای پست و مقام و ریاست مطیع خود ساختند، بسیاری از مردم نیز با حاتم بخشی‌های بی حساب حاکمان سرگرم زندگی و زخارف دنیا شدند. امام حسین (ع) بارها امویان را به خاطر پیش گرفتن این سیاست زشت مورد نکوهش قرار داد. در یکی از نامه‌های خود به معاویه، نمونه‌ای از کارگزاران جنایت پیشه او را نام می‌برد و می‌فرماید:

«آیا تو نبودی که ادعای زیاد بن ابیه را کردی و او را فرزند ابوسفیان پنداشتی؛ با اینکه رسول خدا حکم کرده بود فرزند از آن شوهر است و زناکار باید سنگسار شود؟ سپس او را بر مسلمانان مسلط کردی که آنان را می‌کشت و دست و پای ایشان را در خلاف یکدیگر قطع می‌کرد و بر شاخه‌های درخت

خرما می آویخت؟ سبحان الله ای معاویه، گویا تو از این امت نیستی و آنان از تو نیستند!» (۳۱)

معاویه از زمان حکومت علی (ع) برای ناامن کردن جامعه عده‌ای را برای غارت اموال مردم و فتنه و آشوب به شهرها گسیل می‌داشت، در زمان حکومت خود نیز علاوه بر آنکه مخالفان را سرکوب می‌کرد، خود و کارگزارانش به حیف و میل بیت‌المال و عیاشی و خوشگذرانی با آن می‌پرداختند. (۳۲)

امام در مصاف با استبداد اموی

حال که نمایی از شرائط عصر حاکمیت معاویه ارائه شد، مشخص می‌شود که امام حسین (ع) در چه شرائطی به سر می‌برد، شرائطی که تنها شخصیت آزاده‌ای چون او، که جز به اعتلای دین خدا و نجات ستمدیدگان نمی‌اندیشید، با بیان و قلم خویش اعتراض کرده و برای قیام و نهضت علنی منتظر فرصت بود و انتظار لحظه موعود را می‌کشید.

شخصیت وارسته‌ای چون فرزند پیغمبر در اندیشه سلطه و ریاست بر مردم نبود، روح بلند و متعالی او برتر از آن بود که در اندیشه ریاست باشد. هنگامی که امویان به زعم باطل خویش در صفین در هوای رهایی از عدالت و قاطعیت علی بن ابی طالب بودند، به سراغ فرزندش حسین بن علی رفتند و به او پیشنهاد کردند که پدرش را از قدرت کنار بزند تا با او به عنوان خلیفه مسلمین بیعت کنند، کاری که در دنیای سیاست بازان و قدرت طلبان سکه رایج است، اما امام با قاطعیت دست رد بر سینه آنان زد، (۳۳) و این فارغ از مقام عصمت، از یک سو از وارستگی آن حضرت حکایت دارد و از سوی دیگر ذکاوت و هوشیاری و دشمن شناسی امام را نشان می‌دهد.

امام از اینکه امویان جان و مال و مهم تر از آن روح و روان و اندیشه مردم را به اسارت گرفته‌اند، رنج می‌برد می‌فرمود:

«بار الها! تو می‌دانی آنچه که از ما سر می‌زند برای رقابت در حکومت و سلطه بر مردم و نیز رسیدن به مال بی ارزش دنیا نیست، بلکه با این هدف است که نشانه‌های دین تو را آشکار سازیم و سرزمینهای تو را اصلاح کنیم تا بندگان مظلوم تو آسوده شوند و به فرائض و سنتها و احکام تو عمل

کنند. و شما (ای شخصیت‌های موجه جامعه!) اگر ما را یاری نرسانید و در خدمت ما نباشید، ستمگران بیش از این بر شما مسلط شوند و در خاموش کردن نور پیامبر شما بکوشند. خدا ما را بس است و بر او توکل می‌کنیم و به سوی او باز می‌گردیم و سرانجام کار به سوی اوست.» (۳۴)

امام (ع) علی‌رغم اندوه عمیقی که در ماجرای صلح امام مجتبی با معاویه و واگذاری حکومت به او در دل داشت، تصمیم برادر و امام زمانش را که ناشی از واقع‌نگری امام مجتبی (ع) بود و از سر چاره‌جویی به آن تن داده بود پذیرفت و به مفاد عهدنامه پای بند بود. به کسانی که پس از قرارداد صلح نیز نزد او آمده و به چنین عهدنامه‌ای معترض بودند، توصیه کرد تا وقتی که این مرد (معاویه) زنده است، باید منتظر بود. (۳۵) هنگامی هم که کوفیان شهادت امام مجتبی (ع) را به ایشان تسلیت گفته و آمادگی خود را برای قیام و مبارزه علیه معاویه اعلام کردند، امام آنان را از هرگونه حرکت و تلاش علنی و اقدام نابجا و زود هنگام تا زمانی که فرزند هند زنده است، برحذر داشت و اظهار امیدواری کرد که اگر پس از معاویه زنده بود، نظرش را به اطلاع آنان برساند. (۳۶)

فرزند پیغمبر از یک سو نگران فراموش شدن «حق حاکمیت اهل بیت پیغمبر» به عنوان شایسته سالاری، در جامعه بود که نتیجه‌ای جز مشروعیت یافتن حکومت‌های غاصب و ستمگر در میان نسل‌های آینده نداشت و از سوی دیگر شاهد دست‌اندازی امویان به احکام و قوانین دین و نابودی این آیین نو پا بودند. دین تنها پوششی برای کسب قدرت و حفظ آن و موروثی نمودنش در خاندان امیه بود. اینان برای آنکه مردم را بفریبند، به دنبال آن بودند که بر حاکمیت غاصبانه و ظالمانه خود لباس مشروعیت بیوشانند و این امر جز با بیعت گرفتن از اهل بیت پیغمبر و یاران با سابقه آن حضرت میسر نبود. تلاش فراوان معاویه در مدت ده سال پس از شهادت امام مجتبی (ع) برای گرفتن بیعت از رجال و شخصیت‌های معروف مدینه برای جانشینی یزید، با همین تحلیل قابل ارزیابی است. تحت فشار قرار دادن عبدالله بن عمر - فرزند خلیفه دوم -، عبدالله بن زبیر - فرزند یکی از اصحاب قدیمی پیغمبر - و مهم‌تر از همه امام حسین (ع) فرزند پیغمبر که

حکومت را حق خود می‌داند، همگی برای کسب مشروعیت خلافت یزید بود، چراکه بیعت نکردن آنان به معنای فقدان مشروعیت حکومت اموی بود معاویه پس از ناکام ماندن از جلب نظر بزرگان مدینه، بالاخره، به فریب و شمشیر متوسل شد و با احضار شخصیت‌های یباد شده در مسجد و گمردن مأمورانی بر هرکدام، به دروغ از رضایت و موافقت ایشان با خلافت یزید سخن گفت (۳۷) و بدین وسیله با مکر و حيله به زعم خویش برامت خلافت فرزند بی کفایت و فاسقش لباس مشروعیت پوشانید.

امام (ع) با آنکه حکومت معاویه را بزرگترین فتنه و منکر در جهان اسلام می‌دانست و در پاسخ به نامه معاویه به صراحت آن را ابراز نمود:

«وانی لا اعلم فتنه اعظم علی هذه الامة من ولايتک علیها»

و حتی بهترین عمل را «جهاد بر ضد معاویه» می‌شمارد:

«و لا اعلم نظرا لنفسي ولدینی و لامة محمد(ص) علینا افضل من ان اجاهدک، فان فعلت فانه قربة الی الله» (۳۸).

اما قیام و مبارزه بر ضد حکومت فریب و نیرنگ معاویه را در زمان حیات او ثمر بخش نمی‌دانست.

در عین حال حسین بن علی (ع) شخصیتی نبود که نابودی اسلام را در پرتو انحرافی که در امر خلافت در شرف وقوع بود، تحمل کند: «و علی الاسلام السلام اذ قد بليت الامة براع مثل یزید» (۳۹).

خلافت یزید دو آفت بسیار خطرناک به همراه داشت:

اول شخصیت فاسد و نالایق یزید بن معاویه:

«یزید رجل فاسق شارب خمر، قاتل النفس المحرمة، معلن بالفسق» (۴۰).

دوم تبدیل شدن خلافت اسلامی به سلطنت موروثی که بسیار خطرناک تر از آفت نخست بود.

حتی شخصیت‌هایی مانند عبدالرحمن بن ابی بکر نیز این خطر را احساس کرده و به معاویه و ایادی او اعتراض کردند که شما به دروغ ادعای دلسوزی امت پیغمبر را دارید:

«کذبت و الله یا مروان و کذب معاویة، ما الخیار اردتما لامة محمد و لکنکم تریدون ان تجعلوها هرقلیة کلما مات هرقل قام هرقل» (۴۱).

مقصود او این بود که شما قصد دارید مانند رومیان حکومت و خلافت اسلامی را به سلطنت موروثی تبدیل کنید. بسیاری از شخصیت‌ها و مهم‌تر از همه حسین بن علی (ع) به این درخواست نامشروع معاویه پاسخ رد داده و با این بدعت خطرناک به مخالفت برخاستند. گرچه همه آنان انگیزه یکسانی در این مخالفت نداشتند. قصد بررسی انگیزه‌های متفاوت همه رجال و شخصیت‌های مخالف را در این نوشته کوتاه نداریم، و تنها به بررسی انگیزه مخالفت امام حسین (ع) می‌پردازیم و اینکه امام در زمان خود در چه جایگاه و موقعیتی قرار داشت و این جایگاه و موقعیت چه رفتار و عملکردی را ایجاب می‌کرد.

۱. خلافت، حق حسین بن علی (ع)

نکته نخست آنکه خلافت پیغمبر هم به حکم شرع و هم به حکم عقل از آن حسین بن علی (ع) بود. بنابراین روایاتی که از رسول خدا (ص) نقل شده خلافت پس از امام حسن مجتبی، به برادرش امام حسین می‌رسد. چه اینکه شایستگی‌های علمی، اخلاقی و برتری آن حضرت بر رجال و شخصیت‌های وارسته آن عصر مقبول همگان بود، چه رسد به امویان که اصلاً قابل قیاس با اهل بیت پیامبر نبودند. مراجعه گروهی از شیعیان علی (ع) به آن حضرت پس از قرارداد امام مجتبی (ع) و معاویه و نیز مراجعه کوفیان به امام پس از شهادت امام حسن و اعلام آمادگی برای بیعت با ایشان، همچنین ارسال نامه‌های متعدد از کوفه و دعوت امام به منظور سفر به کوفه و پذیرش رهبری آنان (۴۲) همگی برخاسته از همین حقیقت است و کسی در فضیلت و برتری حسین بن علی (ع) در عصر خویش تردیدی نداشت. امام نیز از وقتی که از تصمیم معاویه مطلع شد که قصد دارد فرزندش را به جانشینی خود نصب کند، به این مطلب اعتراض کرده و آن را حق مسلم خود می‌شمرد.

- بارها در حضور معاویه بر منبر خطابه از برتری خود و ضرورت پیروی از خاندان پیغمبر سخن گفت. (۴۳)

- در نامه مفصلی که به او نوشت، جنایات وی را در حق شیعیان پدرش

علی (ع) بر شمرده و علت آن را این چنین تشریح فرمود:

«تو آنان را به قتل نرساندی مگر بدین خاطر که آنان فضائل ما را یادآوری کرده و در بزرگداشت حق ما تلاش می‌کردند.» (۴۴)

اگر خلیفه دوم پس از رسول خدا (ص) از خروج اصحاب پیغمبر از مدینه جلوگیری نمی‌کرد (۴۵) تا مبادا به شهرهای مختلف سفر کرده و از فضائل اهل بیت پیغمبر سخن بگویند و مردم را از غضب حق مسلم علی بن ابی طالب آگاه سازند، معاویه جرات نمی‌یافت که شیعیان علی (ع) را به چنین جرمی به قتل رساند. شاید خلیفه دوم گمان نمی‌کرد رفتار ناپسند او با اصحاب پیغمبر بهانه و مستمسکی برای امویان خواهد شد که با اصحاب پیغمبر و شیعیان اهل بیت آن حضرت چنین رفتاری داشته باشند.

- هنگامی که معاویه در جمع مردم مدینه سخنرانی کرده و از جانشینی یزید سخن گفت، امام برخاست و به او اعتراض کرد:

«به خدا سوگند کسی را که پدر و مادر و خود او بهتر از یزید است، ترک کردی.»

و وقتی معاویه پرسید: گویا خودت را در نظر داری؟ فرمود: آری خدا اصلاحت کند! معاویه با بیان مطالب سفسطه آمیز گفت: یزید برای امت پیغمبر از تو بهتر است. و در این هنگام امام پاسخ داد:

«چه کسی برای امت محمد بهتر است؟ یزید شرابخواری بند و بار؟!» (۴۶)

- امام در سخنرانی مهم خود در سرزمین منا و در جمع رجال و شخصیت‌های معروف آن زمان از اصحاب و تابعین، حق اهل بیت پیامبر را در امر خلافت یاد آورد و آنان را به خاطر استخفاف حق ائمه سرزنش کرد و از آنان خواست برای آنکه این حقیقت در بین مردم فراموش نشود، آن را در شهر و دیار خود مطرح کرده و به افراد مورد وثوق خود منتقل نمایند. (۴۷)

- وقتی نامه درخواست بیعت برای حکومت یزید به حاکم مدینه رسید و او امام را احضار کرد، عبدالله بن زبیر از امام پرسید: اگر از شما درخواست بیعت کنند، چه می‌کنید؟ فرمود:

«من هرگز با او بیعت نخواهم کرد، زیرا پس از برادرم حسن امر (ولایت) با من است. معاویه کار خود را کرد، او برای برادرم سوگند یاد کرد که پس از خود خلافت را در هیچ یک از فرزنداناش قرار ندهد و آن را - اگر من زنده

بودم - به من واگذار کند، اکنون او مرد و به سوگند خود وفا نکرد...» (۴۸)

دومین ماده قرارداد بین امام حسن مجتبی و معاویه چنین بود:

«پس از معاویه حکومت متعلق به حسن است و اگر برای او حادثه‌ای پیش آمد، متعلق به حسین است و معاویه حق ندارد و کسی را به جانشینی خود انتخاب کند». (۴۹)

چنانکه معاویه بارها به خاطر آنکه خود را دارای تجربه بیشتر، سیاست مدارتر، با تدبیرتر و حيله گرتتر در مصاف با دشمن می‌دانست از امام مجتبی (ع) می‌خواست که به نفع او کناره‌گیری کند مشروط بر اینکه خلافت پس از معاویه از آن حسن بن علی باشد. (۵۰)

- هنگامی که امام حسین (ع) در حضور حاکم مدینه تصمیم خود را بر بیعت نکردن با یزید با صراحت اعلام کرد، افزود:

«ما انتظار می‌کشیم و شما نیز انتظار بکشید تا ببینیم کدام یک به جانشینی رسول خدا (ص) به بیعت سزوارتریم». (۵۱)

- کوفیان به امام نامه نوشتند که «ما امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا، شاید خداوند به برکت وجود تو ما را بر هدایت و حقیقت جمع نماید.» امام (ع) نیز در پاسخ نوشت:

«به جانم سوگند که امام و پیشوا جز کسی که به کتاب خدا عمل کند، عدل را برپا دارد و حق را اجرا کند و خود را وقف در راه خدا نماید، نیست». (۵۲)

- امام در نامه دعوت اهل بصره برای یاری خود، پس از اشاره به رسالت پیغمبر و جایگاه اهل بیت آن حضرت، نوشتند:

«ما خاندان و اولیا و اوصیا و وارثان او (پیامبر) و سزوارترین مردم به جانشینی او هستیم که دیگران بر ما سبقت جستند و ما تسلیم شدیم، ما تفرقه نخواستیم و به وحدت پاسخ گفیم، این در حالی بود که می‌دانستیم که ما بر حق ولایت بر متولیان آن سزوارتریم». (۵۳)

- وقتی نامه مسلم بن عقیل به امام رسید و از بیعت مردم کوفه با خود خبر داد، امام نامه‌ای به کوفیان نوشت و به وسیله قیس بن مصهر صیداوی ارسال کرد. در این نامه آمده است.

«نامه مسلم بن عقیل به دستم رسید و از حسن نیت شما و هماهنگی

بزرگان شما در راه یاری و حق خواهی ما خبر یافتیم...» (۵۴)

موارد یاد شده تنها نمونه‌هایی از شواهد تاریخی است که امام حسین (ع) با صراحت از حق خود در امر حکومت و ولایت سخن گفته است. امام در ادامه سفر و حتی در روز عاشورا نیز در سخنان خود با کوفیان بار دیگر این واقعیت را مطرح نمود. (۵۵) با وجود چنین حقیقتی امام چگونه می‌توانست آن را نادیده بگیرد و با یزید بیعت کند و سلطنت موروثی و استبدادی او را به رسمیت بشناسد؟ بخصوص که حکومت او را به معنای نابودی کامل اسلام می‌دانست و نزاع امام با وی تنها بر سر غصب حق امام در مسئله حکومت نبود، بلکه حق امام یکی از عوامل به شمار می‌رفت.

۲. موقعیت خانوادگی امام حسین (ع)

بخش وسیعی از میراث گرانقدر نهضت حسینی به معرفی شخصیت امام حسین (ع) و موقعیت خانوادگی او اختصاص دارد. این همه تأکید بر این جایگاه نشانه اهمیت آن است. امام در مکتب و دامانی تربیت و رشد کرده بود که نمی‌توانست وضع زمانه را مشاهده کرده و سکوت اختیار کند. همچنان که نمی‌توانست به سهولت از کنار پایمال شدن ارزش‌ها بگذرد. امام در خاندان وحی و رسالت رشد یافته و در دامان پاک دختر رسول خدا (ص) تربیت یافته بود و همه ارزش‌ها و کمالات انسانی در وجودش متبلور بود. حضرت بارها از این حقیقت سخن گفت و با دشمنان و قدرت طلبان مواجه نمود.

در پاسخ به حاکم مدینه که خواستار بیعت امام با یزید بود، فرمود:

«انا اهل بیت النبوه و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و محل الرحمة و

بنا فتح الله و بنا ختم». (۵۶)

در پاسخ کوفیان نیز فرمود:

«هیهات منا الذلة ابي الله ذلك و رسوله و المؤمنون و جدود طابنت و حجور طهرت و انوف حمية و نفوس ابيية من ان تؤثر طاعة اللئام على مصارع الكرام»; (۵۷)

هرگز زیر بار ذلت نمی‌روم. خداوند و رسول او و مؤمنان و نیاکان وارسته و

دامن‌های پاک و بزرگان غیور و انسان‌های بزرگوار آن را برای ما نمی‌پسندند، آری نمی‌پسندند که پیروی فرومایگان به قتلگاه بزرگواران ترجیح داده شود.» امام در این کلام گهربار پذیرفتن ذلت بیعت با یزید را با موقعیت خانوادگی خود در تعارض می‌بینید و مرگ با عزت را با وضعیت خویش متناسب می‌داند. ما نیز در زیارت وارث خدمت آن حضرت عرض می‌کنیم:

«یا ابا عبدالله، اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاب الشامخة و الارحام المطهرة لم تنجسک الجاهلیة بانجاسها و لم تلبسک من مدلهمات ثیابها».

چنین شخصیتی از خاندان وحی و رسالت حتی اگر از حق خود در خلافت نیز چشم می‌پوشید، نمی‌توانست حاکمیت شخصی چون یزید را به رسمیت شناسد و با سکوت خود بدان مشروعیت بخشد.

۳. جایگاه اجتماعی و سیاسی امام حسین (ع)

علاوه بر اینکه خلافت حق حسین بن علی (ع) بوده و از موقعیت ممتاز خانوادگی نیز برخوردار بود، نکته حائز اهمیت دیگری در باره امام وجود دارد که مسئولیتی مضاعف را بر عهده آن بزرگوار می‌نهد و در تحلیل درست و جامع حرکت آزادی بخش امام در جامعه نقش حیاتی دارد.

بی شک حسین بن علی (ع) پس از شهادت برادرش امام حسن مجتبی (ع) تنها شخصیت ممتاز مذهبی، معنوی و سیاسی عصر خویش به شمار می‌رفت. آن بزرگوار علاوه بر موقعیت خانوادگی خود، شخصیتی مورد توجه در زمان خود بود. هر چند انتساب آن حضرت به رسول خدا (ص) این موقعیت را مضاعف ساخته بود. اما نمی‌توان تمام شخصیت اجتماعی و سیاسی، همچنین مقام و منزلت علمی و مذهبی آن بزرگوار را در رابطه نسبی وی با پیامبر خلاصه کرد، بلکه رجال و شخصیت‌های موجه آن روز برای فرزند علی بن ابی طالب (ع) شخصیتی مستقل قائل بودند، در تصمیم‌گیری‌ها منتظر موضع‌گیری او بودند. اگر امام - به فرض محال - تن به بیعت با یزید بن معاویه می‌داد، حکومت با افرادی چون عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر مشکل‌چندانی نداشت ولی ایستادگی امام به ایشان نیز جرات می‌بخشید. چند ماهی که حسین بن علی (ع) در مکه به سر می‌برد،

عبدالله بن زبیر، شخصیت درجه اول آن شهر تحت الشعاع شخصیت امام قرار داشت و آرزو داشت که امام هر چه زودتر مکه را ترک کند، هر چند در ظاهر از امام می‌خواست در حرم الهی بماند! (۵۸) این واقعیت را غیر از امام، شخصیت‌های آگاه از مسائل و جریان‌ات روز نیز درک می‌کردند. (۵۹)

صرف نظر از جهات پیش گفته، امام به لحاظ موقعیت اجتماعی و سیاسی خود نیز نمی‌توانست در برابر انحرافات بزرگی که کیان اسلام را تهدید می‌کرد، سکوت کند. و خود نیز بارها این واقعیت را به گوش مردم رساند. در پاسخ به فرزدق که علت حرکت امام را پرسید، فرمود:

«ای فرزدق! این جماعت قومی هستند که در پیروی شیطان پابرجایند و خدای مهربان را پیروی نمی‌کنند و در زمین فساد را رواج داده و حدود الهی را تعطیل کرده‌اند، شراب می‌نوشند و اموال فقرا و مساکین را تصاحب کرده‌اند و من سزاوارترم که به یاری دین خدا برخیزم و آیین او را گرامی داشته، در راهش جهاد نمایم تا کلمه خدا حاکمیت و برتری یابد.» (۶۰)

افراد مختلفی که از روی دلسوزی امام را از رفتن به سوی عراق بر حذر می‌داشتند، بر این اعتقاد بودند که شما رئیس عرب، رئیس قریش و ملجا و پناهگاه مردمید، اگر آسیبی به شما برسد و حرکت شما هتک شود، دیگران نیز در معرض هتک حرمت قرار خواهند گرفت. (۶۱)

یکی از سخنان امام با رجال و شخصیت‌های معاصر خود این بود که مقام و موقعیت اجتماعی شما نعمتی است از جانب خدا، به منظور تحمل مسئولیت سنگینی که خواص باید در جامعه بر عهده بگیرند. گمان نکنید که شما بی جهت مورد توجه مردم هستید و فقط مردم موظفند به شما احترام گزارده و در نزد آنان دارای ارج و قرب اجتماعی باشید، ولی در برابر سرنوشت ایشان و دین و زندگی شان تکلیفی نداشته باشید، امام در سخنرانی خود در سرزمین منا فرمود: «شما ای گروه نیرومند! گروهی هستید که به دانش و نیکی و خیرخواهی معروفید و به وسیله خدا در دل مردم ابهتی دارید که شرافتمند از شما حساب می‌برد و ناتوان، شما را گرامی می‌دارد و کسانی که هم ردیف شما هستند و بر آنان حق نعمتی

ندارید، شما را بر خود مقدم می‌دارند، شما وسیله برآورده شدن حاجاتی هستید که از خواستاران آن حاجات دریغ می‌شود و برآورده نمی‌گردد و به هیبت سلاطین و کرامت بزرگان راه می‌روید. آیا همه این‌ها بدین خاطر نیست که مردم به شما امیدوارند که به حق خدا برخیزید؟! گرچه از بیشتر حقوق خداوند کوتاهی کرده‌اید و حق امامان را سبک شمرده، حقوق ضعیفان را تباه ساخته‌اید و به گمان خود حق خود را گرفته‌اید. شما در این راه نه مالی خرج کرده‌اید و نه جانی را برای خدای خالق خود به خطر افکنده‌اید و نه برای رضای خدا با قبیله و عشیره‌ای درافتاده‌اید، آیا شما از درگاه خدا بهشت و همنشینی با پیامبران و ایمنی از عذاب او را انتظار دارید؟» (۶۲)

آیا امام که «برخورداری از مقام و موقعیت اجتماعی» را وسیله‌ای برای انجام تکالیف الهی می‌داند و بزرگان قوم را به خاطر ترک وظیفه سرزنش می‌کند، با توجه به مقام و موقعیتی که خود دارد، می‌تواند نسبت به تکالیف خود احساس مسئولیت نکند؟ قطعاً مسئولیت امام از همه آنان در جهت یاری دین خدا و دفاع از حقوق محرومان و ستمدیدگان بیشتر است. امام خود این حقیقت را بارها بر زبان آورد و برای انجام وظیفه قدم در راه پرمخاطره مبارزه با حکومت اموی نهاد.

- هنگام برخورد با سپاه حربین یزید ریاحی در سخنان خود در جمع اصحاب خویش و لشکریان حر (یا در نامه‌ای به کوفیان بنا بر بعضی از نقلها) با اشاره به کلامی از رسول خدا (ص) که «هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرامهای خدا را حلال کرده، پیمانهای او را نقض نموده، با سنت رسول خدا مخالفت کرده و در بین بندگان خدا به گناه و تجاوز رفتار می‌کند و با رفتار و کردار و گفتار خود به مخالفت بر نخیزد، شایسته است که خداوند او را نیز با آن سلطان ستمگر در یک مکان عذاب کند» هشدار داد:

«هان ای مردم! اینان (امویان) به پیروی شیطان درآمده و اطاعت خدا را ترک کرده‌اند، فساد را علنی و حدود را تعطیل کرده، اموال مردم را حیف و میل نموده و حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده‌اند.»

سپس افزود: «و انا احق من غیر: و من سزاوارترم بر مخالفت با این

وضعیت». (۶۳)

۴. آزادگی و عزت نفس امام حسین (ع)

ویژگی ممتاز دیگری که شخصیت امام حسین (ع) را از دیگران امتیاز می‌بخشید، «حریت، آزادگی، عظمت روح و عزت نفس» آن حضرت بود. روح بزرگ و بزرگوار او مانع می‌شد که در برابر ظلم و ستم به بندگان خدا تنها نظاره‌گر باشد، بدعت‌ها را در دین خدا مشاهده کند، حاکمیت‌اش را بر سرنوشت جامعه ببیند و تحمل نماید.

روح آزاده و توأم با شجاعت، از آن حضرت شخصیتی ساخته بود که در برابر ظلم و بی‌عدالتی قیام کند، شجاعتی که سرسخت‌ترین دشمنان امام نیز بدان معترف بودند. امام هیچ‌گاه در برابر اهانت‌های امویان به پدر بزرگوارش علی (ع) سکوت نمی‌کرد. بارها مروان بن حکم را به خاطر بدگویی به علی (ع) در خلوت و جلوت توبیخ کرد:

«یا بن الزرقاء و یا بن أكلة القمل انت الواقع فی علی؛ ای فرزند زن بدکاره، ای فرزند شپش خوار! آیا تو از علی بدگویی می‌کنی؟» (۶۴)

شجاعت و آزاد منشی امام سبب می‌شد که اجازه ندهد هیچ زورگو و ستمگری حق او یا دیگری را تضعیف کند. ولید بن عقبه بن ابی سفیان والی مدینه در خصوص مالی در «ذی مروة» با امام درگیری و قصد پایمال کردن حق امام را داشت، امام به او فرمود:

«به خدا سوگند! یا حقم را عادلانه می‌پردازم یا شمشیرم را گرفته و در مسجد رسول خدا می‌ایستم و مردم را به حلف الفضول فرا می‌خوانم».

با شنیدن سخنان امام عده‌ای به کمک امام شتافتند و حاکم مجبور شد حق آن حضرت را بپردازد. (۶۵)

معاویه ابی سفیان هیچ‌گاه به خود جرات نداد که به سخنان تند و انتقادآمیز امام پاسخ متقابل دهد. هر چند اطرافیان و جوانان ناپخته‌ای چون مروان و یزید او را تحریک کردند که پاسخ امام را به تندی بدهد، اما او که حسین بن علی (ع) را خوب می‌شناخت، همواره از برخورد تند با آن حضرت پرهیز داشت.

معاویه پس از کشتن حجر بن عدی و شیعیان علی (ع) در سفر حج با امام

حسین (ع) روبه رو شد و به امام گفت: «آیا خیرداری که ما با حجر و شیعیان پدرت چه کردیم؟ آنان را کشتیم و کفن پوشانیدیم و بر آنان نماز گزاردیم». او که گمان می‌کرد با این سخن ضربه‌ای بر امام وارد کرده و امام را از هرگونه حرکت و قیامی باز می‌دارد، بی‌درنگ این پاسخ را از امام دریافت کرد: «ولی اگر ما پیروان تو را بکشیم، آنان را کفن نمی‌پوشانیم، بر آنان نماز نمی‌گذاریم و دفن نمی‌کنیم»، (۶۶)

یعنی تو و پیروانت را کافر می‌دانیم.

معاویه معترف بود که در حسین بن علی جز شجاعت ندیده است. (۶۷)

او را به پدرش علی بن ابی طالب تشبیه می‌کرد.

مظاهر عزت و آزادی از مدینه تا کربلا

مجموع ویژگی‌های یاد شده سبب گردید که امام در برابر درخواست نابه جای حکومت بایستد و تن به بیعت ندهد و با قیام خونین خود درس ابدی حریت، آزادی، مروت و مردانگی را به بشریت بیاموزد. گریز از تن دادن به ذلت و پستی از خصوصیات انسان‌های آزاده است. پیام نهضت امام حرکت و رفتارهای امام، برخورد او با دوستان و دشمنان و زندگی و مرگ او با ذلت و پستی بیگانه بود. و این پیام در نهضت حسینی آن قدر واضح و روشن است که او را «سرور آزادگان» لقب داده‌اند. و قیامش نه تنها الگوی شیعیان و مسلمانان گشته، بلکه مستضعفان عالم از هر مکتب و آئینی او را اسوه و الگوی خود می‌شناسند. وقتی که معاویه ابی سفیان با آن فراست و کیاست کم نظیر خود نتوانست امام حسین (ع) را به بیعت با یزید متقاعد سازد، و آن حضرت را به بیعت وادار کند، دیگران به طریق اولی از عهده این مهم بر نمی‌آمدند.

هنگامی که عبدالله بن زبیر از امام جویا شد در برابر درخواست بیعت یزید چه خواهی کرد، فرمود:

«از بیعت با یزید امتناع خواهم ورزید و زیر بار بردگی و ذلت نخواهم رفت». (۶۸)

و هنگامی که در حضور حاکم مدینه با تهدید مروان مبنی بر بیعت با یزید

مواجه شد، عکس العمل تندی نشان داده و پس از معرفی خود و یزید فرمود:

«شخصیتی چون من با شخصی چون یزید هرگز بیعت نمی‌کند». (۶۹)

امام مضمم بود با یزید بن معاویه بیعت نکنند و علیه حکومت نامشروع وی قیام نماید. نه تنها یزید را برای این منصب خطیر شایسته نمی‌دانست و آن را با صراحت به معاویه نوشت که انسان از امین شمردن شارب الخمر بر یک درهم امتناع می‌ورزد، پس چگونه می‌توان امانتی چون حکومتی اسلامی را به یزید سپرد؟!

«... فکیف تولى على امة محمد من يشرب المسكر؟ و شارب الخمر من الفاسقين و شارب المسكر من الاشرار و ليس شارب الخمر بامین على درهم فکیف على الامة». (۷۰)

اگر شخصیت یزید و رفتار اجتماعی او قابل تحمل بود، چه بسا امام نیز همچون برادرش امام مجتبی (ع) از حق شخصی خود برای مصالح اسلام و مسلمین می‌گذشت، اما در این مرحله قرار گرفتن یزید در مسند خلافت به معنای نابودی اسلام بود. امام بارها از شهادت خود در این راه خبر داد و به کسانی که حضرت را پند می‌دادند که از قیام و مخالفت برضامویان صرف نظر کند، می‌فرمود: هرگز بیعت نخواهم کرد و تن به پستی و رذالت نخواهم داد: «ولا اعطى الدنيا من نفسى ابدا». (۷۱)

اصولا گرفتار شدن امت اسلامی به حاکمیت شخصی چون یزید معلول سکوت و بی تفاوتی و ذلت‌پذیری مردم در برابر معاویه بن ابی سفیان بود. از اینکه علی رغم دستور پیغمبر مبنی بر اینکه خلافت بر فرزندان ابی سفیان حرام است، مردم زیر بار حکومت معاویه رفتند و اینک باید ذلت و اسارت حکومت یزید را تحمل می‌کردند. کسی که از مردم بر «بردگی و بندگی خویش» بیعت می‌خواست، نه بیعت با حکومتی که پاسدار حقوق اجتماعی و سیاسی مردم باشد. نمونه بارز آن ماموریت مسلم بن عقبه در سرکوب کردن مردم مدینه بود که پیشتر بدان اشاره کردیم.

با توجه به شواهد فراوانی که در گفتار و کردار امام در طول قیام بر ضدامویان وجود دارد، اگر گفته شود امام در صدد بود تا جامعه خفته و بی تفاوت نسبت به پایمال شدن ارزش‌های انسانی را از خواب غفلت بیدار

کند و به همگان بفهماند که بهای آدمی بیش از آن است که برای زندگی چند روزه دنیا تن به ذلت و پستی دهد و «زندگی ذلت بار» را بر «مرگ با عزت» ترجیح دهد. این حقیقت هم در شعارهای امام متبلور بود، هم در سخنان امام با رجال و شخصیت‌ها و مردم، و هم در عمل آن بزرگوار. اینک به نمونه‌هایی اشاره می‌شود.

سودای بیداری مردم

هنگامی که امام از مدینه آهنگ مکه کرد، مسلم بن عقیل به حضرت پیشنهاد کرد تا مانند عبدالله بن زبیر که با یزید بیعت نکرده و از بیراهه به مکه شتافته، به صورت مخفیانه و دور از چشم ماموران حکومتی و مردم از بیراهه سفر کنند، اما امام نپذیرفت و از شاهراه حرکت کرد (۷۲) و هر جا با شخصی یا گروهی روبه رو شد، هدفش را از خروج از شهر پیغمبر به طور آشکار به اطلاع آنان رساند زیرا امام یک شورشی نبود تا با ماموران حکومتی به تعقیب و گریز بپردازد، بلکه امام حامل «پیام‌رهای بخش یک امت از تحت سلطه ظلم و استبداد بنی‌امیه» بود و این هدف با حرکت مخفیانه تأمین نمی‌شد.

قداست ارزش‌ها

امام (ع) علی‌رغم میلش روز هشتم ذی‌حجه که همه مسلمانان برای اعمال حج راهی عرفات می‌شدند، از مکه خارج شد تا مبادا به دست مزدوران حکومت ترور شود و با ریخته شدن خونش در مکه، حرمت حرم‌امن الهی شکسته شود. چقدر تفاوت وجود دارد بین او و بین کسی که در ماجرای محاصره شهر مکه توسط لشکر شام برای حفظ جان‌ش به درون کعبه پناه برد و لشکر شام برای سرکوب کردن شورش خانه خدا را با منجنیق سنگ باران و بخشی از خانه خدا را تخریب کرد و آتش به خانه کعبه افتاد؟! (۷۳)

برای یکی «حفظ حرمت حرم الهی» اصل است، هر چند بهایش آوارگی در بیابان و شهادت در صحرای کربلا و اسارت اهل بیتش باشد و دیگری

حفظ جانش را اصل می‌داند هر چند به قیمت هتک حرمت خانه خدا. آیا این تفاوت جز به خاطر وجود عنصر «حریت و آزادی» و اصل شمردن ارزش‌ها در امام و فقدان آن در دیگری نیست؟

برداشتن بیعت از یاران

هنگامی که شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر به امام رسید، بیعتش را از مردم برداشت تا مبادا کسانی که به خاطر دعوت مردم کوفه و امید تشکیل حکومت در این شهر به همراه امام آمده‌اند، با این تصور سفر را ادامه دهند یا اگر از پیروزی مایوس شده‌اند، تعهد به بیعت امام مانع از بازگشتشان شود. لذا در جمع همراهان حضور یافت و فرمود: «خبر دردناک قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر به ما رسید، و شیعیان ما با این کار ما را رها کردند و پیمان شکنی نمودند. پس هر کس مایل است بازگردد، می‌تواند برگردد و از ناحیه ما تعهدی براو نیست.» (۷۴)

برداشتن بیعت در شرایط دشوار مبارزه که هر رهبری به دنبال حفظ نیرو است، چه معنا و مفهومی دارد؟ جز اصل بودن «ارزش‌های اخلاقی» و زیر پا نگذاشتن آن‌ها در هر شرایطی؟ و آیا این خصلت جز از شخصیت‌های آزاده یافت می‌شود؟

بار دیگر همین مطلب را در شب عاشورا در جمع یارانش به صورت آشکار و با بیان حکمت آن تکرار فرمود:

«شما با من همراه شدید، چون می‌دانستید که من به سوی قومی حرکت می‌کنم که با زبان‌ها و قلب‌هاشان با من بیعت کرده‌اند، و حال مطلب به عکس شده زیرا شیطان بر آن‌ها مسلط شده و یاد خدا را فراموش کرده‌اند و اکنون هیچ قصدی جز کشتن من و مجاهدان همراه من و پس از آن غارت و اسارت حریم من ندارند و من بیم دارم که شما این واقعیت را ندانید و یا بدانید و حیا کنید (و از گفتن آن خجالت بکشید). نزد ما خاندان پیامبر مکر حرام است پس هر کس کشته شدن با ما را نمی‌پسندد از تاریکی شب استفاده کند و برگردد...» (۷۵)

نیازی به اموال تو نداریم!

معروف است امام در مسیر مکه تا کوفه عبیدالله بن حر جعفی را به یاری طلبید و هنگامی که شخصا به چادر وی رفت، پسر حر جعفی به امام گفت: به خدا سوگند ای پسر دختر پیغمبر! اگر تو در کوفه یارانی داشتی که همراه تو با دشمن بجنگند، من در همراهی تو و مبارزه با دشمن پیشتاز بودم و به شدت با ایشان می جنگیدم، ولی شیعیان تو را در کوفه دیدم که از ترس بنی امیه و شمشیرهای آنان در خانه های خود خزیده اند، تو را به خدا همراهی خود را از من مخواه، ولی هر قدر بتوانم با تو همراهی می کنم، این اسب لگام دارم من است، به خدا با آن به دنبال کسی نناختم مگر اینکه آثار مرگ را بر او چشاندم و این هم شمشیر من است. به خدا با آن بر چیزی ضربه نزدم مگر اینکه آن را قطع کرد.

امام به عبیدالله بن حر پاسخی داد که از اوج مناعت طبع، روح آزاده، آزادی خواه و عزت نفس او حکایت دارد، فرمود:

«ای پسر حر! ما برای اسب و شمشیر تو به سراغت نیامدیم، فقط بدین خاطر آمدیم که از تو یاری بطلبیم. اگر نسبت به بذل جانت در راه ما بخل می ورزی، نیازی به چیزی از اموال تو نداریم.» (۷۶)

پای بندی به اصول

وقتی که امام با لشکر کوفه به فرماندهی حر بن یزید ریاحی برخورد کرد و به خاطر دستور شدید عبیدالله بن زیاد امام را تحت فشار قرار داد، زهیر بن قین از یاران با وفای امام عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آینده دشوارتر از این است، اکنون جنگ با اینان به مراتب آسانتر از جنگ با سپاهیان بی شماری است که پس از این خواهند رسید.»

امام بر خلاف سیاستمداران و فرماندهان جنگی که از فرصتهای به دست آمده حداکثر استفاده را می کنند تا ضربه ای بر دشمن وارد سازند، چون به اصول و ارزش های دینی پای بند بود، حاضر نبود به هر قیمتی از آن اصول دست بشوید، از این رو فرمود:

«من آغازگر جنگ نخواهم بود». (۷۷)

چه اینکه در کربلا نیز قبل از شروع جنگ، هنگامی که شمر به امام جسارت کرد، یکی از یاران اجازه خواست تا او را به سزای عملش برساند، امام با همین استدلال او را از این عمل برحذر داشت. (۷۸)

بخش دیگری از این بخش را به نقل جملاتی کوتاه از امام اختصاص می‌دهیم که از روح آزاده آن حضرت برخاسته و حکایت از هدف مقدس او در دمیدن «روح عزت نفس و آزادگی در مردم» دارد، مردمی که به ذلت و اسارت رضایت داده‌اند، و نجات آنان بهایی چون شهادت حسین بن علی (ع) و اصحاب و اهل بیتش را می‌طلبد.

مرگ رهایی بخش یا زندگی اسارت بار؟

- امام در دیدار با فرزدق پس از طلب رحمت برای مسلم بن عقیل این اشعار را سرود:

فان تكن الدنيا تعد نفيسة

فان ثواب الله اعلى وانبل

فان تكن الابدان للموت انشات

فقتل امرئ بالسيف في الله افضل; (۷۹)

اگر دنیا ارزش داشته باشد، پاداش خداوندی ارزشی به مراتب بیشتر و بهتر خواهد داشت. اگر بدن‌ها برای مرگ آفریده شده‌اند، پس در راه خدا با شمشیرکشته شدن بهترین مردن است.

- در سخنرانی خود در جمع اصحاب و سپاهیان حربین یزید ریاحی:

«الاترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهي عنه ليرغب المؤمن في لقاء الله محققا فانی لا اری الموت الا سعادة و لا الحیاة مع الظالمین الا برما»; (۸۰) آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌شود؟ در چنین شرائطی مؤمنان باید آرزوی مرگ و شهادت کنند که من چنین مرگی را جز سعادت (و شهادت) و زندگی در کنار ظالمان را جز ننگ و ذلت نمی‌دانم».

- ابن شعبه حرانی این جمله را نیز در این خطبه امام، نقل کرده:

«ان الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السننهم یحوطنه مادرت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون»؛ (۸۱) حقا که مردم بنده دنیایند و دین امر بی ارزشی است که بر زبانشان جاری است و تا وقتی برگرددش حلقه می‌زند که دنیایشان در آسایش باشد و هرگاه به بلا گرفتار شده و در معرض آزمایش قرار گرفتند، دینداران اندک می‌شوند.

این جمله طلایی بیانگر همان واقعیتی است که پیشتر بر آن تاکید شد که تا آدمی از بند هوای نفس و زخارف دنیا رها نشود، نمی‌تواند خود را از اسارت صاحبان قدرت و ثروت برهاند. مردم در زمان امام حسین (ع) چون بنده دنیا شده بودند، نتوانستند از فرصت استثنایی‌ای که فرزند پیغمبر با برافراشتن پرچم قیام و مبارزه علیه امویان فراهم ساخت، استفاده کرده و خود را از اسارت سلطنت استبدادی امویان نجات دهند. بهره‌مندی از آزادی اجتماعی بدون آنکه انسان شایستگی آن را در خود ایجاد کرده باشد و بتواند با رهایی از دلبستگی‌های دنیوی آن را از زورگویان استیفا کند، ممکن نیست، چنانکه برخوردار شدن مردم از آزادیهای اجتماعی زمینه رها شدن هرچه بیشتر از وابستگی‌های مادی را فراهم می‌سازد.

به هر حال، آزادی از بردگی و اسارت امویان نعمت ارزشمندی بود که مردم از آن محروم بودند و برای رسیدن بدان باید بهایش را می‌پرداختند ولی مردم آن زمان که یا مرعوب قدرتمندان بودند یا مفتون ثروتمندان، حاضر به پرداخت بهای آن نشدند، از این رو بر اساس پیش بینی امام حسین (ع) گرفتار ذلتی فراتر از دوران حاکمیت معاویه شدند:

«والله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقه من جوفی و اذا فعلوا ذلک سلط الله علیهم من یدلهم حتی یكونوا اذل فرق الامم»؛ (۸۲) به خدا سوگند این مردم مرا رها نمی‌کنند تا وقتی که خونم را بر زمین بریزند و هنگامی که مرتکب این جنایت شدند، خداوند کسانی را بر آن‌ها مسلط خواهد کرد که خوارترین گروه در میان اقوام و ملل خواهند شد».

نمونه‌هایی از این ذلت را نقل خواهیم کرد.

الف. هنگامی که حربین یزید ریاحی امام را به مرگ تهدید کرد، حضرت اشعاری را بدین مضمون خواندند: جوانمرد آن است که آهنگ حق کند

و در راه اسلام پیکار نمایند و نیز در راه مردان صالح جانبازی کند و از هر فعل ناشایستی دوری کرده، با تبهکاری سازش نکند. من خود را آماده کرده ام - در حالی که قصد ماندن ندارم - تا در کوران جنگ با هر بخش لشکر دیدار کنم. اگر زنده ماندم ملامتی بر من نیست و اگر جان باختم سرزندی ندارم. تورا در ذلت و خواری همین بس که ناخواسته و از روی ناچاری زنده بمانی». ب. قتی که نامه تهدیدآمیز ابن زیاد به عمر سعد رسید که با حسین سخت گیری کن، یا باید بیعت کند یا سرش را از بدن جدا کرده و برای من بفرست، امام با قاطعیت پاسخ داد:

«لا اجیب ابن زیاد بذلک ابداهل هو الالموت فمرحبا به؛ (۸۴) هرگز خواسته پسر زیاد را اجابت نخواهم کرد، آیا جز مرگ چیزی پیش خواهد آمد، پس خوشا چنین مرگی!»

ج. هنگامی که قیس بن اشعث (برادر محمد بن اشعث که با فریب و امان دادن مسلم بن عقیل را در کوفه دستگیر کرده و به ابن زیاد تسلیم کرد) از امام خواست تا با مویان بیعت کند، امام پاسخ داد:

«لا والله لاعطیهم بیدی اعطاء الذلیل ولا اقرار عیبید؛ (۸۵) نه به خدا سوگند هرگز دست ذلت و خواری به ایشان نمی دهم و مانند بردگان تسلیم نمی شوم».

علامه محمد حسین نائینی که در رد حکومت استبدادی قاجار اثر نفیس «تنبیه الامه و تنزیه المله» را نگاشته تا نشان دهد حکومت استبدادی و ستمگرانه در اسلام محکوم بوده و حکومت در اسلام مشروط و محدود به رعایت حدود الهی و حقوق مردمی است، و دولت مردان باید این حدود و حقوق را مراعات کنند، به موارد متعددی از آیات قرآن - مانند ماجرای فرعون و بنی اسرائیل - و کلمات پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) استشهد کرده، در ادامه به گفتار و سیره امام حسین (ع) استناد جسته و نوشته است: «سرور مظلومان (ع) تمکین از حکم بنی امیه را ذلت عبودیتش می شمارد و در جواب ارجاس و اراذل کوفه که «انزل علی حکم ابن عمک» به حضرتش عرضه داشتند، چنین می فرماید: «لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولا اقرار العیبید» و هم می فرماید: «هیئات منا الذلة ابي الله ذلک لنا و رسوله و

المؤمنون و جدود طابت...» طاعت فجره و تن در دادن به حکم لئیمان را عبودیتشان دانست... نفس قدسیه حضرتش از آن اباء فرمود از برای حفظ حریت خود و توحید پروردگارش تمام هستی و دارایی را فدا و این سنت کریمانه را برای احرامت استوار و از شوائب عصبیت مذمومه تنزیهش فرمود و از این جهت است که در تواریخ اسلامیة صاحبان نفوس ایبه را که به این سنت مبارکه اقتدا و چنین فداکاریها نمودند، «اباة الضیم» و احرارشان نامند، همه را خوشه چین آن خرمن و از قطرات دریای آن ابا و حریت شمردند... امام حرین یزید ریاحی را به خاطر خلع طوق رقیقت و خروج از ربقه عبودیت آل ابی سفیان و ادراک شرف حریت و فوز به فنا و شهادت در آن رکاب مبارک به منقبت علیای حریتش ستود و به خلعت والای «انت الحرکما سمتک امک، انت الحر فی الدنیا و انت الحر فی الآخرة» سرافرازش فرمود. (۸۶)

۵. هنگامی که امام در روز عاشورا در برابر لشکر ابن سعد قرار گرفت، به منظور اتمام حجت با کوفیان سخن گفت. آنان را در بروز وضعیت ناهنجار جامعه و حاکمیت طاغوتها، بازماندگان مشرکین و مخالفان قرآن و سنت پیغمبر و پاره پاره کنندگان قرآن و شورشگران بر امام و نسب سازان برای زنازادگان شریک شمرد، سپس ضمن سرزنش کوفیان که چرا ما را به کوفه فرا خواندید و پیمان شکستید، تصمیم خود را مبنی بر ایستادگی در برابر حکومت نامشروع و مستبد بنی امیه اعلام کرد و فرمود:

«الان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین القتلة و الذلة و هیهات منا الذلة...» (۸۷)

۵. زمانی که امام از مرگ و شهادت با عزت سخن می گفت و یاران را به بهشت جاویدان الهی بشارت می داد، چهره حضرت و یارانش برافروخته می شد و برای رسیدن به آن لحظه شماری می کرد:

«صبرا بنی الکرام، فما الموت الاقنطرة تعبر بکم عن البئوس و الضراء الی الجنان الواسعة و النعیم الدائمة فایکم یکره ان ینتقل من سجن الی قصر...» (۸۸) ای بزرگ زادگان! صبر پیشه کنید که مرگ پلی بیش نیست که شما را از فشارها و تنگناها به بهشتهای پهناور و نعمتهای ابدی

می‌رساند، کدام یک از شما دوست ندارد از زندان به کاخ منتقل شود؟...»
و. چه اینکه شعارهای امام در روز عاشورا همگی از آزادگی و وارستگی او از دنیا و عشق به شهادت حکایت دارد:
 «موت فی عز خیر من حیاة فی ذل الموت اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار و الله ما هذا و هذا جاری» (۸۹)

احترام به اصول انسانی

- از واپسین کلمات گهرباری که از امام در شرائطی که در اثر جراحات بی شمار در گودال قتلگاه افتاده بود، جمله‌ای است که می‌تواند منشور جاوید انسان تا روز قیامت باشد. هنگامی که آن بزرگوار بر زمین افتاد و توان جنگیدن را از دست داد نامردمان آهنگ خیمه‌های امام را کردند، امام در حالی که بر اثر یک روز جنگ بی‌امان و تشنگی فراوان و جراحات سخت رمقی در بدن نداشت، فریاد زد:
 «یا شیعة آل ابی سفیان! ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم هذه فارجعوا الی احسابکم ان کنتم عربا کما تزعمون». (۹۰)

امام با این جمله وجدان‌های خفته و مدفون آنان را در زیر خروارها عادت جاهلی مخاطب قرار داد که ای پیروان خاندان ابی سفیان، اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌ترسید، لا اقل در زندگی دنیای خود آزاده باشید و اگر گمان می‌کنید که عرب هستید، به آیین عربیت خود وفادار باشید. این سخن بدین سبب بود که حتی در میان اعراب جاهلیت نیز جنگ از اصول و قواعدی پیروی می‌کرد. در عصر جاهلیت نیز به زنان و فرزندان و کودکان و کسانی که در کارزار حضور نداشتند، متعرض نمی‌شدند، پیکرهای شخصیت‌ها و رؤسای اقوام و قبائل را پس از کشته شدن مورد هتک قرار نمی‌دادند و مثله نمی‌کردند. حتی در جنگ احد وقتی که ابوسفیان پس از جنگ با پیکر مثله شده حمزه عموی پیامبر روبه رو شد، با صدای بلند خطاب به پیامبر گفت: ای محمد! من دستور نداده بودم که با پیکر حمزه چنین کنند و بدون اطلاع من با پیکر او چنین رفتاری شده است. (۹۱)

او در حقیقت به خاطر عدم رعایت رسوم متداول و پذیرفته شده در میان اعراب در عصر جاهلیت به طور تلویحی عذر به پیشگاه پیامبر می برد. اما در روز عاشورا لشکریان عمر سعد به دستور مستقیم عبدالله بن زیاد همه اصول و قواعد جنگ را - حتی بر اساس قوانین جاهلیت - زیر پا نهاد تا شاید با چنین رفتاری، آن هم با فرزند دختر پیغمبر و بزرگان بنی هاشم و بزرگان اقوام و قبائل رعب و وحشتی را در دلها بیفکنند که کسی جرات مخالفت با حکومت را به خود ندهد و با خود ببندیشد که وقتی با فرزند پیغمبر و خاندان او چنین رفتاری کنند، وضع آنان معلوم است.

این سیاست تا حد زیادی توانست جو خفقان و استبداداموی را به اوج رساند، هر چند قیام حسینی به بعضی از مردم جرات داد و قیامهایی پس از عاشورا اتفاق افتاد، اما قساوت امویان نیز مضاعف گشت. ذلت مردم را می توان در رفتار لشکر شام با مردم مدینه در واقعه معروف به حره و با مردم مکه در ماجرای شورش عبدالله بن زبیر و سلطه بیست ساله حجاج بن یوسف ثقفی بر کوفه مشاهده کرد. تنها با ذکر یک نمونه از رفتار امویان با یکی از رجال موجه آن روز این بخش را به پایان می بریم.

هنگامی که قیام عبدالله بن زبیر در مکه به وسیله حجاج سرکوب شد، پیکر او را بر درختی آویزان کردند تا مردم با دیدن پیکر او که رهبر شورش بود، فکر مقابله را از سر بیرون کنند. در همین ایام عبدالله بن عمر شخصیت مورد توجه آن زمان که نه با حکومت یزید بیعت کرد و نه با امام حسین (ع) همراهی نمود، با عجله نزد حجاج آمد و گفت: «از رسول خدا شنیدم: من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»، از این رو آمده ام تا با تو به نمایندگی از عبدالملک مروان (امام زمانم) بیعت کنم!» حجاج که می دانست این عمر از ترس جانش این سخنان را بر زبان جاری می کند، به جای دست، پایش را دراز کرد و گفت: با پایم بیعت کن. عبدالله ناراحت شد و گفت: آیا مسخره ام می کنی؟ حجاج بر آشفت و گفت: ای ابن عمر! تو با علی بن ابی طالب خلیفه زمان خود بیعت نکردی و حال برای من حدیث از پیغمبر می خوانی که هر کس امام زمانش را نشناسد و بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است؟! می دانم که تو دروغ می گویی. آنچه که باعث

شده تو را سراسیمه به اینجا بیاورد، درختی است که پیکر پسر زبیر بر آن
آویخته شده است! (۹۲)

الهام از نهضت حسینی و رهایی از استبداد جهانی

بی شک انقلاب اسلامی ایران با الهام از نهضت حسین بن علی (ع) به رهبری حضرت امام خمینی (ره) با انگیزه «احیای دین خدا» و نیز «بر چیدن بساط نظام استبدادی رژیم پهلوی و استعمار غرب به ویژه امریکا» به وقوع پیوست. هرکسی که کمترین حضوری در این نهضت داشت، این حقیقت را به خوبی درک کرده است، حماسه عاشورا و حرکت آزادی خواهانه امام حسین (ع) برکات فراوانی در تاریخ مسلمین و حتی ملل دیگر عالم داشته و یکی از برکات آن در عصر اخیر نهضت اسلامی ملت ایران و استقرار نظام اسلامی در این کشور است. بی شک راز و رمز تداوم نظام مقدس جمهوری اسلامی در داخل و نشر و گسترش پیام آن در عرصه بین المللی نیز در گرو الهام گرفتن از قیام آزادی بخش حسینی است.

در بعد داخلی زنده نگاه داشتن اهداف قیام حسینی (یعنی احیای دین و حاکمیت قوانین اسلامی، شایسته سالاری به معنای واقعی در همه شئون حکومت، تلاش برای تامین حقوق و آزادیهای اجتماعی مردم، حرکت به سمت عدالت اجتماعی و کوتاه شدن دست غارتگران اموال عمومی و مبارزه پیگیر با تبعیض و بی عدالتی و...) تنها راه بقای نظام اسلامی است. در بعد جهانی نیز امروزه تحت پوشش عناوین فریبنده دموکراسی، جهانی شدن، مبارزه با تروریسم، حقوق بشر و امثال آن استبدادی بسیار خشن حاکم گشته و هیچ حد و مرزی برای تضییع حقوق ملتها به رسمیت شناخته نمی شود. «اگر در گذشته استعمار کهنه، سرزمین ها را تسخیر و منابع و ثروتهای ملتها را غارت می کرد و خود آنان را به بیگاری وامی داشت و در مرحله بعد استعمار نو بدون تسخیر سرزمینها با صدور فرهنگ وایدئولوژی و تربیت دولت مردان دست نشانده و تسلط بر افکار نخبگان و روشنفکران، ملتها را به انقیاد در می آورد، امروزه از این مراحل گذشته و با ارائه اندیشه جهانی سازی، هم سرزمینها و ثروتهای ملی و هم افکار و مغزها را با دستهای

نامرئی در اختیار می‌گیرد». (۹۳)

گرچه این واقعیت به قدری عریان و آشکار است که نیازی به ذکر شواهد و قرائنی نیست، اما فقط به عنوان نمونه، اظهار نظر دبیرکل سابق سازمان ملل متحد را در این باره نقل می‌کنیم که بی‌نیاز از هرگونه توضیحی است. مربوط به سال‌ها پیش است. وی می‌گوید:

بزرگترین دل‌مشغولی من آینده دموکراسی است. خطر واقعی که جهان را تهدید می‌کند، همین است. آیا سکان هدایت جهانی شدن را نظامی مطلق‌گرا به دست خواهد گرفت یا نظامی دموکراسی؟ ما به منشور و طرحی جهانی برای پیشرفت دموکراسی نیازمندیم. این امر تمام کشورهای عضو سازمان ملل و روابط درونی آن‌ها را با یکدیگر در بر می‌گیرد... چه سودی خواهد داشت اگر در بعضی از کشورها از دموکراسی دفاع گردد ولی نظم جهانی به وسیله سیستم اقتدارگرا که معمولاً تکنوکراتها در راس آن قرار دارند، رهبری شود؟» (۹۴)

در دو سال اخیر پس از واقعه یازدهم سپتامبر در آمریکا حرکت جهان به سمت حاکمیت استبدادی بسیار خشن و سلب هرگونه استقلال و حاکمیت از دولتها و ملتها و فرهنگهای دیگر شتاب مضاعفی پیدا کرده است. راهی که امام خمینی با الهام از نهضت حسینی در پیش گرفت و کارآمدی آن در ایران به اثبات رسید، تنها راه برون رفت از وضعیت اسفبار جهانی است. امروز استبدادی که در عرصه جهانی در تعامل با کشورها، ملتها و فرهنگ‌های دیگر اعمال می‌شود، به مراتب گسترده‌تر، وحشیانه‌تر از استبدادی است که حاکمان مستبد بر یک ملت و کشور تحمیل کرده و می‌کنند. اگر استبداد در درون کشوری به زنجیر کشیدن یک ملت در داخل مرزهای آن کشور است، استبداد در عرصه جهانی به زنجیر کشیدن و سلب آزادی و استقلال از همه ملتهاست. حاکمیت اقلیتی صاحب نفوذ، قدرت و ثروت در جهان در عرصه‌های مختلف، اکثریت مردم جهان را تحت سلطه خود دارد، سلطه‌ای به معنای واقعی کلمه استبدادی، بدون آنکه کمترین حقی برای اکثریت به رسمیت شناخته شود. شاید سراینکه در این ایام «دموکراسی و حاکمیت اکثریت» توسط مدافعان سرسخت آن مورد نقد قرار

می‌گیرد و بیش از آنکه بر آن اصرار شود، بر مبنای لیبرالیسم تاکید می‌شود، در همین نکته نهفته باشد. به هر حال در این وضعیت بیشترین فشار بر کرده مسلمانان سنگینی می‌کند، چراکه از مکتبی برخوردارند که با تمسک به تعالیم آن می‌توان در برابرین استبداد ایستاد. به نظر می‌رسد که تنها راه مقابله با استبداد جهانی پیروی از سرور آزادگان، حسین بن علی (ع) است و بس، و چه کسانی بیش از مسلمانان به الهام‌گیری از این نهضت رهایی بخش سزاوارترند؟

پی‌نوشت‌ها

- (۱) سوره نحل، آیه ۳۶.
- (۲) موسوعة کلمات الامام الحسين (ع)، ص ۵۴۰، منظمة الاعلام الاسلامی.
- (۳) همان، ص ۵۴۰.
- (۴) سوره بقره، آیه ۱۲۴.
- (۵) دیوان امام «مجموعه اشعار امام خمینی (س)»، ص ۲۰۰، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.
- (۶) شهید مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، ص ۱۹، انتشارات صدرا.
- (۷) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۰۴.
- (۸) نهج البلاغه، نامه ۳۱.
- (۹) عباس محمود عقاد، ابوالشهدا (واقعه کربلا)، ترجمه مسعود انصاری، ص ۵۲، نشر پردیس.
- (۱۰) موسوعة کلمات الامام الحسين، ص ۱۲۳ - ۱۲۴. در موارد زیادی از ترجمه آقای علی مؤیدی در «فرهنگ سخنان امام حسین» با تغییراتی استفاده شده است.
- (۱۱) شیخ عباس قمی، الانوار البهیة فی تواریخ الحجج الالهية، ص ۴۵، چاپ سنگی.
- (۱۲) علامه محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۸، دارالاحیاء للتراث العربی.
- (۱۳) علامه سید محمد حسین شرف الدین، ابوهیرة، ص ۴۸.
- (۱۴) شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶.
- (۱۵) شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۵۸؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۸۴.
- (۱۶) شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۶۱.
- (۱۷) شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶.

- ۱۸) موسوعة کلمات الامام الحسين، ص ۲۵۴.
- ۱۹) ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۴۲، مؤسسه التراث العربی؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹.
- ۲۰) رک: ماجده فیصل زکریا، عمرین عبدالعزیز و سیاست رد المظالم؛ علامه امینی، الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۶۶.
- ۲۱) موسوعه، ص ۲۷۶؛ امام علی(ع) درباره بنی امیه همین تعبیر را دارند «... فیتخذوا مال الله دولا و عبادہ خولا و الصالحین حربا و الفاسقین حربا» نهج البلاغه، نامه ۶۲؛ امام مجتبی(ع) نیز با صراحت به معاویه گفت: تو کسی هستی که... بندگان خدا را برده و بنده خود گرفتی و دین خدا را بازیچه قراردادی» (رک: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۲).
- ۲۲) طریحی، مجمع البحرين، ماده خول.
- ۲۳) فیروز آبادی، القاموس المحيط، ج ۳، ص ۳۷۲.
- ۲۴) موسوعه، ص ۸۴۴.
- ۲۵) برای آشنایی با رفتار امویان با موالی و اهل کتاب رجوع کنید به جرج جرداق، امام علی، صدای عدالت انسانی، ترجمه سیدهادی خسروشاهی، ج ۵، فصل استبداد، آفت قومیت، نشر دارالشرق؛ شهید مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۳، ص ۷۸ به نقل از جرجی زیدان، تمدن اسلام، ج ۴، ص ۱۳۱.
- ۲۶) سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۶۵.
- ۲۷) شیخ مفید، امالی ترجمه حسین استاد ولی، ص ۱۳۳ - ۱۳۴، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- ۲۸) همان، ص ۱۸۱ - ۱۸۲.
- ۲۹) موسوعه، ص ۲۵۳.
- ۳۰) رک: طریحی، مجمع البحرين، و یاقوت حموی، معجم البلدان، ماده «حره»؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۹.
- ۳۱) موسوعه، ص ۲۵۴.
- ۳۲) رک: لیب بیضون، تصنیف نهج البلاغه، ص ۵۴۴ - ۵۵۹؛ علامه امینی، الغدیر، ج ۱۱.
- ۳۳) همان، ص ۱۴۲ «عبدالله بن عمر به معاویه گفت: خواستم با این پیشنهاد حسین را فریب دهم، ولی نتوانستم. معاویه پاسخ داد: او فریب نمی خورد، فرزند پدرش علی است».
- ۳۴) همان، ص ۲۷۶. همان، ص ۲۰۵. همان، ص ۲۳۸ - ۲۳۹.
- ۳۷) همان، ص ۲۶۹. همان، ص ۲۵۶. همان، ص ۲۸۵.
- ۴۰) همان، ص ۲۸۳. همان، ص ۲۵۲. همان، ص ۲۳۸.
- ۴۳) همان، ص ۲۴۰ - ۲۴۱. همان، ص ۲۵۶.
- ۴۵) طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۶ - ۴۲۷.
- ۴۶) موسوعه، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.
- ۴۷) همان، ص ۲۷۴ - ۲۷۶ در منابع حدیثی سخنرانیهایی از امام حسین(ع) در سرزمین منا نقل شده، ظاهرا دو سخنرانی است که یکی توسط سلیم بن قیس هلالی از اصحاب جلیل القدر ائمه اطهار(ع) تا زمان امام باقر(ع) نقل شده است. کتاب او تحت عنوان «اصل سلیم بن قیس» مورد توجه علما و دانشمندان بوده است. (رک: کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی، ج ۲، ص ۷۸۸) سخنرانی دیگری از امام در منابعی چون احتجاج، ج ۲، ص ۸۷، تحف العقول، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۷۹ و وافی، باب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر نقل شده است. با اینکه در منابع حدیثی محل ایراد این سخنرانی ذکر نشده، اما حضرت امام خمینی و بعضی از حدیث شناسان محل آن را منا دانسته اند چون امکان ایراد آن در زمان بنی امیه در محل دیگری با حضور سدها تن از رجال و شخصیت های مذهبی و سیاسی آن روز مقدور نبوده است. (رک: ولایت فقیه، ص ۱۱۲؛ علی اکبر غفاری، تحف العقول، ترجمه بهزاد جعفری، ج ۱، پاورقی، ص ۴۲۲). همچنین چون ابن شعبه حرانی برای اختصار اسناد روایات تحف العقول را حذف کرده، و این سخنرانی هم بدون سند نقل شده، اما حضرت امام خمینی متن آن را بهترین گواه بر صدور آن از امام می داند. ناگفته نماند که بعضی از محققان معاصر دو سخنرانی یاد شده را که در منابع مختلف به صورت مجزا نقل شده، یک سخنرانی دانسته اند که در هر منبعی بخشی از آن

نقل شده است (رک: محمد صادق نجمی، سخنان امام حسین، ص ۳۰۲ به بعد) بخش اول آن در کتاب سلیم بن قیس و احتجاج و بخش دیگر آن در تحف العقول که منابع بعدی نیز از این کتاب نقل کرده‌اند. گرچه این احتمال بعید نبوده و می‌توان شواهد و قرآنی هم برای آن ذکر کرد، اما از طرف دیگر در منابع آمده است که سلیم بن قیس در آن جلسه حضور داشته و متن کامل سخنرانی امام را نقل کرده است. با این توصیف چرا فقط بخش نخست آن در کتاب او ثبت شده است؟

- (۴۸) همان، ص ۲۷۸.
- (۴۹) رک: شیخ راضی آل یاسین، صلح امام حسن، ترجمه سید علی [آیة الله] خامنه‌ای، ص ۳۵۵ - ۳۵۷.
- (۵۰) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۰ و ۵۵.
- (۵۱) موسوعه، ص ۲۸۳.
- (۵۲) همان، ص ۳۱۲ - ۳۱۳. (۵۳) همان، ص ۳۱۵.
- (۵۴) همان، ص ۳۳۹، نیز ص ۳۵۷.
- (۵۵) همان، ص ۴۲۲ - ۴۲۵. (۵۶) همان، ص ۲۸۳.
- (۵۷) همان، ص ۴۲۵.
- (۵۸) همان، ص ۳۱۹.
- (۵۹) همان، ص ۳۲۰.
- (۶۰) همان، ص ۳۳۶.
- (۶۱) همان، ص ۳۳۱ و ۳۴۱.
- (۶۲) همان، ص ۲۷۵.
- (۶۳) همان، ص ۳۶۰ - ۳۶۱.
- (۶۴) همان، ص ۲۸۴، ۲۱۳، ۲۱۱.
- (۶۵) همان، ص ۲۱۳.
- (۶۶) همان، ص ۲۵۰ - ۲۵۱.
- (۶۷) همان، ص ۲۵۸.
- (۶۸) همان، ص ۲۷۸.
- (۶۹) همان، ص ۲۸۳.
- (۷۰) همان، ص ۲۵۸.
- (۷۱) همان، ص ۲۹۱.
- (۷۲) همان، ص ۳۳۷ - ۳۳۸.
- (۷۳) طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۴ - ۴۴۶، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- (۷۴) موسوعه، ص ۳۴۸.
- (۷۵) همان، ص ۳۹۹.
- (۷۶) همان، ص ۳۶۶ - ۳۶۷.
- (۷۷) همان، ص ۳۷۳.
- (۷۸) همان، ص ۴۱۵.
- (۷۹) همان، ص ۳۵۰.
- (۸۰) همان، ص ۳۵۶.
- (۸۱) همان.
- (۸۲) همان، ص ۳۵۱.
- (۸۳) همان، ص ۳۵۸ - ۳۵۹.
- (۸۴) همان، ص ۳۸۲.
- (۸۵) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷.
- (۸۶) محمد حسین نائینی، تنبیه الامة و تنزیه الملة، تصحیح و تحقیق سید جواد ورعی، ص ۵۵ - ۵۶، مرکز انتشارات اسلامی؛ درباره اباء الضمیر» رک: شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۴۹ - ۳۱۲.
- (۸۷) موسوعه، ص ۴۲۳.
- (۸۸) همان، ص ۴۹۶.
- (۸۹) همان، ص ۴۹۹.
- (۹۰) همان، ص ۵۰۴.
- (۹۱) رک: شیخ جعفر شوشتری، الخصائص الحسينیه، تحریر و تحقیق از سید جعفر حسینی، ص ۶۱ - ۶۴، دارالاعتصام للطباعة والنشر.
- (۹۲) سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۶.
- (۹۳) هانس پیتر مارتین و هارلدشومن، دام جهانی شدن، تهاجم بر دموکراسی و رفاه، ترجمه، حمید رضا شه‌میرزادی، مقدمه، ص ۳۰ - ۳۱، مؤسسه دانش و اندیشه معاصر.
- (۹۴) همان، ص ۳۲۷.
-
- ۳ منبع: فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۲۵، سید جواد ورعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



متن سخنرانی پیش‌رو به همان سیاق
محواره‌ای ارایه می‌شود. حفظ قالب گفتاری از
این روست که نمونه‌ای باشد برای ایراد سخن.

شرح حدیث از امام حسین (ع) الناس عبید الدنیا

سخنرانی آیت الله مظاهری

یک روایتی تحف العقول از امام حسین (ع) نقل می‌کند، وقتی امام حسین (ع) آمدند رو به کربلا، اوضاع را وخیم دیدند؛ شهادت حضرت مسلم و متفرق شدن مردم، این روایت را امام حسین (ع) فرمودند، روایت خیلی روایت حساسی است انصافاً. معمولاً هم این جوری است که از امام حسین (ع) روایات کم داریم اما هر چه داریم از یک لطافت خاصی برخوردار است، از یک دقت خاصی برخوردار است.

فرموده‌اند که: «الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السننهم یحومونه علی ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قلّ الدیانون» مردم یعنی غالب این‌ها- غالب این جا خیلی بالا هم هست- بنده‌های دنیا هستند. یعنی هم و غمشان دنیا است و دین لقلقه لسان بیش نیست. یعنی ایمانشان هم ایمان تقلیدی است. تا مشکلی استثنایی بلایی جلو نیاید متدین هستند. نماز هم می‌خوانند. حج هم می‌روند و عزاداری هم می‌کنند. اما اگر امتحانی جلو آمد، دیگر رفوزه می‌شوند. یعنی توی بلا، توی امتحان یک کسی بتواند نمره بیاورد، ولو نمره کم. (نمره ۱۰ مثلاً خیلی کم است، فاذا محصوا بالبلاء قلّ الدیانون) خلاصه فرمایش امام حسین (ع) این است ۹۰ درصد مردم دینشان تقلیدی است بیشتر، تا در

حال عادی هستند متدین هستند. همین جوری که جامعه کار می‌کند این‌ها هم می‌کنند. همین جور که آباء و اجدادشان شیعه بودند این‌ها هم شیعه هستند اما اگر امتحان جلو بیاید رفوزه هستند. دیگر کم پیدا می‌شود که نمره بیاورد لاقلاً نمره ۱۰ به بالا، این روایت را از دو سه جهت باید بررسی بکنیم.

یک این که از نظر اسلام دین تقلیدی غلط است. قرآن بارها و بارها می‌فرماید دین نمی‌تواند تقلیدی باشد. مذمت می‌کند آن کسانی که دینشان تقلیدی است (انا وجدنا آباءنا علی‌امه). در یک آیه دیگر می‌گوید علی آثارهم، این‌ها مقتدون، (انا وجدنا آباءنا علی‌امه و انا علی آثارهم لمقتدون)، مسخره می‌کند اسلام، قرآن.

دین نباید تقلیدی باشد. پس چه جوری باید باشد؟ باید رسوخی باشد. رسوخی به دو معنا که قرآن دارد؛ زیاد هم اصرار روی آن دارد. یک رسوخی در عقل، استدلال که اسمش را می‌گذارند علم یقین. وقتی به او بگویند که امام حسین (ع) به چه دلیل حق است؟ فوراً جواب بدهد. یا وقتی به او بگویند این عزاداری‌ها به چه دلیل عالی است؟ فوراً باید بتواند جواب بدهد. معاد داریم؟ معاد هم جسمانی؛ به چه دلیل؟ فوراً باید یک دلیل بیاورد و بالاخره راجع به اصول دین و شیعه چهل تا اصل دارد و این چهل تا اصل را همه ما باید، همه، مخصوصاً ما طلبه‌ها باید با دلیل و برهان بدانیم. می‌شود همان (والدین لعق علی السننهم) همان است که به آن می‌گویند تقلید. ممکن است یقین هم داشته باشد یقین تقلیدی که تا یک شبیه به او می‌کنند یقین از بین می‌رود. همان که معنای لعق آن غذایی که می‌چشند. خانم غذایش را می‌چشد ببیند شور است یا نه؟ درست است یا نه؟ آن چیزی که سر زبان می‌آید این را می‌گویند لعق و اگر راستی با یک شبیه از بین برود خب می‌شود دین تقلیدی. لذا از نظر عقلی مثلاً اسلام بیش از این‌ها، بیش از ۱۰۰ تا اصل دارد. حالا تشیع؛ تشیع علاوه بر آن چیزهایی که برای اسلام هست خصوصاً ۴ تا اصل داریم، منحصر به اصول دین نیست که ۵ تا باشد یا ۵ تا از نظر شیعه باشد ۳ تا از نظر سنی باشد، اصول دین و اصول مذهب، نه، شیعه

۴۰ تا اصل دارد. شیعه شفاعت دارد به چه دلیل؟ شفاعت یعنی چه؟
 خب رجعت یعنی چه؟ ۴۰ تا این جور شیعه اصل دارد. همه این ۴۰ تا
 اصل باید لااقل علم یقین باشد برای ما (سنریهم آیتنا فی الافاق و فی
 انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق). دلیل می خواهد، برهان می خواهد،
 فقط مربوط به خداشناسی که نیست. مربوط به همه اصول اسلام است.
 مربوط به همه اصول تشیع است. این برای همه باید باشد. نگوئید هم
 نمی شود، نه، همان که سواد ندارد، اصلاً این قدر که اهمیت به تلویزیون
 می دهد، بعضی اوقات یک فیلم های مزخرف، غیر مزخرف پخش
 می کند یک سال این فیل طول می کشد این باید این فیلم را ببیند اگر
 یک شب نبیند ناراحت می شود، از این و از آن پیرس دیشب چه گذشت،
 همین اندازه راجع به اصول دین راجع به اصول مذهب این اهمیت بدهد
 حسابی می شود ملا و از اوجب واجبات هم هست. از اوجب واجبات
 تحصیل علم راجع به اصول دین راجع به فروع دین راجع به اخلاق. اصلاً
 دین یعنی این. اگر از شما بپرسند دین چیست؟ دین یعنی اعتقادات راجع
 به اصول. یعنی احکام راجع به رساله مرجع تقلید. یعنی اخلاق راجع به
 زندگی کردن با مردم یا در خانه یا با خدا، حتی در شبانه روز یک ساعت.
 همچنین ما طلبه ها واجب است لازم است این علم یقین را داشته باشیم
 به این می گویند علم استدلالی و به این می گویند علم یقین، این یک راه
 است که لعق بالسنتهم نباشد بلکه رسوخ کند در عقل.

دوم که خیلی مهم تر از این است در مقابل لعق این است که رسوخ کند
 در دل یعنی باور آن صورت اول را اسمش را می گذاریم علم همه ما باید
 راجع به اصول دین عالم باشیم یعنی بدانیم اما این بدانیم غیر از این است
 که باور داشته باشیم آن مشکل است یعنی دل این ۴۰ اصل شیعه را باور
 داشته باشد اسمش را می گذارند عین یقین حق یقین و در سوره الهیکم
 التکائر هر سه تایش هست هم علم یقین هست هم عین یقین است
 هم حق یقین آن عین یقین و حق یقین مربوط به دل است دل باور
 کند آن وقت دل مراتب باور می کند یک وقت شهودی است انصافاً به این
 می گویند که حق یقین گاهی شهودی نیست اما دل باور کرده به آن

می‌گویند عین الیقین خب‌این از کجا پیدا می‌شود این دیگر استدلالی نیست به قول آن آقا پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود باید باور باشد، آن استدلال کاربرد ندارد اما این حق الیقین، عین الیقین کاربرد دارد کاربردش به اندازه‌ای است که دنیا را شیطان به او بدهد بگوید یک گناه بکن نمی‌کند دیگر حساسی کنترل است خب‌این از کجا پیدا می‌شود؟ قرآن می‌گوید عبادت (و ابد ربک حتی یأتیک الیقین) نماز شب می‌خواهد اجتناب از گناه می‌خواهد نماز اول وقت با جماعت می‌خواهد و بالاخره اهمیت به واجبات همه همه اهمیت به مستحبات حساسی اجتناب از گناه جدی و اگر یک دفعه گناهی از دستش در رفت دیگر تضرع زاری، نه تضرع و زاری آخ و آه، نه، دل دیگر شکسته است، دل دیگر متلاطم است این حالت به مرور زمان به انسان باور می‌دهد دیگر (الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتم) نیست و این که امام حسین (ع) می‌فرماید یک درصد پیدا نمی‌شود در میان عموم مردم لذا عموم مردم ایمانشان دینشان لعق است تقلیدی است آباء و اجدادی است در حالی که مسلم از واجب واجبات این است که دین هم استدلالی باشد هم رسوخی قلبی باشد هم استدلالی باشد هم عاطفی به عبارت دیگر هم بتواند استدلال بکند هم باور کرده باشد و متأسفانه در ما طلبه‌ها خیلی کم است خیلی کم است و نقص است و نقصش هم خیلی بالاست گنااهش هم خیلی بالاست معمولاً هم دیگر توی امتحان‌ها رفوزه می‌شود حالا ولو این که امتحانش گناه باشد، العیاذ بالله چشم چرانی باشد العیاذ بالله غیبت باشد خب ما طلبه‌ها غیبت می‌کنیم دیگر حالا شماها نه، غیبت بچه بازی که نیست مرده خوری است دیگر، اگر رسوخی باشد بوی گندش را می‌شنود آتشش را می‌بیند اگر استدلالی باشد بوی گندش را نمی‌شنود اما خب عقل به او می‌گوید بابا مرده می‌خوری دیگر، دیگر برو تا برسد به آن جا ناگهان برای خاطر ریاست برای خاطر پول بی دین می‌شود خیال هم نکنید آسان است، نقل می‌کنند از آن آیت الله العظمی آقای حاج آقا حسین قمی، حاج آقا حسین قمی خیلی بالا بوده هم از نظر علمی هم از نظر تقوی هم از نظر این که رک حرف می‌زد حساسی در مقابل رضا شاه حساسی

ایستادگی می‌کرد، تبعیدش کردند. این روی منبر برای طلبه‌ها می‌گویند که می‌گفت من ۱۰۰۰ تومان عادلیم ۱۰ تومان عادلیم، ۱۰۰۰ تومان آن وقت‌ها ۱۰۰ میلیون حالا، می‌گفت یقین دارم اگر صد میلیون به من بدهند بگویند دین بده یقین دارم نمی‌دهم اما اگر ۲۰۰ میلیون به من بدهند بگویند دینت را بده نمی‌دانم می‌دهم یا نمی‌دهم؟ این‌ها همه آقا این حرف‌ها را می‌زند نه می‌خواهد تنقیص خودش را بکند نه می‌خواهد تعریف خودش را بکند می‌خواهد ما طلبه‌ها را بیدار کند که یک دفعه العیاذ بالله ریاستی پولی و احساساتی این‌ها نتواند ضربه به دینمان بزند و بدانید که معمولاً توی امتحان‌ها همین که امام حسین (ع) می‌فرماید (فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون)، اگر امتحان بیاید جلو دیگر توی امتحان مردم رفوزه هستند و این تجربه هم به ما همین را می‌گوید شما هیچ فکر کرده‌اید ۱۲۰ هزار نامه به امام حسین (ع) بنویسند آقا بیا، آن نامه‌ها هم یک خورجین شده بود بعضی نامه شخصی بود از رؤسا از مشهورها بعضی هم شخصی نبود طوماری بود یک طائفه، یک خورجین آقا بیا، ما مهیا صد درصد مهیا، آقا امام حسین (ع) حضرت مسلم را فرستادند برو ببین این‌ها چه می‌گویند؟ حضرت مسلم هم آمد یک بحران ۱۸ هزار نفر گفت که جونی هستیم با تو هر چه بگویی چشم راستی یک لشکر آن هم ۱۸ هزار نفر خوب اطراف دارالاماره را گرفتند به قول آن آقا اگر همه آن‌ها یک خشت از دارالاماره برده بودند قضیه تمام می‌شد هر کدامشان یک خشت، اما ناگهان احساسات، ترس، ریاست، رفتند که رفتند همین ۱۲۰ هزار نامه همین‌ها بودند دیگر، رفتند به اندازه‌ای رفتند که خودتان منبرهایش را گفته‌اید، فکرتش را نکرده‌اید به اندازه‌ای رفتند که حضرت مسلم نماز عشایش را که خواند آمد بیرون، آن مرید نمره اول که همیشه می‌دوید دنبال اسب و دهنه اسب را می‌گرفت دهنه اسب را بسته بود به حلقه در مسجد و رفته بود، چه جور می‌شود درستش کرد؟ اگر آن استدلال مخصوصاً بالاتر از استدلال آن پایش چوبین است اگر آن دین رسوخی دین قلبی نباشد دیگر همه می‌روند همان که امام حسین (ع) می‌فرمایند چقدر عالی می‌فرمایند که (الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتم)

یحوطونه ما درت معایشهم) تا امتحان جلو نیامده متدین هستند اما (فاذا محصوا بالبلای قل الدیانون) در قضیه حضرت مسلم قل الدیانون هم نشد همه رفتند رفتند فقط آن پیرزن حضرت مسلم را راه داد نتوانست هم کاری بکند، چه جور می شود؟ خود امام حسین (ع) حالا آمده، امام حسین (ع) که بچه بازی نیست، جاذبه دار امام حسین (ع)، جاذبه امام حسین (ع) خیلی بالاست از هر کهر بانی از هر آهن ربائی جاذبه امام حسین (ع) خیلی بالاست آقا امام حسین (ع) خیلی برای این کار کردند جذب بکنند خب نشد هر چه کردند نشد، نشد دیگر در آن آخر کار که هیچ کس نبود آمدند یک روضه خواندند مثل ما، این جاذبه چه جور نمی گیرد؟ تصرف ولایی هم کردند تصرف ولایی کردند برای این که همه خفه شوند همه ساکت بشوند زنگ ها از کار بیفتند، نشد تصرف ولایی را برداشتند دید نه، همان است که بوده، دو دفعه تصرف ولایی کردند نصیحت کردند ای مردم اشتباه می کنید ای مردم طول نمی کشد می فهمید چه غلطی کردید چه اشتباه بزرگ، هی گفتند، تصرف ولایی را برداشتند ببینند خبری است؟ دیدند همان که بودند هستند همان جسارت ها حتی به امام حسین (ع)، خیلی از آن ها مخصوصاً شمر خیلی جسارت به امام حسین (ع) کرد همان وقت آقا امام حسین (ع) قرآن را باز کرده بودند روی سر مبارک گذاشته بودند، بزمی هم بود جنگی نبود با عمامه آمده بودند با شتر آمده بودند قرآن هم روی سر مبارکشان، نشد، در آخر کار دیگر باز تصرف ولایی تمام شد، دفعه سوم روضه خواندند ای مردم من تقصیر دارم زن و بچه ام چه؟ چرا آب به این ها نمی دهید؟ صدای العطش العطش این ها بلند است، نشد، نشد، نه نشد مالک بن یسر جلو آمد شمر هم نزدیک بود جسارت کرد مالک بن یسر جلو آمد اول جسارت کرد بعد هم سنگی به پیشانی آقا، پیشانی شکسته شد مثل این که غم های عالم به دل امام حسین (ع) آمده، چرا این جور؟ اما چند روز قبلش گفته (والدین لعق علی السننهم) بعد آمدند پیش حضرت زینب که زینب عیال نباید خودت بیا، دستمال بیاور پیشانی ام را ببند زینب مظلومه سؤال کرد چه جور شد؟ گفت ملئت بطونهم من الحرام، نمی شود، جاذبه، نمی شود (استحوذ علیهم الشیطان

فانسیهم ذکر الله) این فانسیهم ذکر الله خب معنایش همین است که می دانند من کی هستم می دانستند امام حسین (ع) کیست می دانند چه خبرهاست اما وقتی استحوذ علیهم الشیطان دیگر فایده ای ندارد چرا؟ آن دین رسوخی نیست آن باور نیست والا اگر آن باور باشد دیگر یک ریاست مختصر که راستی مختصر است هر چه باشد دیگر نمی تواند کار بکند نیروی کنترل کننده صد در صد برای انسان، تالی تلو عصمت می شود، اصلاً استاد بزرگوار ما حضرت امام مدعی بودند که شاید مرحوم شیخ انصاری هم در کتاب عدالت همین را بگویند که اصلاً مرتبه عالی تقوی عصمت است یعنی به عبارت دیگر مرتبه بالای باور این عصمت است به قول حضرت امام می گفتند که خب حالا به امیرالمؤمنین سلام الله علیه دنیا را بدهند بگویند یک گناه بکن نمی کند چرا؟ چون باور دارد باور به چه؟ همه جا محضر خداست این در محضر خداست ادب حضور باید مراعات بشود می رسد به این جا که (والله لو اعطیت الاقالیم السبعه و ما تحت افلاکها علی ان اعصی فی نمله اسلبها جلب شعیره ما فعلت به) خدا قسم جهان هستی را به من بدهند بگویند ظلم کن به یک مورچه، پوست جو را بی جا از دهان این مورچه بگیر، نمی کنم این را می گویند ایمان رسوخی، همین که حضرت امام فرمودند خیلی خوب است بالای این باور آن مرتبه چهاردهم تقوی همان همین عصمت است که راستی والله لو اعطیت الاقالیم السبعه عالم هستی را به او بدهند یک گناه بکند مسلم نمی کند و تجربه ثابت کرده نه حالا قضیه امام حسین (ع) نه، حضرت موسی خب خیلی کارکرد انصافاً خیلی کارکرد برای این بنی اسرائیل از ذلت نجاتشان داد آن هم معجزه ها مثل این که خب می دانید دیگر عصا را می انداخت اژدها می شد این ها را دیده بودند، حضرت موسی رفتند تورات برایشان بیاورند وقتی برگشتند گوساله پرست شده بودند چرا؟ والدین لعق علی السنتهم، بیا دیگر تاریخ را وقتی نگاه می کنیم این فسیروا فی الارض که ۱۱ جا در قرآن امر به تاریخ دارا امر به خواندن تاریخ دارد (فسیروا فی الارض) یعنی تاریخ بخوان البته با لم تاریخ با علت تاریخ با تاریخ سیاسی، تاریخ بخوان بین که چه خبرهاست از این تاریخ پند

بگیر، این روایت امام حسین (ع) این جمله درد و دل امام حسین (ع) به ما رسیده خیلی جمله بالاست که ما باید بدانیم اگر آن ایمان رسوخی ایمان قلبی باور باشد رستگاریم و الا نمی شود هم که امتحان جلو بیاید، نه، (احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لایفتنون) (و لقد فتننا)، دیگر امتحان هر کسی جوری است امتحان هر کسی رنگی است.

اگر ایمان لقلقه ای باشد رفوزه هستیم.

اگر نه ایمان استدلالی باشد خب کنترل می کند اما کار بردش کم است اگر ایمان قلبی باشد می تواند نیروی کنترل کننده، خدایا به حق امام حسین (ع) قسمت می دهیم در امتحان ها آقا امام حسین (ع) را به فریاد همه ما برسان.

چهل حدیث عزاداری

حجت الاسلام والمسلمین جواد محدثی

آتش عشق حسینی

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ (ع) حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: برای شهادت حسین (ع)، حرارت و گرمایی در دل‌های مؤمنان است که هرگز سرد و خاموش نمی‌شود.
(جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۶)

عاشورا، روز غم

قال الرضا (ع): مَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَا يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَجِهِ وَ سُورِهِ.

امام رضا (ع) فرمود: هرکس که عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه‌اش باشد، خداوند روز قیامت را برای او روز شادی و سرور قرار می‌دهد.
(بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴)

محرم، ماه سوگواری

قال الرضا(ع): انَّ اَبِي اِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكًا وَكَانَتْ الْكَاثِبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمُضِيَ مِنْهُ عَشْرَةُ أَيَّامٍ، فَإِذَا كَانَ الْيَوْمَ الْعَاشِرَ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ...

امام رضا(ع) فرمود: هرگاه ماه محرم فرا می‌رسید، پدرم (موسی بن جعفر(ع)) دیگر خندان دیده نمی‌شد و غم و افسردگی بر او غلبه می‌یافت تا آن‌که ده روز از محرم می‌گذشت، روز دهم محرم که می‌شد، آن روز، روز مصیبت و اندوه و گریه پدرم بود. (امالی صدوق، ص ۱۱۱)

دیده‌های خندان

قال رسول الله(ص): يَا فَاطِمَةُ! كُلِّي عَيْنِي بَاكِيَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَعْيُنُ بَكَتْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهَا ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِبَعِيمِ الْجَنَّةِ.

پیامبر اکرم(ص) فرمود: فاطمه جان! روز قیامت هر چشمی گریان است؛ مگر چشمی که در مصیبت و عزای حسین گریسته باشد، که آن چشم در قیامت خندان است و به نعمتهای بهشتی مزده داده می‌شود.

(بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳)

سالگرد سوگ حسین(ع)

عَنِ الصَّادِقِ(ع): نِيحَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ سَنَةً فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَثَلَاثَ سِنِينَ مِنَ الْيَوْمِ الَّذِي أُصِيبَ فِيهِ.

حضرت صادق(ع) فرمود: یک سال تمام، هر شب و روز بر حسین بن علی(ع) نوحه خوانی شد و سه سال، در روز شهادتش سوگواری برپا گشت.

(بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۰۲)

بودجه عزاداری

قال الصادق(ع): قَالَ لِي أَبِي: يَا جَعْفَرُ! أَوْقِفْ لِي مِنْ مَالِي كَذَا وَكَذَا التَّوَادِبِ تَنْدُبُنِي عَشْرَ سِنِينَ بِمَنِي أَيَّامٍ مِنِّي.

امام صادق(ع) می‌فرماید: پدرم امام باقر(ع) به من فرمود: ای جعفر! از

مال خودم فلان مقدار وقف نوحه خوانان کن که به مدت ده سال در (منا) درایام حج، بر من نوحه خوانی و سوگواری کنند. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۰

نوحه خوانی سنتی

عَنْ أَبِي هَارُونَ الْمَكْفُوفِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَالَ لِي: أَنْشِدْنِي، فَأَنْشِدْتُهُ فَقَالَ: لَا، كَمَا تُنْشِدُونَ وَكَمَا تَرْثِيهِ عِنْدَ قَبْرِهِ...
ابوهارون مکفوف می گوید: خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم. امام به من فرمود: (برایم شعر بخوان). پس برایش اشعاری خواندم. فرمود: اینطور نه، همان طور که (برای خودتان) شعر خوانی می کنید و همانگونه که نزد قبر حضرت سیدالشهدا مرثیه می خوانی. (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷)

پاداش شعرگفتن برای حسین (ع)

قال الصادق (ع): مَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى وَ أَبْكَى بِهِ إِلَّا أُوجِبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَ عَفَرَ لَهُ.
امام صادق (ع) به جعفر بن عفان فرمود: هیچ کس نیست که درباره حسین (ع) شعری بسراید و بگیرد و با آن بگریاند مگر آن که خداوند، بهشت را بر او واجب می کند و او را می آمرزد. (رجال شیخ طوسی، ص ۲۸۹)

سرودن برای اهل بیت علیهم السلام

قال الصادق (ع): مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتَ شِعْرِنَا بِنِي اللَّهِ لَهُ بَيْتَانَا فِي الْجَنَّةِ.
امام صادق (ع) فرمود: هر کس در راه ما و برای ما یک بیت شعر بسراید، خداوند برای او خانه ای در بهشت، بنا می کند.
(وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۷)

اصحاب مدح و مرثیه

قال الصادق (ع): أَحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفِدُّ الْإِنْسَانَ وَ يَمْدَحُنَا وَ يَرِثُنَا لَنَا.
امام صادق (ع) فرمود: خدا را سپاس که در میان مردم، کسانی را قرار داد

که به سوی ما می آیند و بر ما وارد می شوند و ما را مدح و مرثیه می گویند.
(وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۹)

شعر خوانی در ایام عزا

قال الرضا(ع): يا دُعْبِلُ! أَحَبُّ أَنْ تُنْشِدَنِي شِعْرًا فَإِنَّ هَذِهِ الْإَيَّامُ أَيَّامُ حُزْنٍ
كَانَتْ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.
امام رضا(ع) به دعبیل (شاعر اهل بیت) فرمود: ای دعبیل! دوست دارم
که برایم شعری بسازی و بخوانی، چرا که این روزها (ایام عاشورا) روزانده و
غمی است که بر ما خاندان رفته است.
(جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۶۷)

مرثیه، نصرت اهل بیت علیهم السلام

عَنْ الرضا(ع): يا دُعْبِلُ! إِزِثْ الحُسَيْنَ(ع) فَأَنْتَ ناصِرُنَا وَ مَدِحُنَا ما دُمْتَ
حَيًّا فَلَا تُقْصِرْ عَنْ نَصْرِنَا ما اسْتَطَعْتَ.
امام رضا(ع) فرمود: ای دعبیل! برای حسین بن علی(ع) مرثیه بگو، تو تا
زنده ای، یاور و ستایشگر مایی، پی تا می توانی، از یاری ما کوتاهی مکن.
(جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۶۷)
قال علی(ع): إِنَّ الله... إختارَ لَنَا شِيعَةً يَنْصُرُونَنَا وَ يَفْرَحُونَ بِفِرْجِنَا وَ
يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا.
علی(ع) فرمود: خداوند برای ما، شیعیان و پیروانی برگزیده است که ما
را یاری می کنند، با خوشحالی ما خوشحال می شوند و درانده و غم ما،
محزون می گردند. (غررالحکم، ج ۱، ص ۲۳۵)

گشته اشک

قال الحسين(ع): أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَدُكُرُنِي مَوْءِنٌ إِلَّا بَيْكِي.
حسین بن علی(ع) فرمود: من گشته اشکم. هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند
مگر آنکه (بخاطر مصیبت هایم) گریه می کند.
(بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۹)

یک قطره اشک

قَالَ الْحُسَيْنُ (ع): مَنْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فِينَا قَطْرَةً بَوَّأَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْجَنَّةَ.
حسین بن علی (ع) فرمود: چشمان هر کس که در مصیبت های ما
قطره ای اشک بریزد، خداوند او را در بهشت جای می دهد.
(احقاق الحق، ج ۵، ص ۵۲۳)

بهشت، پاداش عزاداری

قال علی بن الحسين السَّجَّاد (ع): أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ
الْحُسَيْنِ وَمَنْ مَعَهُ حَتَّى يَسِيلَ عَلَى خَدَّيْهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ عُزْرًا.
امام سجَّاد (ع) فرمود: هر مؤمنی که چشمانش برای کشته شدن حسین
بن علی (ع) و همراهانش اشکبار شود و اشک بر صورتش جاری گردد، خداوند
او را در غرفه های بهشتی جای می دهد. (ینابیع الموده، ص ۴۲۹)

به یاد فرزندان فاطمه علیها السلام

قال السَّجَّادُ (ع): إِنِّي لَمْ أَذْكُرْ مَضْرَعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا حَتَفْتَنِي لِذَلِكَ عَبْرَةً.
امام سجَّاد (ع) فرمود: من هرگز شهادت فرزندان فاطمه علیها السلام را به
یاد نیاوردم، مگر آنکه بخاطر آن، چشمانم اشکبار گشت.
(بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۹)

اشک علی (ع) در سوگ شهدای کربلا

قال الباقر (ع): بَلَا فِي إِثْنَيْنِ مِنْ أَصْحَابِهِ قَالَ: فَلَمَّا مَرَّ بِهَا تَرَفَّقَتْ عَيْنَاهُ
لِلْبُكَاءِ ثُمَّ قَالَ: هَذَا مَنَاخُ رِكَابِهِمْ وَ هَذَا مُلْقَى رِحَالِهِمْ وَ هِيَهْنَا نُهْرَاقُ دِمَاؤَهُمْ،
طوبى لكَ مِنْ تُزْبَةِ عَلَيْنِكَ نُهْرَاقُ دِمَاءِ الْاِحْبَةِ.
امام باقر (ع) فرمود: امیرالمؤمنین (ع) با دو تن از یارانش از کربلا گذر
کردند، حضرت، هنگام عبور از آنجا، چشمهایش اشک آلود شد، سپس
فرمود: اینجا مرکبهایشان بر زمین می خوابد، اینجا محل بارافکنندگشان
است و اینجا خونهایشان ریخته می شود، خوشا به حال توای خاکی که
خون دوستان بر روی تو ریخته می شود! (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۸)

سوگوارى در خانه‌ها

قال الباقر(ع): كَيْهَ وَ يَاءَ مُرْمَنْ فِى دَارِهِ بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِ وَ يُقِيمُ فِى دَارِهِ مُصِيبَتَهُ بِإِظْهَارِ الْجَزَعِ عَلَيْهِ وَ يَتَلَقَّوْنَ بِالْبُكَاءِ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فِى الْبُيُوتِ وَ لِيُعَزَّ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِمُصَابِ الْحُسَيْنِ(ع).

امام باقر(ع) نسبت به کسانی که در روز عاشورا نمی‌توانند به زیارت آن حضرت بروند، اینگونه دستور عزاداری دادند و فرمودند: (ع) ندبه و عزاداری و گریه کند و به اهل خانه خود دستور دهد که بر او بگریند و در خانه‌اش با اظهار گریه و ناله بر حسین(ع)، مراسم عزاداری برپا کند و یکدیگر را با گریه و تعزیت و تسلیت گویی در سوگ حسین(ع) در خانه‌هایشان ملاقات کنند. (کامل الزیارات، ص ۱۷۵)

اشک، حجاب دوزخ

قال الباقر(ع): مَا مِنْ رَجُلٍ ذَكَرَنَا أَوْ ذَكَرْنَا عِنْدَهُ يَخْرُجُ مِنْ عَيْنَيْهِ مَاءٌ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الْبَعُوضَةِ إِلَّا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ جَعَلَ ذَلِكَ الدَّمَاعَ حِجَاباً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّارِ.

امام باقر(ع) پس از شنیدن سروده‌های (کمیت) درباره اهل بیت، گریست و سپس فرمود: هیچ کس نیست که ما را یاد کند، یا نزد او از ما یاد شود و از چشمانش هر چند به اندازه بال پشه‌ای اشک آید، مگر آنکه خداوند برایش در بهشت، خانه‌ای بنا کند و آن اشک را حجاب میان او و آتش دوزخ قرار دهد. (الغدیر، ج ۲، ص ۲۰۲)

مجالس حسینی

قال الصادق(ع) لِلْفَضِيلِ: تَجْلِسُونَ وَ تُحَدِّثُونَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، قَالَ: إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحْبَبُهَا فَأَهْ حُبُّوا أَمْرَنَا، فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَى أَمْرَنَا.

امام صادق(ع) از (فضیل) پرسید: آیا (دور هم) می‌نشینید و حدیث و سخن می‌گویید؟ گفت: آری فرمود: اینگونه مجالس را دوست دارم، پس امر (امامت) ما را زنده بدارید. خدای رحمت کند کسی را که امر و راه ما را احیا کند. (وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۲)

بیست سال گریه

قَالَ الصَّادِقُ (ع): بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) عِشْرِينَ سَنَةً وَ مَا وُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَعَامٌ إِلَّا بَكَى .

امام صادق (ع) فرمود: امام زین العابدین (ع) بیست ساله (به یاد عاشورا) گریست و هرگز طعامی پیش روی او نمی گذاشتند مگر اینکه گریه می کرد.
(بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸)

چشم های اشکبار

قَالَ الصَّادِقُ (ع): مَنْ دُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ حَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَلَى النَّارِ .
امام صادق (ع) فرمود: نزد هر کس که از ما (و مظلومیت ما) یاد شود و چشمانش پر از اشک گردد، خداوند چهره اش را بر آتش دوزخ حرام می کند.
(بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵)

احیاء خط اهل بیت علیهم السلام

قال الصادق (ع): تَرَاوَرُوا وَ تَلَاقُوا وَ تَذَاكُرُوا وَ أَحْيُوا أَمْرَنَا .
امام صادق (ع) فرمود: به زیارت و دیدار یکدیگر بروید، با هم به سخن و مذاکره بنشینید و امر ما را (کنایه از حکومت و رهبری) زنده کنید.
(بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۲)

اشک های ارزشمند

قال الصادق (ع): ... رَجِمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ، أَمَا إِنَّكَ مِنَ الَّذِينَ يُعَدُّونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا وَالَّذِينَ يَفْرَحُونَ لَفَرْحِنَا وَيَحْزَنُونَ لِحَزْنِنَا، أَمَا إِنَّكَ سَتَرَى عِنْدَ مَوْتِكَ حُضُورَ آبَائِي لَكَ ...

امام صادق (ع)، به (مسمع) که از سوگواران و گریه کنندگان بر عزای حسینی بود، فرمود: خدای، اشک تو را مورد رحمت قرار دهد. آگاه باش، تو از آنانی که از دلسوختگان ما به شمار می آیند، و از آنانی که با شادی ما شاد می شوند و بانوده ما غمگین می گردند. آگاه باش! تو هنگام مرگ، شاهد حضور پدرانم بر بالین خویش خواهی بود. (وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۷)

ادب سوگواری

قَالَ الصَّادِقُ (ع): لَمَّا مَاتَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) حَمَلَتْ عَيْنُ رَسُولِ اللَّهِ بِالذُّمُوعِ تُمُقَالَ التَّبِيُّ (ص): تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَ يَحْزَنُ الْقَلْبُ وَ لَا تَقُولُ مَا يُشْخِطُ الرَّبَّ وَ إِنَّا بِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ.

امام صادق (ع) فرمود: چون ابراهیم - پسر رسول خدا - از دنیا رفت، چشم پیامبر پر از اشک شد. سپس پیامبر فرمود: چشم، اشکبار می شود و دل غمگین می گردد، ولی چیزی نمی گوییم که خدا را به خشم آورد، و ما در سوگ تو - ای ابراهیم - اندوه ناکیم. (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۷)

دل های سوخته

قَالَ الصَّادِقُ (ع): اَللّٰهُمَّ... وَ اِزْحَمْ تِلْكَ الْاَعْيُنَ الَّتِي جَرَتْ دُمُوعُهَا رَحْمَةً لَنَا وَ اِزْحَمْ تِلْكَ الْقُلُوبَ الَّتِي جَزَعَتْ وَ اخْتَرَقَتْ لَنَا وَ اِزْحَمِ الصَّرْحَةَ الَّتِي كَانَتْ لَنَا. امام صادق (ع) بر سجاده خود نشسته و بر زائران و سوگواران اهل بیت، چنین دعا می کرد و می فرمود: خدایا... آن دیدگان را که اشک هایش در راه ترحم و عاطفه بر ما جاری شده و دل‌هایی را که بخاطر ما نالان گشته و سوخته و آن فریادهای ناله‌هایی را که در راه ما بوده است، مورد رحمت قرار بده. (بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۸)

کوثر و اشک

قَالَ الصَّادِقُ (ع): مَا مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ لَنَا الْاِنْعَمَاتِ بِالنَّظَرِ اِلَى الْكُوْثَرِ وَ سَقِيَتْ مِنْهُ. امام صادق (ع) فرمود: هیچ چشمی نیست که برای ما بگرید، مگر اینکه برخوردار از نعمت نگاه به (کوثر) می شود و از آن سیرابش می کنند. (جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۴)

گریه بر مظلومیت شیعه

قَالَ الصَّادِقُ (ع): مَنْ دَمَعَتْ عَيْنُهُ فِينَا دَمْعَةً لِدَمِّ سِفْكَ لَنَا اَوْ حَقٍّ لَنَا نُفْسَانًا اَوْ عَرَضٍ اَنْتَهَكَ لَنَا اَوْ لِحَدِيٍّ مِنْ شِيْعَتِنَا بَوَاءَهُ اللهُ تَعَالَى بِهَا فِي الْحِجَّةِ حَقْبًا. امام صادق (ع) فرمود: هر کس که چشمش در راه ما گریان شود، بخاطر

خونی که از ما ریخته شده است، یا حقی که از ما گرفته‌اند، یا آبرویی که از ما یا یکی از شیعیان ما برده و هتک حرمت کرده‌اند، خدای متعال به همین سبب، او را در بهشت جاودان، برای ابد جای می‌دهد.
(امالی شیخ مفید، ص ۱۷۵)

ثواب بی حساب

قَالَ الصَّادِقُ (ع): لِكُلِّ شَيْءٍ ثَوَابٌ إِلَّا الدَّمْعَةَ فِينَا.
امام صادق (ع) فرمود: هر چیزی پاداش و مزدی دارد، مگر اشکی که برای ما ریخته شود (که چیزی با آن برابری نمی‌کند و مزد بی اندازه دارد).
(جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۴۸)

گریه آسمان

عَنِ الصَّادِقِ (ع): يَا زُرَّارَةُ! إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.
امام صادق (ع) فرمود: ای زراره! آسمان چهل روز، در سوگ حسین بن علی (ع) گریه کرد. (جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۲)

گریه و اندوه مطلوب

قَالَ الصَّادِقُ (ع): كُلُّ الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ سِوَى الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ (ع)
امام صادق (ع) فرمود: هر نالیدن و گریه‌ای مکروه است، مگر ناله و گریه بر حسین (ع). (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۱۳)

پیامبر (ص) و گریه بر شهید

قَالَ الصَّادِقُ (ع): إِنَّ النَّبِيَّ لَمَّا جَاءَتْهُ وَفَاةُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ كَانَ إِذَا دَخَلَ بَيْتَهُ كَثُرَ بُكَاءُهُ عَلَيْهِمَا جِدًّا وَ يَقُولُ: كَانَا يُحَدِّثَانِي وَ يُؤَيِّنَانِي فَذَهَبَا جَمِيعًا.
امام صادق (ع) فرمود: وقتی خبر شهادت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه به پیامبر خدا رسید، از آن پس هرگاه وارد خانه می‌شد، بر آن دو

شہید بشدت می‌گریست و می‌فرمود: آن دو شهید، با من هم سخن و همدم و انیس بودند، و هر دو رفتند! (من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۷)

نفس‌های تسییح

قَالَ الصَّادِقُ (ع): نَفْسُ الْمَهْمُومِ لَظَلَمْنَا تَسْبِيحًا وَ هَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ وَ كِثْمَانٌ سِرْنَا جِهَادًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ بِالذَّهَبِ.

امام صادق (ع) فرمود: نفس کسی که بخاطر مظلومیت ماندو هگیں شود، تسییح است و اندوهش برای ما، عبادت است و پوشاندن راز ما جهاد در راه خداست. سپس امام صادق (ع) افزود: این حدیث را باید با طلا نوشت! (امالی شیخ مفید، ص ۳۳۸)

فرشتگان سوگوار

قَالَ الصَّادِقُ (ع): أَرْبَعَةُ أَلْفٍ مَلَكٍ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (ع) شُعْتُ غُبْرَيْبُكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

امام صادق (ع) فرمود: چهار هزار فرشته نزد قبر سیدالشهدا (ع) زولیده و غبارآلود، تا روز قیامت بر آن حضرت می‌گریند. (کامل الزیارات، ص ۱۱۹)

گریه بر حسین (ع)

قَالَ الرِّضَا (ع): يَا ابْنَ سَبِيْبٍ! إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَأَبْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبِشُ.

امام رضا (ع) به (رَبَّانِ بْنِ سَبِيْبٍ) فرمود: ای پسر سبیب! اگر بر چیزی گریه می‌کنی، بر حسین بن علی بن ابی طالب (ع) گریه کن، چراکه او را مانند گوسفند سر بریدند. (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶)

مجالسی به یاد ائمه علیهم السلام

قَالَ الرِّضَا (ع): مَنْ جَلَسَ مَجْلِساً يُخَيِّ فِيهِ أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ.

امام رضا (ع) فرمود: هر کس در مجلسی بنشیند که در آن، امر (و خط و مرام ما) احیا می‌شود، دلش در روزی که دلها می‌میرند، نمی‌میرد.
بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸

آثار گریستن بر حسین (ع)

قال الرضا (ع): فعلى مثل الحسين فليبتك الباكون فإن البكاء عليه يحط الذنوب العظام.

امام رضا (ع) فرمود: گریه کنندگان باید بر کسی همچون حسین (ع) گریه کنند، چرا که گریستن برای او، گناهان بزرگ را فرو می‌ریزد.
بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴

اشگ و آمرزش گناه

قال الرضا (ع): يا بن شبيب! إن بكيت على الحسين (ع) حتى تصير دموعك على خديك غفر الله لك كل ذنب أذنبته صغيرا كان أو كبيرا قليلا كان أو كثيرا.

امام رضا (ع) فرمود: ای پسر شیبیب! اگر بر حسین (ع) آن قدر گریه کنی که اشکهایت بر چهره ات جاری شود، خداوند همه گناهانت را که مرتکب شده‌ای می‌آمرزد؛ کوچک باشد یا بزرگ، کم باشد یا زیاد.
امالی صدوق، ص ۱۱۲

همدلی با عترت

قال الرضا (ع): إن سرك أن تكون معنا في الدرجات العلى من الجنان فأحرز لحرزنا وأفرح لفرحنا.

امام رضا (ع) به ربان بن شیبیب فرمود: اگر تو را خوشحال می‌کند که در درجات والای بهشت با ما باشی، پس در اندوه ما غمگین باش و در شادی ما خوشحال باش. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۴۹

سورة الحن



منزلت امام حسین (ع)

حجت الاسلام و المسلمین انصاریان

خون این بزرگوار امام حسین (ع)، خونی ویژه است. امام زمان (عج) از این خون تعبیر به خون زنده کرده و می فرمایند: به این خون زنده من سلام می کنم.

نامه امام زمان (عج) به قاسم بن علاء همدانی

وجود مبارک امام زمان (عج)، در نامه ای به قاسم بن علاء همدانی که اهل یمن بود و وکیل وجود مبارک امام عسگری (ع) در امور دین و دنیای مردم، می نویسد: قاسم بن علاء! پنجشنبه روز سوم شعبان روز، ولادت مولای ما، حضرت حسین بن علی (ع) است. [۱] اینکه امام زمان (عج) می فرماید: «مولای ما» و نمی فرماید: «مولای من»، آیا منظور از «مولای ما»، همه اهل بیت (علیهم السلام) از امام سجاد (ع) به بعد و همه شیعیان هستند؟ این قابل تحقیق است؛ چون امام جمع را در این نامه در نظر داشته است، عبارت: «مولای ما» به کار می برند تا خودشان را هم در این نامه جزو جمع به حساب آورند. آن وقت باید سراغ عنوان این جمعی رفت که وجود مبارک حضرت ابا عبدالله حسین (ع) مولای آن هاست. در برابر کلمه «مولا» در قرآن، روایات و فقه، کلمه «عبد» آمده است. در دعای کمیل، چند بار امیرمؤمنان خطاب به پروردگار دارد، «الهی»،

«سیدی» و «مولای». آنی که در برابر مولا است، عبد می‌باشد. البته، مقام عبودیت در برابر مولویت حق، مسأله ویژه‌ای است. در آنجا، «مولا»، خالق عبد، رازق عبد، و رب عبد است. دنیا و آخرت عبد، در اختیار مولای آن عبد است، ولی مسأله مولا و عبد در غیر خدا، معنایش این است که سرمایه‌داری آمده و افرادی را با هزینه کردن و سرمایه دادن، خریده است و آن‌ها در خدمت او هستند؛ آن‌ها برای او کار کرده و زحمت می‌کشند، و مولا هم در مقابل زحماتشان، به آنان نظر، توجّه و لطف دارد و زمانی هم می‌رسد که مولا برای خدا رو به عبدش کرده و می‌گوید: «أَنْتَ حُرٌّ لَوْجِهِ اللَّهِ». «من به خاطر خدا، تو را از آن زحمت، از آن رنج، از آن مرارتی که برای من می‌کشی، آزاد کردم و اکنون تو آزادی، پس راحت باش!

آیا وجود مبارک امام عصر (عج) می‌خواهد بگوید: حسین بن علی (ع) بعد از اینکه به دنیا آمده، با آن هزینه‌ای که کرده، همه ما را از دست کفر، ظلم، بدبختی، تیرگی و تاریکی خریده است و ما عبد او شدیم، و باید منتظر بمانیم تا خدمات ما مورد قبول او قرار بگیرد و در روز قیامت ایشان به پروردگار بگوید من می‌خواهم هرکس در مدار عبد بودن مولویت من قرار گرفته، آزاد کنم تا مصایب قیامت، مشکلات قیامت، دوزخ قیامت، متوجّه او نشود؛ چون پروردگار عالم هم بنا دارد خواسته ابا عبد الله (ع) را مطلقاً رد نکند.

مردود نشدن دعای امام حسین (ع) به صورت مطلق

البته، خداوند متعال این وعده مردود نشدن دعا به صورت مطلق را به هیچ پیغمبر و امامی ضمانت نداد. در متن قرآن، در سوره مبارکه توبه است. البته، داستانی اتفاق افتاد که این آیه شریفه نازل شد. داستان هم این طور که شیعه و سنی نوشته‌اند: این بود که جوانی که به عنوان شأن نزول این آیه است و جوانی پاک، مؤمن و متدین بود که در جنگ احد هم شهید شد و شهادتش هم مربوط به صبح عروسی اش بود، آمد خدمت رسول خدا (ص)، و به پیغمبر عظیم الشأن اسلام که به خاطر ایمان این جوان و ارزشش، خیلی به این جوان علاقه داشت، عرض کرد: پدرم از دنیا رفته و من هم می‌دانم که شما نظری به این پدر من نداشتید؛ چون پدرم

باطن خبیث، آلوده و زشتی داشت. شما اگر بر جنازه او حاضر نشوید و نماز نخوانید، من می ترسم خانواده ما انگشت نما شوند، و این مسأله هم برای من سنگین و سخت است.

حضرت فرمود: بروید جنازه اش را بیاورید تا من بر او نماز بخوانم. آن جنازه را تشییع کردند و به کنار مسجد آوردند. رسول خدا(ص) بیرون آمد و بر آن نماز خواند. دیگر ما نمازی بالاتراز نماز رسول خدا(ص) که نداریم؟ کمیت نماز ما با رسول خدا(ص) یکی است. ما در نماز میت پنج تکبیر می گوییم، و رسول خدا(ص) هم پنج تکبیر می گفت؛ همان طور که رسول خدا(ص) صبح دو رکعت نماز می خواند، ما هم این نماز را دو رکعت می خوانیم و هر چیزی که رسول خدا(ص) در این دو رکعت نماز صبح می خواند، ما هم می خوانیم؛ کمیت نمازهای ما با نمازهای رسول خدا(ص) مساوی است. دیگر ما نمازی بالاتراز نماز رسول خدا(ص) که نداریم؟ فرق بین نمازهای ما و پیغمبر عظیم الشان اسلام(ص)، در کیفیت است؛ یعنی دو رکعت نماز صبح او را پروردگار عالم در یک کفه بگذارد، و کل نمازهای جن و انس را در یک کفه دیگر بگذارد، کفه نمازایشان سنگین تر خواهد بود، به خاطر باطن نمازش که برای ما هم روشن نیست. بعد از تکبیر چهارم، ضرورتاً و به صورت واجب، نمازگزار میت باید بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمَيِّتِ» این دعا درحالی که دعاکننده هم پیغمبر(ص) است و در نتیجه، کیفیت دعا هم بی نظیر می باشد، به محض اینکه پیغمبر(ص) تکبیر پنجم را گفت و نماز تمام شد، جبرئیل با این آیه نازل شد: «اشْتَعَفُزْ لَهُمْ أَوْ لَأَنْتَ تَعْفُزُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَعْفُزْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» [۲] حبیب من! چه تو به جانب من دست به دعا برداری و از من بخواهی این جور مرده ها را بیامرزم، و چه چنین درخواستی را از من نکنی، خواستنت یا نخواستنت برای من مساوی است، من تا به ابد چنین افرادی را نمی آمرزم؛ یعنی این دعای تو در مورد چنین افرادی مردود است. [۳]

اما نسبت به حضرت سیدالشهداء(ع)، اراده حق این است که هرگز دعای او را رد نکند.

این یک امتیاز و یک ویژگی حضرت سیدالشهداء(ع) است. البته، حضرت سیدالشهداء(ع) مورد دعا را می‌داند، اما اگر اتفاقاً در موردی که به نظر می‌آید قابل اجابت نیست و ایشان وارد دعا بشوند، اجابت قطعی می‌شود. آن وقت مقام روحی، محبت، عشق، نرمی و کرامتشان تا جایی است که مرحوم ملا آقای دربندی که از مراجع شیعه بود و در زمان حیاتش، سالی شش ماه در تهران به سر می‌برد و شش ماه هم در کربلا، در زمانی که در کربلا به سر می‌برد، بعد از نماز صبح تا اذان ظهر به حرم آمده و فقط گریه می‌کرد در حالی که هیچ کتاب دعایی را هم با خودش نمی‌برد. بعد از خواندن نماز ظهر و عصر ناهار می‌خورد و کمی استراحت، و بعد دوباره به حرم کنار ضریح می‌رفت و تا اذان مغرب گریه می‌کرد و این گریه بند هم نمی‌آمد. در این شش ماه هم فقط یک درخواست از ابا عبدالله(ع) داشت و شش ماه برای اجابتش گریه می‌کرد و درخواستش هم این بود: حسین جان! برای دل خوشی ما، به حق مادرت زهرا، از تو می‌خواهم در قیامت از شمر نگذری؛ چون آن چیزی که من درباره تو می‌دانم این است که تو در عفو نمودن چه کسی هستی. ترسم این است که همین که در قیامت وارد بشوی، بگویی، خدایا! از قاتل من بگذر.

امروز در باره این می‌گفتیم که مولا یعنی چی؟ و این که عبد یعنی چه؟ و این که روز آزادی عبد با اشاره مولا یعنی چه؟ این را باید از متخصصان خیلی متخصص پرسید. من سوادم در حد طلبگی معمولی است و بیش‌تر از آن را نمی‌دانم و اصلاً نمی‌فهمم.

ارزش خون امام حسین(ع)

مطلب دیگری که باید بگوییم، این است که رسول خدا(ص) می‌فرماید: هیچ کار نیکی در تمام عالم وجود، بالاتر از شهادت در راه خدا نیست، هیچ کار نیکی [۴]. در روایت دیگری که هم اهل سنت و هم شیعه آن را از رسول خدا(ص) نقل کرده‌اند: حضرت چنین فرمود: مُرْکَبِيْ که عالمان دین برای رساندن دین به مردم به کار می‌گیرند و با آن کتابی، تفسیری، فقهی می‌نویسند، قیمتش از خون شهدا بیش‌تر است. [۵] اما حالا باید دید

قیمت این مُرگب، بیش تر از خون کدام شهدا است؟ چون در عالم خونی ست که خون ویژه می باشد و میلیاردها قلم و دریاها مُرگب، نمی توانند با این خون ویژه نسبت برقرار کنند.

خون این بزرگوار امام حسین (ع)، خونی ویژه است. امام زمان (عج) از این خون تعبیر به خون زنده کرده و می فرمایند: به این خون زنده من سلام می کنم. [۶۱] ما تا حالا نشنیده بودیم. خون زنده خون پاک است تا وقتی که پنهان است. به محض اینکه از پنهانی درآمد، نجس می شود و نمازش با آن باطل است؛ طواف با آن باطل است؛ شاید حکمت آن این باشد که خون در پنهان، دارای گلبول های قرمز و سفید متحرک است. وقتی خون بیرون می آید، گلبول ها از حرکت می افتند و فوراً زمینه ظهور میکروب پیش آمده و آن خون نجس می شود.

اها امام زمان الله (عج) می گوید: سلام بر این خون های زنده، نه خون های آدم های زنده. خود خون را می گوید، خون زنده. سلام بر این خون های زنده؛ این خونی که در کربلا ریخته شده و صاحبش اعلم علمای اولین و آخرین بود.

یعنی اینجا نباید پای مُرگب و قلم فقها، مفسرین و حکمای الهی را به میان کشید. علم کل در کنار علم ابا عبدالله، جهل است. اینجا بحث علم عالمان و مرکب و دواتشان قابل طرح نیست. خود این خون، مُرگبی شد برای نوشتن همه حقایق تا به قیامت. خود این خون، کتابی است به پهنای آفرینش.

امروز که حضرت امام حسین (ع) به دنیا آمد، جبرئیل (ع) نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله! خدا می فرماید: این فرزندی که به تو دادم، خزانه علم من است، نه خزانه علم گذشتگان و آیندگان. یک وقت انسان به ده می رود تا استادی را انتخاب کند، و سپس سی سال پای درس آن استاد می نشیند و این گونه علم آن ها را به خودش منتقل می نماید. اینجا پروردگار می گوید: این مولود که همین الان به دنیا آمده، خزانه علم من است. منظور آن نیست که مولدی که در آینده متولد می شود خزانه علم من باشد بلکه مولدی که الان متولد شده خزانه علم من است.

بنابراین، آن حضرت، شهید عالم است؛ شهید با معرفت است؛ شهید بصیر است، و علم و دانایی او و خبیری و بصیرتش، از الله است، نه از معلمان بشری. در اینجا پرونده این روایت هم بسته شد و معلوم شد این که پیغمبر(ص) می‌گوید: مُرْکَبُ عِلْمَا از خون شهدا افضل است، منظور خون کدام شهید است.

بزرگی امام حسین (ع) در کلام پیامبر (ص)

مطلب دیگری که شایسته است بگویم، مطلبی است که خواندن پرونده آن و فهمش برای شما، نیاز به این دارد که انسان قاعده بسیار بسیار علمی و قابل بحث اتحاد عاقل، عقل و معقول را هضم کرده باشد. این بحث، بحثی است که بیش از سه هزار سال است مورد توجه حکمای الهی می‌باشد. نتیجه این بحث چنین است که: وجود انسان‌ها در حرکات عقلی که برای خدا دارند، با عاقل، با عقل و با معقول؛ یعنی آنچه از معرفت و معلومات که عقل آن را گرفته، متحد می‌شود.

این روایتی که می‌خواهم بخوانم، با این پرونده و با این قاعده قابل حل است که البته، توضیح این قاعده، از دست من بر نمی‌آید، بلکه آن مقداری را هم که بلد هستم و خوانده‌ام، اگر بخوام بیان کنم، تنها خودم و شما را فقط خسته می‌کنم.

این روایت را که از رسول گرامی(ص) نقل شده، در کتب سنی دیده‌ام و شیعه هم آن را نقل کرده است. درباره احدی هم چنین متنی از ایشان نیامده است، جز اینکه آن حضرت به امیرمؤمنان(ع) گفت: «لَخُمُك لَحْمِي، دَمُكَ دَمِي، حَرْبُكَ حَرْبِي، سَلْمُكَ سَلْمِي» [۷] اما شگفت آورتر سخنی است که رسول گرامی(ص) درباره ابا عبدالله(ع) چه فرمودند: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» [۸] این بحث خیلی سنگینی است. یک رباعی می‌خوانم تا شاید فهم این روایت را آسان کند:

داند آن عقلی که او دل روشنی است / در میان لیلی و من فرق نیست

من کیم لیلی و لیلی کیست / ما یکی روحیم اندر دو بدن

یک خط این رباعی را حالا من به نقل از پیامبر می‌گویم: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ

أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» رفتیم سراغ پیامبر و بینیم پیغمبر کیست؟ بزرگان دین با دلیل و با برهان، نه با چوب اندرز، ثابت کردند که وجود مبارک رسول خدا در این عالم، مقام جمع الجمعی است؛ یعنی آنچه خدا در بیرون عالم و در باطن عالم دارد، همه را در او خلاصه کرده است؛ یعنی اگر بگوییم پیغمبر همه فرشتگان است، خواهیم گفت: او چنین است.

اگر بگوییم: پیغمبر همه انسان هاست، خواهیم گفت: چنین است؛ اگر بگوییم: پیغمبر همه زندگان با ارزش عالم است، خواهیم گفت: چنین است؛ اگر بگوییم: پیغمبر همه ارزش هاست، خواهیم گفت: چنین است، و اگر «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» [۹] نبود، محال بود این آیه نازل بشود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» [۱۰] خدا می گوید: من ربّ جهانیان هستم، همین خدا می گوید: پیغمبر، رحمت برای جهانیان است؛ یعنی این قدر به او بخشیده ام که اگر کلّ موجودات از سفره اش بخورند، سیرشان می کند و از او کم هم نمی شود. آن وقت، پیغمبر می گوید، حسین نیز اینگونه هست.

ارزش شهادت امام حسین (ع)

مطلب دیگری که شایسته است بگوییم، این است که شهادت چنین انسانی، و اینکه بیاید جانش را برای خدا بدهد، آن هم در زمانی که برای هیچ پیغمبر و امامی چنین ماجرای پیش نیامده است، حتی برای امیرمؤمنان (ع).

زمانی که حسین جانش را برای خدا داد، زمانی بود که اگر او جانش را هزینه نمی کرد، چراغ نبوت همه انبیا، چراغ توحید و چراغ ارزش ها برای ابد خاموش می شد. او از طریق شهادت، حلقه اتصال بین توحید، نبوت، ارزش ها و انسان هاست. نمی دانم قیمت این شهادت را گرفته اید. شخص، شهادتش ویژه است حالا اگر در این دنیا بخواهند عوض این شهادت را به او بدهند، فکر می کنید چه باید بدهند. می گویند در مثل مناقشه نیست. چاره ای نیست جز مثل زدن. بر مکان اصلی شهر، زمینی هزار متری است که قیمتش از همه زمین های شهر بیشتر است. شهرداری صاحب زمین را دعوت می کند و می گوید: به مقدّسات سوگند، نمی خواهیم

ظلم کنیم، و نمی‌خواهیم حقی را از بین ببریم، حالا مابین زمین را به نفع مردم شهر لازم داریم. می‌دانیم قیمت آن هم متری دو میلیون تومان است، ما واقعاً برابر ارزش این زمین معوض می‌دهیم و کم هم نمی‌گذاریم. الان هم پولش را می‌دهیم و به صورت نقد. حالا این معوض را پول بدهیم یا نه، پنج هزار متر زمین را در بهترین نقطه شهر بدهیم که جبران این هزار متر را بکند؟ انتخاب با شما است. من تا حالا در روایات و آیات، کلمه معوض و عوض را در چنین مسأله ویژه‌ای ندیدم. فقط درباره ابا عبدالله حسین (ع) است که امام زمان (عج) می‌فرماید: «الْمُعَوِّضُ مِنْ قَتْلِهِ» [۱۱] معوض نه نسبت به خود ابا عبدالله (ع)، معوض نه نسبت به نمازهایش و روزه‌هایش، نه نسبت به اینکه فرزندی مثل زین العابدین و علی اکبر (علیهما السلام) را تربیت کرده است، نه چنین نیست. این معوض، فقط قیمت خونش در دنیا است و به قیمت آخرت آن کاری ندارند: «الْمُعَوِّضُ مِنْ قَتْلِهِ أَنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ نَسْلِهِ وَالشَّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَالْفَوْزَ مَعَهُ» [۱۲]

وقتی که ابا عبدالله (ع) خونش را هزینه کرد، عجیب است که امام صادق (ع) می‌فرماید: در کربلا حضرت ابا عبدالله، امام حسین (ع) خونش را، نه به خدا صدقه داد؛ نه آن را انفاق کرد؛ نه آن را عطا کرد و نه با آن معامله کرد؛ بلکه ایشان «بَدَلَ مُهَجَّتَهُ فَيْكَ» [۱۳] درباره این خون می‌گوید: این خون را به رایگان به تو داد و گفت: من در مقابل این خون، هیچ نظری جز رضایت تو ندارم. امام زمان (عج) می‌گوید: وقتی خدا این خون را گرفت، گفت: من قیمتی ترین شیء را از حسین بن علی (ع) گرفتم؛ برای همین عدالتم اقتضا می‌کند، معوضش را به او بدهم.

امام زمان (عج) می‌گوید: هر یک از ما نه امام بعد از حسین (ع)، از امام زین العابدین (ع)، با وزنی که دارد، امام باقر (ع)، با وزنی که دارد، امام صادق (ع)، موسی بن جعفر (ع)، حضرت رضا (ع)، حضرت جواد (ع)، امام هادی (ع)، امام عسکری (ع) و من، هر کدام یک بیست و هفتم معوض خونش هستیم. من فکر نمی‌کنم آسمان‌ها و زمین طاقت حل این مسأله را اصلاً داشته باشند. حل آن برای ما خیلی مشکل است، این مسأله از قبیل این سخن حق تعالی هست: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ

حَسْبِيَ اللَّهُ [۱۴] ما تُه تن با هر مقامی که داریم، در مجموع، تنها یک سوم عوض آن خونیم.

من از سنگینی این مسایل، واقعاً قلبم در فشار قرار گرفته است. نمی دانیم امام حسین کیست؟ واقعاً نمی دانیم. پس خدایا! به ما محبت کن و او را به ما بشناسان؛ ما نسبت به ایشان جاهلیم و نمی دانیم او کیست. و اما مُعَوِّض دوم که یک سوم دیگر مُعَوِّض خون امام حسین (ع) می باشد، این است که شخص پروردگار خوردن هر خاکی را از زمان آدم تا قیامت، و به طور کلی، خوردن همه خاکها را حرام کرده است؛ چنانچه خدای ناکرده، اگر زلزله پیش بیاید و قبر پیغمبر (ص) خراب بشود و دوباره بخواهند لحد ایشان را بچینند، اگر بگویند: مقداری خاک زیر صورت ایشان را یا خاک زیر صورت زهرا (علیها السلام) را برداریم و به مریضمان بدهیم، حرام است، اما اراده خدا به این تعلق گرفت که یکی از داروهای این عالم هستی را، نه خاک زیر صورتش را؛ چون صورتش آنجا نیست، و نه خاک زیر گلوی بریده او را، بلکه خاک قبرش را قرار دهد. امام زمان (عج) می گوید: این هم یک سوم عوض که خدا از حرمت حرامش دست برداشت و گفت: خاک حسینم، حلال است، آن هم برای آن جایی که هیچ کلیدی نتوانست مشکلاتان را حل کند. آن کلیدی را که مشکل غیر قابل حل را حل می کند، خاک حسین من است.

قافله غافل به گذرگاه عشق آمد و پرسید همی شاه عشق
گفت چه نام است براین سرزمین از چه در این جاست دل اندوهگین
گفت یکی نام زمین ارض طف طوفگه عرش برین از شرف
گفت یکی نام زمین نینواست زان دل عشاق از آن در نواست
گفت یکی کرب و بلا زد فغان شاه که این قاف غیر عاشقان
بارگشایید که منزل رسید کشتی عشاق به ساحل رسید
بارگشایید شهیدان عشق کعبه همین جاست در ایمن عشق
جلوه باغ ارم از کربلاست رونق دیر و حرم، از کربلاست
هر که زده جامه جام بلا بارگشاید به صف کربلا
کرب و بلا درس وفا می دهد تربت عشق است و شفا می دهد

اما امام زمان (عج) می فرماید: یک سوم دیگر عوض این است «وَالْفَوْزُ مَعَهُ الشَّرِيفُ» می گوید: هر کس در دنیا و آخرت، باطنش، ظاهرش و عملش بوی حسین را بدهد، به طور یقین، اهل نجات است و شکی در آن وجود ندارد. خدا نگاه دیگری به ابا عبدالله (ع) دارد.

بزرگی و منزلت امام حسین (ع)

علامه امینی در جلد ششم الغدیر نقل می کند: پدر و مادری ناصبی، دشمن اهل بیت، در بحرین زندگی می کردند که بچه دار نمی شدند. آن ها پنج یا ده سال بود که ازدواج کرده بودند. یک شب آن زن و شوهر برای خدا نذر کردند که اگر خداوند متعال فرزندی به آن ها بدهد، هجده و نوزده سالش که شد، او را غرق اسلحه کنند تا در راه کربلا برود و به غارت اموال زوار حسین و کشتن زایانش پردازد. خدا هم این نذر را قبول کرد. چه باید کرد پای ابا عبدالله در میان است. آن ها بچه دار شدند.

آن پسر، هجده و نوزده سالش که شد، پدر و مادرش او را صدا کردند و به او گفتند: ما چنین نذری کردیم. او هم که خودش ناصبی شده بود، قبول کرد. او را مسلح کردند و نشانی راه کربلا را به او دادند. او به راه کربلا رفت و برای انجام مقصودش درگودالی پنهان شد. گاهی از آن گودال سر می کشید تا ببیند آیا جمع زواری به کربلا می روند تا او از آن گودال بیرون بجهد و پس از کشتنشان، اموالشان را ببرد. چون روز اول بود، کمی که منتظر ماند، خسته شد و درون همان گودال به خواب سنگینی رفت. در خواب دید که قیامت هست و افرادی آمدند و میج او را گرفتند و گفتند: به دادگاه بیا، هم قاتلی و هم دزدی. در قیامت راه فراری هم برای کسی نیست. وقتی او را داخل آن دادگاه می کنند، می گویند: این فرد محاکمه ندارد؛ پرونده اش را باز کنید و او را خجالت ندهید. او هنوز کسی را نکشته است، هر چند نیت آن را داشته، و مالی را هم نبرده، هر چند نیت آن را داشته است. او اهل نجات است؛ چون عده ای از زایران حسین (ع) هنگامی که او خواب بود، آمدند و رد شدند و گرد و غبارشان، بر روی لباس های این فرد ریخته و او اکنون بوی حسین (ع) را می دهد. او نباید به جهنم برود. که ناگهان بیدار

می شود و اسلحه اش را دور می اندازد و شمشیر و خنجرش را پرت می کند و با پای پیاده به طرف کربلا می دود و وارد حرم ابا عبدالله (ع) می شود. علامه امینی می گوید: گرد و غبار زایرت که آدم را از جهنم نجات بدهد، دیگر بودن با خودت با آدم چه می کند؟

واما چگونه ما موقعیت امام حسین (ع) در قیامت را بفهمیم؟ وقتی در دنیا نتوانستیم این موقعیت را بفهمیم، آیا در قیامت خواهیم توانست آن را بفهمیم؟ به راستی، ما ورود و نگاه او را به قیامت و محشر نمی دانیم. امروز ولادت مولودی است که همه انبیا منتظر او بودند؛ مولودی که همه انبیا در گرفتاری ها به او متوسل شدند.

خبر پیامبر (ص) از شهادت امام حسین (ع)

وقتی حسین متولد شد، پیامبر (ص) دو بار به خانه فاطمه (علیها السلام) رفت که نورسیده را زیارت کند. یکبار در همان آغاز ولادت به نزد صفیه بن عبدالمطلب، عمه اش و قابله حسین، رفت و گفت: ای عمه! فرزندم را بیاور. صفیه گفت: فدای تو پدران و مادران! چگونه او را به تو بدهم، و من هنوز او را پاکیزه نکرده ام.

حضرت گفت: به کسی که جان محمد در دست اوست، او را خداوند از بالای عرش پاکیزه نموده است، بعد دست هایش را گشود و با کف دستانش او را از من گرفت، پس سر نوزاد را به زیر آورد و شروع کرد به بوسیدن شاهرگ ها و گونه هایش و مکیدن زبانش؛ کان که دارد غسل و شیر می مکد. سپس حضرت گریه ای طولانی نمود. بعد که هشیار شد، گفت: خداوند بکشد قومی را که تو را می کشد. صفیه گفت: حبیبم محمد! چه کسی عترت رسول الله (ص) را می کشد؟ حضرت گفت: ای عمه! گروه ستمگری از بنی امیه [۱۵]. کمی بعدتر، پیامبر (ص) چون عاشق مشتاقی که بی صبرانه منتظر دیدار معشوق خود است، باز به دیدار حسین شتافت. به اسماء، خدمتکار حضرت فاطمه (علیها السلام) گفت: پسر من را بیاور. اسماء نور سیده را در تکه پارچه سفیدی گذاشت و به نزد پیامبر آورد. سپس حضرت درگوش راست این نوزاد اذان گفت و درگوش چپش هم اقامه خواند و بعد

او را در دامنش گذاشت و گریست.
اسماء گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، از چه چیزی می‌گریی؟ پیامبر(ص)
گفت: بر پسرم گریانم. اسماء گفت: او که اکنون تازه به دنیا آمده؟ حضرت که
جبرئیل(ع) او را باخبر کرده بود، گفت: گروه ستمکاری او را خواهند کشت.
خداوند شفاعتم را به آنان نرساند. سپس فرمود: ای اسماء! فاطمه علیها
السلام را از این خبر آگاه نکن؛ چون او قریب العهد به تولد او هست. [۱۶]

پی نوشت‌ها

- [۱]. سید بن طاووس حسنی، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۳
- [۲]. توبه: ۸۰
- [۳]. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۲
- [۴]. شیخ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۴۸
- [۵]. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۹. جلال الدین سیوطی، در المنثور، ج ۳، ص ۷۲
- [۶]. شیخ حر عاملی، امل الأمل، ج ۲، ص ۲۵۷
- [۷]. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۶
- [۸]. جعفر بن محمد بن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۱۶. جلال الدین سیوطی، جامع صغیر، ج ۱، ص ۵۷۵
- [۹]. انبیاء: ۱۰۷
- [۱۰]. فاتحه: ۱
- [۱۱]. شیخ طوسی، مصباح المتهجد، ص ۸۲۶
- [۱۲]. همان
- [۱۳]. شیخ جعفر بن محمد بن قولویه، کامل الزیارات، ص ۴۰۱
- [۱۴]. حشر: ۲۱
- [۱۵]. محمد بن سلیمان کوفی، مناقب امیر المؤمنین(ع)، ج ۲، ص ۲۳۴
- [۱۶]. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۲۹

متن سخنرانی پیش‌رو به همان سیاق
محواره‌ای ارایه می‌شود. حفظ قالب گفتاری از
این روست که نمونه‌ای باشد برای ایراد سخن.

کاهش معنویت و دینداری

حجت الاسلام والمسلمین رفیعی

بحث ما با عنوان هشدارهای حسینی است. یعنی تذکرات، نهیب‌ها و خطرناکی که اباعبدالله (ع) قبل از حادثه کربلا یا روز عاشورا بیان کردند این‌ها خیلی مهم است. برای امروز ما همه روز ما که بدانیم از تکرار این قصه حداقل بپرهیزیم. از مبتلا شدن به این مواردی که ابی‌عبدالله هشدار دادند دوری کنیم.

هشدار قبل از واقعه

عرض کردم هشدار همیشه قبل از واقعه است. در جاده‌ای که پیچ خطرناکی دارد، سر پیچ هشدار نمی‌دهند، هزار متر، دو هزار متر قبل تا بلو میزنند اینجا پیچ خطرناک است. این تا بلو، این هشدار برای تصادف نکردن است. در جاهایی که پر خطر هست غالباً هشدار میدهند یا در ماشین شما می‌بینید بعضی از چراغ‌ها یا لامپ‌ها وقتی روشن میشود یا از یک مرحله بالاتر میرود این هشدار به راننده است قبل از اینکه موتور بسوزد، ماشین متوقف بشود. هشدار نسبت به خطر در این ماشین هست، در بدن ما هم همینطور است. بعضی اوقات یک دردی در ناحیه سینه یک دردی در جای دیگر بدن ممکن است هشدار به یک بیماری قلبی،

مغزی یا فشار باشد و لذا انسان اگر دقت کند منجر به حادثه نمی‌شود. در مباحث اخلاقی و دینی هم همینطور است. اینکه شما می‌بینید مرتب ما در قرآن هشدار داریم، مرتب خدا در سوره‌های مختلف بیان می‌کند، مثلاً به خطر شیطان هشدار می‌دهد. چرا این قدر در قرآن هشدار آمده است؟ خب یک بار خدا بیان می‌کرد و تمام می‌شد اما در هر سوره‌ای شما به هر شکلی می‌بینید.

کاهش معنویت و دینداری

در سوره‌های مختلفی خداوند این خطر را متذکر میشه یادآوری می‌کنه حالا ابی‌عبدالله (ع). در نامه‌هاشون فرمایاتشون روی یکسری محورهایی دست گذاشته که مشکل جامعه این است که داره یک حادثه‌ای اتفاق می‌افته به نام کربلاکشتن پسر پیامبر و حادثه‌ای که به هر حال عواملی دست به دست هم داده و اون ایجاد کرده یکی از اون هشدارها را دیشب گفتم بدعت بود که توضیح دادم فرمودند جامعه دچار بدعت شده البدعه قد احییت که بدعت‌ها را توضیح دادم که چی بود دومین هشداریه که امشب عرض می‌کنم و ابی‌عبدالله صریح در کلامش فرموده کاهش معنویت، کاهش دینداری، کاهش توجه به ارزش‌های معنوی است ببینید.

نیازهای مادی و معنوی

آقایان من یک توضیح بدهم ما دو بُعد داریم. یک بُعد جسم داریم یک بُعد روح. به صورت ساده یکسری نیازهای مادی داریم، یکسری نیازهای معنوی. نیازهای مادی ما با حیوانات مشترک است میل به غذا ما داریم حیوانات هم دارد میل به آب ما داریم حیوان هم داره میل جنسی ما داریم حیوان هم داره میل به خواب نیاز به خواب ما داریم حیوان هم داره میل به سکنی ما داریم حیوان هم دلش می‌خواد یک جایی ساکن باشه در یک محلی مثلاً محل زندگی‌ش باشه محل استراحتش این‌ها چیزهایی است که چیز خیلی در واقع ضروری و در عین حال عادی است اگر یک کسی تمام زندگی‌ش شد همین کما اینکه کمونیست‌ها همینو گفته آخرتی نیست

خدایی نیست و همینه خوردن و خوابیدن اِطْفای غریزه جنسی خب این انسان مساوی میشه با حیوانات یعنی همه زندگیش شد همین خوردن، خوابیدن، مسکن، ازدواج، کار، تلاش و در واقع از این دایره که الان بعضی دنیا اینطور دارند زندگی می‌کنند این زندگی لازم است اما کافی نیست این زندگی بُعد حیوانی است اما به خودمون نگاه می‌کنیم یک نیروی داریم به نام عقل خب عقل در ما برا چی نهاده شده فطرت حس پرستش حس دوستی حس محبت حس این احساس‌هایی که این‌ها فوق مادی است ما به این‌ها می‌گوئیم احساس‌های معنوی نیازهای فوق مادی که نیازی هم به دلیل نداره بگیریم آقا به این دلیل نه شما به گذشته تاریخ مراجعه می‌کنی هزاران سال پیش تو غارها الان علامت‌هایی که به دست میاد نشان میده مردم نقاشی می‌کشیدند خدا داشتند ولو بت می‌پرستیدند ولی حسن پرستش حس زیبایی حس با هم بودن حس خلاقیت درشون بوده حالا اگر یک کسی گفت نه آقا همون اولی امیرالمؤمنین می‌فرماید: این دیگه انسان نیست این حیوان است چهره‌اش چهره انسانی است این کلام نهج البلاغه است الصوره صوره الإنسان بعضی از انسانیت فقط قیافه انسان دارد و القلب قلب الحیوان قلب قلب حیوان است و ذلک میت الحیاء؛ اینا انسان نیستند اینا مرده متحرک هستند کسی میتونه بگه نتانیا هو انسان است آدمی که اینطور داره جنایت می‌کنه آدم می‌کشه لذت می‌بره حجاج انسانه صدام انسان بود این کسانی که امروز دارند در صعودی مردم یمن را اینطور به خاک و خون می‌کشند کودک‌کشی می‌کنند خب این همه هدفش اینه حکومتش حفظ بشه ریاستش حفظ بشه ولو به قیمت کشتن نزدیکان خودش فرزندان خودش خب چقدر تو تاریخ شما شاهان قدرتمندان فرزندان خودشون از بین بردن مأمون برادرش امین را کشت برای اینکه به قدرت برسه تو شاه‌های دیگه نگاه کنید چقدر جنایت صورت گرفته برای این ریاست پس اگر یک کسی گفت همه چیز همینه امیرالمؤمنین می‌فرماید: این اسمشو انسان نذارید قرآن هم می‌فرماید: این مرده است «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتِي» (سوره نمل، آیه ۸۰)؛ این یک قصه.

اما اگر قرار شد این دومی هم باشه جامعه‌ای که اون دومی توش کاهش

پیداکنه یا تعطیل بشه یا فروکش که این جامعه خطرات درش ایجاد میشه امیرالمؤمنین (ع) این داستان را من عرض کنم بعد نتیجه‌گیری کنم در جنگ صفین وقتی رسیدند به منطقه صفین که در سوریه فعلی واقع شده منطقه رقه که شهدای صفین اونجا دفن هستند ان شاء الله خداوند با نابودی این سلفی‌ها، داعشی‌ها، تکفیری‌ها، مجدداً راه زیارت به قبور سوریه و دمشق را سایر اون زیارتگاه‌ها را برا ما بازکنه حضور پیدا کنیم یکی از محل‌های زیارتی که گاهی عزیزان قبلاً می‌رفتند همین منطقه رقه قبر عمار یاسر و قبر اویس قرن شهدای صفین است وقتی حضرت رسید به این منطقه دید سپاه معاویه زودتر رسیدند وقتی زودتر رسیدند آب را محاصره کردند چند هزار لشکر همراه امیرالمؤمنین از کوفه آمده تا صفین آب بسته خباپنا از تشنگی میمیرند اصلاً نیازی به جنگ نیست آب وقتی تعطیل بشه آب خودش یکی از عوامل اصلی حیات است *طَعْمُ الْمَاءِ طَعْمُ الْحَيَاةِ*؛ از امام صادق پرسیدند آقا طعم آب چیه فرمود: طعم آب طعم زندگی است *طَعْمُ الْمَاءِ طَعْمُ الْحَيَاةِ*؛ (کافی، ج ۶، ص ۳۸۱) ماء حیات زندگی است

زنده بودن و دلیل بودن؛ مرگ است

قرآن می‌فرماید: همه چیز از آب حی زنده است یک سخنرانی کرد امیرالمؤمنین خیلی کوتاه خدا رحمت کنه همه گذشتگان مرحوم شهید مطهری می‌فرماید: این یک خط کلام یک سخنرانی کوتاه غوغایی ایجاد کرد در سپاه امیرالمؤمنین به گونه‌ای که فوراً حمله کردند آب را آزاد کردند چی فرمود: این تعبیر را ببینید فرمود: *فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ*؛ (بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۴۴۲) فرمود: شما زنده باشید اما دلیل باشید بدبخت باشید این مرگ است زندگی نیست *فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ*؛ زنده باشید اما مثل یک آدم میت مثل یک آدم دلیل که معاویه به شما زور بگه حاکم باشه برید برا آب التماس کنید اما *وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ*؛ بمیرید اما با عزت باشید با کرامت باشید پیروزید این جمله یک موجی ایجاد کرد بعد هم فرمود: آب نمی‌نوشید مگر اینکه شمشیرهای شما از خون این‌ها بنوشه اول باید شمشیرها تون از خون این‌ها سیراب

کنید بعد خودتون آب بنوشید که حمله کردند آب را آزاد کردند خیلی با سرعت این همون کلام ابی عبدالله است که فَأَيُّ لَأَرْى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمَأً؛ (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱) حیات و زنده بودن هر زنده بودنی که تو اسلام ارزش نداره هر زنده بودنی که تو اسلام نمره نداره زنده بودن با ننگ و عار این به اصطلاح حیات نیست و لذا این هشدار را امام حسین (ع) داد آقایان عزیز، خواهان گرامی همینی که پیغمبر هم می فرمود، می فرمود: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ اسْتِخْفَافَ الْبَالِدِينَ؛ من یک چیز خیلی میترسم بعد از خودم و اون خفی شدن دین است یعنی آدم‌ها برا تحصیل بچه اشون برا خرابی خونه اشون برا بیماریشون برای خراب شدن ماشینشون برای همه چیز اهمیت قائل بشند اما برا دینشون اهمیت قائل نشن واقعاً اگر یک نماز صبح قضاء بشه یا فوت بشه به اندازه یه بچه بیمار بشه آدم ناراحت میشه واقعاً تو زندگی اینقدی که مثلاً انسان نتوانه نیازهای مادیشو نهارشو شامشو لباسشو خونه اشو فراهم کنه اینقدم دغدغه روزه ماه رمضان داره اینقد دغدغه خمس داره اینقدم دغدغه در واقع دینداری داره لقمه حرام تو زندگیش نیاد لقمه حرام تو زندگیش نیاد اما از اون زمانی که دینداری در زندگی انسان اهمیت رتبه اش بیاد پایین تراز دنیاداری یعنی این آقا برای سرما خوردگی بچه اش تو دو نیمه شب بلند میشه بره بیمارستان بچه تب کرده حقم داره لازم هست پولم نداشته باشه انگشترش می فروشه عرض می کنم که ساعتشو گرو میداره هر جوری که شده این بچه امشب سرم بخوره آمپول بخوره نیازش رفع بشه تبش پایین بیاد اما واقعاً این دغدغه رو برا دین خودش برا دین بچه اش برا مسائل اعتقادی اش این هست یا نیست این خیلی مهمه و لذا اونقد دین آقایون خواهرها اونقد دین کمرنگ میشه در طول تاریخ حجاب کمتر دینداری کمرنگ لقمه حلال هی توجیهات اینقد تو دین هی توجیهات تزریق میشه

کتاب و سنت جدید

روایت داریم امام صادق فرمود: وقتی امام زمان ظهور می کنه مردم میگن یاتی بالدین جدید و کتاب جدید و سنت جدید و قضاء جدید؛

میگن امام زمان چهار تا چیز جدید آورده امام زمان چیز جدید نیمااره همونی که پیغمبر فرموده میگن دین نو آورده قرآن نو آورده سنت جدید آورده و قضاء یعنی قضای با قاف و صاد ضاد یعنی قضاوت حالا چقدر انحراف ما تو برداشت از این چهار تا نه تو اصلش امام زمان قرآن غیر از این قرآن نیمااره همین قرآن است ولی میگن کتاب جدید آورده دین جدید سنت جدید قضاوت جدید این همان خطری است که در واقع تذکرش را داد من یک عبارتی امروز دیدم خیلی جالب بود که به نظرم شیخ صدوق نقل کرده این را وقتی اباعبدالله (ع) را به شهادت رساندند یک منادی ندا داد تو آسمان اینم از اون چیزهایی بود که من جدید باز دیدم ندیده بودم قبلاً یک منادی تو آسمان ندا داد بعد از شهادت ابی عبدالله اینو تو منابع آمده فریاد زد که این فریاد را همه شنیدن لشکر دشمن شنید اون ندا این بود ایتها القوم الظالمه؛ ببینید عبارت را آی امتی که ظلم کردی القاتله کشتی عترت نبیها؛ فرزندان پیغمبر را کشتی ایتها امته الظالمه القاتله عترت نبیکم لا وفقکم الله لفطرو لا لأضحی؛ (من لا یحضره الفقه، ج ۲، ص ۸۹) امیدواریم دیگه نه روی عید فطر را ببینید نه روی عید قربان فطر یعنی عید فطر که بعد ماه رمضان هست اضحی یعنی قربان این یعنی چی چرا یک منادی بعد از حادثه عاشورا تو آسمان ندا میده آی قوم ظالم قاتل که پسر پیغمبر کشتید لا وفقکم الله لفطرو لا لأضحی؛ می دونید یعنی چی؟ یعنی دیگه روزه ای باقی نداشتی فطر مال مسلمان هاست شما مسلمان نیستید دو تا عید مهم همه مسلمان ها عید قربان و فطر است لا وفقکم الله لفطرو لا لأضحی؛ یعنی نه شما فطرو نه اضحی دیگه از شما خدا توفیقش بگیره یعنی شما چون قربان راجع حج است فطر راجع روزه است دو تا رکن مهم و دو تا از مبانی که اسلام داره یکیش روزه است یکیش حج است این میخواد بگه یعنی شما اصلاً مسلمان نیستید چون فطر و قربان مال مسلمان هاست این هشدار بود که اباعبدالله (ع) داد و قرآن کریم مکرر خطر اینکه دین لهو و لعب بشه دین بازیچه بشه غلو در دین بشه سست مردم به دین نگاه کنند امان امان از اون زمانی که دین نگاه بهش نگاه حاشیه ای بشه فصلی بشه اصلی نشه اگه دینداری فصلی شد

نه اصلی اگر دینداری فرعی شد نه مبنایی اگر دین هم به گوشه‌ای مثل دیدیدگاهی تو حاشیه کتاب یه چیزی می نویسد اومد یعنی نماز، روزه، حج، جهاد، خمس دین یعنی همینا دیگه دین توحید، اعتقادات و فروع است ابی عبدالله فرمود: **إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ فَإِذَا مُخِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ**؛ (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳) مردم شدن تو اون بُعد اول قوی شدند برا دنیا و الدِّينُ لَعَقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ؛ دین به زبانشون هست بعد حضرت فرمود: بعضی‌ها دین را برا دنیا می‌خواهند يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ؛ هر چقدر از دین که با دنیا شون منافات نداشته باشه لذا شما ببینید درصدی که خمس می‌پردازند با درصدی که فرض کنید نماز می‌خوانند با درصدی که روزه می‌گیرند با درصدی که عزاداری می‌کنند مساوی است؟ نه یعنی دینداری که خلاصه میزانش هزینه نداشته باشه به دنیا شون لطمه نزنه فَإِذَا مُخِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ؛ تا یک آزمایشی پیش میاد جهادی، مبارزه‌ای، فرزند داندی، دیانون و دینداران کم می‌شوند خب این دومین هشدار ابی عبدالله که امشب عرض کردیم هشدار به معنویت کاهش دینداری فصلی و فرعی شدن اعتقادات.

کاهش معنویت

اما اجازه بفرمائید یک حدیثی بخوانم این حدیث معنا کنم که در روایت داریم اگر چهار گروه وظیفه اشون خوب انجام بدن دین حفظ میشه خیلی روایت قشنگی است **وَ قَالَ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ يَا جَابِرُ قِيَامُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ عَالِمٍ مُسْتَعْمِلٍ عِلْمُهُ وَ جَاهِلٍ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَ جَوَادٍ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ وَ فَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ فَإِذَا صَبَّحَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَ إِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ قِيَامُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا**؛ (بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۶) جالب اینجاست حدیث دنیا هم داره **قِيَامُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ**؛ پایه‌ها و استواری دین و دنیای مردم به چهار چیز است اگر چهار گروه وظیفه اشون خوب انجام بدهند دین حفظ میشه من بی هیچ حاشیه‌ای این بحث امشب عرض می‌کنم به عنوان

تبیین این روایت خوب عنایت کنند عزیزانی که صدای ما را می شنوند می بینند گوش می دهند ببینید چقدر این روایت زیبا برا حفظ دینداری و وظائف هر بخشی تعیین کرده ما تو جامعه یک عالم داریم یک جاهل خواص و عوام افرادی به هر حال اطلاعات دینی دارند تحصیل کردند آگاهی دارند کار علمی از شون میاد جاهل هم به معنای بی سواد نیست یعنی افرادی هم نه عموم مردم هم ممکنه تحصیلات دیگر هم داشته باشه اما تو بحث دینی مطالعاتی ندارد این دو تو جامعه یک فقیر داریم یک غنی همیشه هم بوده پس عالم داریم جاهل فقیر داریم غنی شد چهارگروهی که به وظیفه خودشون عمل کنن دین حفظ می شود چهارگروه در این روایت می فرماید: اگر این چهارگروه وظیفه خودشون را انجام بدهند دین حفظ میشه چیه این چهار وظیفه اون چهار اساسی که دین نگهداری میشه

یک: عالم مستعمل لعلمه؛ عالمی که علمش به کار بهره از علمش استفاده کنه استفاده برسونه فریاد بزنه سکوت نکنه آقایون خواهان اولین دلیلی که قضیه کربلا ایجاد شد یعنی یکی از ادله سکوت عالم بود عبدالله بن عمری که نفوذ داره تأثیر داره اگه تو مکه فریاد بزنه خودشم بیفته جلو دهها نفر آدم پشت سرش راه می افتند هم امام حسین می شناسه هم جایگاه آقا را می دانه هم خودش دیده پیغمبر چون از اصحاب پیغمبر است یعنی زمان پیغمبر درک کرده اصحاب به این معنا سینه ابی عبدالله را بوسید گفت یا رسول الله اینجا جایی که یابن الرسول الله اینجا جایی است که جدت بوسیده خب این آدم سکوت کرده خب وقتی عبدالله بن عمر سکوت کرد چند صد نفر چند هزار نفر سکوت می کنند این ها خطرناک است سلیمان بن سرد خزاعی عالم تو کوفه فریاد او اثر داره سکوت او هم عده ای را کنار میکشه شما چرا جنگ جمل آفریده شد جنگ جمل امیرالمؤمنین فرمود: زبیر منا اهل البیت؛ کم حرفی نیست منا اهل البیت تعبیر منا اهل البیت را هر کجا به کار نمی بردند اهل بیت فرمود: زبیر از ما اهل بیت بود حالا چی شد یک مرتبه رفت تو جبهه مقابل امیرالمؤمنین می دونید چقد آدم بخاطر زبیر از علی جدا شد چون نگاه می کنند می بینند همینکه مقام

معظم رهبری فرمود، فرمود: سکوت خواص اثرش خیلی است حالا حرفم که نزنه گاهی خود سکوت عالم مستعمل لعلمه.

خدا رحمت کنه همه گذشتگان از مرحوم آیت الله العظمی بهجت یک کتابی چاپ شده به نام رحمت واسعه؛ دیشب این کتاب را به آقای برای من آورد کتاب خوبیه راجع امام حسین البته نوشته ایشان نیست فرمایشاتی که ایشان تو جلسات مختلف از شون سؤال شده یا گفتند جمع آوری شده یک جلد کتاب به نام رحمت واسعه خیلی خواندنی است یک وقتی بگیرید مطالعه کنید ساده و روان و پر داستان پر مطلب ایشان در اون کتاب نقل می کند که مرحوم آیت الله آسید مهدی قزوینی در حله یک منبر رفت یک منبر چهار هزار نفر را مستبصر کرد یعنی چهار هزار نفر شیعه شدند برگشتند من الان خدمت آیت الله شبیری زنجانی که نماز محضرشون بودید و بودیم سؤال کردم ایشان فرمودند: بالاتر از اینه آشیخ عباس قمی در منتهی الآمال میگه صد هزار نفر در حله به واسطه حضور آسید مهدی قزوینی شیعه شده یک آدمی با یک منبر چهار هزار نفر این خیلی مهمه این عالم باید تأیید بشه باید حمایت بشه باید فریاد زد بشه که مرحوم عراقی یک کتابی دارد به نام دارالسلام دارالسلام مرحوم نوری هم داره منتهی دارالسلام مرحوم عراقی است مرحوم عراقی در دارالسلامش می گوید که یک کسی آسید مهدی قزوینی سؤال کرد گفت شما خدمت حضرت حجت رسیدید خب خیلی مرد بزرگی بوده ایشان شما خدمت حضرت حجت ارواحنا فدا رسیدید فرمودند این که مشرف بشم و بشناسم نه متوجه بشم ولی سه جا یقین دارم حضرت حجت تشریف آوردند و من نشناختم البته می دانید این آدم ها اهل دفتر و دستک و دکان نبودند که حالا که در روایات داریم تکذیب کنید اگر کسی ادعای رؤیت کرد منظور این ها نیست اونایی که می خواهند برا خودشون یک اعتباری یک دکانی باز کنند یا از این طریق یک پولی به جیب بزنند یا یک اعتباری کسب کنند نه راه خدمت امام زمان رسیدن بدون تردید مفتوح است اما برا همه کس هم نه بعد اون سه تا قصه را اینجا نقل می کنه حالا من دیگه وقت نیست الان بگم برا شما تو همین دارالسلام مرحوم عراقی ایشان آسید مهدی نقل می کنه خب این

عالمی است که مستعمل لعمه؛ تأثیر داره مرحوم آشیخ غلامرضای یزدی که باز هم تو همین کتاب آیت الله بهجت نقل می‌کنه ایشون میگه من یک منبر آشیخ غلامرضای یزدی را دیده بودم آشیخ غلامرضا یزدی از علمای به اصطلاح یزد هست که عکسشم تو یزد من دو سه تا دیدم نصب کردند یک خیابونی هم به اسمشه خیلی مرد زاهد و عابد و متدین و عالمی بوده ایشون می‌گوید یک مقداری نان جو و ماست با خودش برمی‌داشت از این روستا به این روستا برا تبلیغ می‌رفت حمد و سوره مردم درست کنه قرائت مردم درست کنه احکام مردم ما الان در جامعه امون خیلی جای تأسفه با این همه تبلیغات دینی با این همه تبلیغات مذهبی گاهی انسان می‌بینه بعضی‌ها ابتدائیات نماز بلد نیستند ابتدائیات دین را بلد نیستند این نکته مهمی است که عالمی که علم خودش را بیان کنه ذکر کنه و این در واقع وظیفه اول وقتی هم میگم عالم فوراً ذهننتون روحانی و مرجع و نه آقا شما معلم هستید تو فامیل خودت تدریس می‌کنید تو مدرسه کتاب دینی درست میدی فرهنگی هستی لیسانس الهیات داری میتونی بچه‌های فامیل جمع کنی این هیئت‌ها این گروه‌هایی که قبلاً بود خیلی کم شده متأسفانه همه وقت جوان‌ها را این فضاها مجازی گرفته یعنی هرکسی گوشه خونه مثل اینکه با هم قهر هستند یک موبایل دستشه مشغوله حالا آثار تخریبی اش بمانه آثار روانی اش بمانه محرومیت این هیئت‌های خانگی الزاماً لازم نیست حتماً یک کسی در سلک روحانیت باشه نه افرادی هستند گاهی مطالعات دینی دارند میتونند قرائت قرآن جلسه بگذارند قرائت قرآن بچه‌ها را درست کنند حمد و سوره‌ها را درست کنند احکام دین را برا مردم بگند این یک.

عالم مستعمل بعلمه؛ یکی از قصه‌هایی که موجب شد عواملی که موجب شد کربلا آفریده بشه سکوت خواص بود نه هنگام کربلا بعدشم بعضی‌ها سکوت کردند اما نقطه مقابلش اونجا هائیکه فریاد زده شد ببینید چقدر اثر داره عبدالله بن... یک تنه تو مجلس این زیاد بلند شد دفاع کرد از امام حسین اثر گذاشت تأثیر گذاشت تو مجلس یزید ابو برزه از اصحاب پیغمبر است یک تنه بلند شد فریاد زد وقتی دید سر مقدس اباعبدالله

دارند جسارت می‌کنند دفاع کرد اثر گذاشت من در روایت دیدم اونقد سخنان تو مجلس یزید همان خطبه‌ای که امام سجاد خواند و چند نفری هم گوشه و کنار مطالبی گفتند اثر گذاشت که خانواده یزید ملعون یعنی همسرش دخترش سراب‌عبدالله را بردند شستشو دادند معطر کردند در یک جای مناسبی قرار دادند یعنی بعد از قصه شام و اون قضایایی که برای ابی‌عبدالله پیش اومداین متن تاریخ است که سر را شستشو دادند معطر کردند نگهداری کردند حالا یا بلافاصله اونجا یا اجازه داده شد به کربلا برگرد به خاک سپرده شداین اثرش بود شما کاروان ابی‌عبدالله از شام خروجش غیر از خروج از کربلاست ببینید حساسی براشون محمل آماده کردند وسائل آماده کردند محافظ گذاشتن اینا اثر سخن یک عالم است این اولین وظیفه‌ای که دین را حفظ می‌کنه

دوم: جاهل لا لیستتکف آن یتعلم؛ دومین عاملی که دین را حفظ می‌کنه افراد جاهل گفتیم جاهل یعنی بی‌سواد نه جاهل یعنی کسی که تو دین متخصص نیست بابا هر کسی ما الان تو پزشکی جاهلیم تو مهندسی جاهلیم من خودمو عرض می‌کنم تو علم فیزیک و شیمی و مدیریت جاهل بنده من مطالعه نکردم رشته من نیست خب حالا من آگه مریضم انستتکاف کنم به یک پزشک مراجعه کنم خودم دارو تجویز کنم درست میشه خودم پیام در واقع برا خودم برنامه‌ریزی کنم صحیح است یا خودم پیام بدون یک نقشه راهی ساختمان منزلم را بسازم نه جاهل تو هر رشته‌ای به عالم باید مراجعه کنه عزیزانی که گاهی شبهه براتون پیدا میشه تو اینترنت ماهواره‌ها تو فضاهای مجازی یا نه الان متأسفانه بازار تشکیک در دین بازار پر رونقی است هر کسی سعی می‌کنه یا تواین دعا یا تواین روضه یا تواین سند همه مثل اینکه حمله‌ها و هجمه‌ها همه جای عالم اومده رواین بُعد عیب نداره شبهه آگه با غرض و مرض نباشه عیب نداره بپرسند جواب بگیرند اما بعضی‌ها نمی‌آیند بپرسند با دو تا شبهه نماز میذاره کنار با دو تا شبهه مجلس اباعبدالله را میذاره کنار| فلانی اینطور گفته خب بیا جوابشم بشنو از بعد از قضیه عاشورا شبهه علیه عاشورا شروع شد خود یزید شروع کرد یزید ملعون سر مقدس اباعبدالله

جلوش گفت این قضیه جبری است خدا خواسته ما پیروز بشیم شما کشته بشید یعنی بلافاصله اولین شبهه را اوانداخت که قصه کربلا جبر است همین حرفی که گفتم بعضی جاها تو این کشتار منی سردمداران بی کفایت سعودی گفتند قضا و قدر الهی است اصلاً قضا و قدر بیا معنا کنید همه امور عالم به قضا و قدر است اصلاً قضا و قدر یعنی در واقع علم الهی به حوادث حکم الهی اما حکم الهی به ظلم نیست به کشتن مردم نیست کی گفته شما با بی کفایتی مردم را اینطور خونش این گونه جانسون از دست رفت فوراً به جبر انتصاب این اصلاً جبر نظراموی ها بود چون پشتوانه اشون بود لذا معروفه که جبر یک دیدگاه اموی است نه یک دیدگاه علوی نه یک دیدگاه اسلامی اینم دومین گروهی که می توانند دین را حفظ کنند یعنی افرادی که بلد نیستند به خودش زحمت بده متخصص مراجعه کنند بابا یه رساله عالم دینی تقلید مثل سایر علوم مثل سایر کارها چطور تو پزشکی شما مقلدید تو دین خودت متخصصی

سومین گروهی که با کارشون دین را حفظ می کنند و جَوَادِ لَا یُخَلُّ بِمَعْرُوفِهِ؛ یا غنی هم داره تو بعضی روایات ثروتمندی که بخل نوره بابا هزینه کن تو این محله شما پولداری میتونی برا ابی عبدالله روضه بگیري میتونی کلاس بذاری میتونی برنامه دینی بذاری خیلی مهمه من یکبار این مطلب اینجا گفتم منتهی این جمعیت نبوده چهارشنبه شب ها که یه قدری خلوت تر بوده عرض کردم من اراک رفتم یک جایی یک باغ بسیار بزرگی یک زمین مزرعه بسیار بزرگی که دامداری داشت مزرعه داشت و نمی دونم چند هکتار بود ولی گفتند سالی ده میلیارد تومان هزینه درآمد اینجاست سالی ده میلیارد تومان درآمد اون گندم و جو درخت های گردویی که داشت و دام هایی که گوسفند و گاو خیلی نزدیک شاید ۱۵۰، ۲۰۰ نفر اونجا کار می کردند من پرسیدم این برا کیه زیر نظر اوقاف بود رئیس اوقاف اراک گفت اینجا مال یکی از افراد قاجار بوده قبل از پهلوی آخر آبی که دیگه رضا خان آمد سرکار ایشان این باغ را کلس وقف کرده برا کارهای فرهنگی نجف اشرف ببینید این پولدار ارزش داره می گفت الان در نجف اشرف ما از اینجا مدرسه ساختم حوزه را تقویت کردیم کمک به عرض می کنم مسائل مالی نجف الحمد لله به برکت خون شهداء به برکت

عنايت امام زمان من امسال كه نجف بودم ديديم اصلاً مدارس، حوزه ها، خيلى شيك ساخته شده رونق گرفته حوزه نجف خب يكي از افرادى كه حالا آمده پولشو باغشو خانه اشو زندگى اشو با ده ميليارد تومان در ماه درآمد او مده اون زمان كه اينقد نبوده اين يواش يواش به اين درآمد رسيده وقف كارهاى فرهنگى نجف اشرف اين فكر بلند اگر افراد صاحب ثروت كمك نكنند به اين هيئت ها به اين مجلس ها آقا يون جوان ها يى كه تو محله ها تون هيئت مى گيرند بيست تا پانزده تا تو دانشگاه ها تو دبيران ها اين ها را تقويت كنيد خدا مى داند من يه وقتى بازاين قصه را گفتم به جاها يى يكي از اين عزيزانى كه از مسئولين نظام هم هست حالا اسم نمى برم از ايشون شايد راضى نباشه مى گفت من يه وقتى در تهران خانه مى ساختم يه زمينى گرفته بوديم اون بالاى تهران آپارتمان بسازيم ايشون مى گفت تعدادى كارگر اوردم مثلاً ۳۰ تا ۴۰ كارگر كه در اين ساختمان كار كنند گفتيم ديگه شما ثابت بمونيد ما هر روز صبح نيام كارگر از سر چهارراه بياريم پنج ماه شش ماه كه ما كار داريم كارگر اينجا باشيد خيال تون راحت باشه كه به هر حال اينجا كار داريد همين جا دعا مى كنيم به آبروى امام حسين ان شاء الله خداوند اين ركود را از اين كشور مرتفع بگرداند زمينه شغل، ازدواج، كار، برا همه جوان ها مخصوصاً اين كارگرها فرداى كه روزآمد هستند صبح بايد تا شب كار كنه شب خرج كنه من خيلى غصه مى خورم گاهى مى بينم اين عزيزان صبح ميان شب بر مى گردند منزل از خدا مى خواهيم به آبروى امام حسين ان شاء الله زمينه كسب و كار و اشتغال رونق اقتصادى در اين كشور فراهم بفرمايد ايشون مى گفت: خود به اول محرم اين كارگرها به من گفتند كه اجازه ميدى ما تو اين زمين شما يه روضه اى بگيريم گفتم باشه من كارى با شما ندارم دوراين زمين يه پرچمى زدند و ۳۰ تا ۴۰ كارگر اونم مال شهرستان اند غالباً تو تهران كار مى كنند اول محرم يه روضه اى گرفتند كه خودشون شب ها دور هم تو اين زمين اين برنامه را داشته باشند مى فرمود من شب چهارم پنجم بود گفتم برم شركت كنم ببينم روضه اين چيه واقعاً به چه شكل يه روضه ساده بدون شام بدون حسينيّه تو يه زمين ساده مى فرمود رفتم و نشستم و ديديم يك صندلى گذاشتند گفتم مگه شما سخنران هم داريد؟ گفتند بله ما يه آقا يى پيدا كرديم اينجا شب ها برامون منبر ميره گفتم

کی هست؟ گفتند نمی‌شناسیمش ولی خوب حرف می‌زنه خیلی قشنگ صحبت می‌کنه گفتم خب حالا ما مشب نیت می‌کنیم تو مجلس شما شرکت کنیم همینطور که نشسته بودیم گفتند آقا آمد نگاه کردم می‌فرمود: دیدم که مرحوم علامه محمد تقی جعفری (ره) اون شخصیتی که من خودم به وقت حالا دانشگاه پنج شش ماه قبل از مراسم زنگ زدم فرمود: من نمیتونم پیام یعنی فرصت اقتضاء نمی‌کرد خیلی تعجب کردم یک جلسه‌ای به این سادگی به این آلایشی آقای علامه جعفری (ره) ایشان می‌شناختم منبر که تمام شد من سوار کردم با ماشین ببرم سؤال کردم گفتم شما اینجا گفت راستش من می‌رفتم دانشگاه تو مسیر بودم این کارگرا اومدن سراغ ماگتنن ما به همچنین جلسه‌ای داریم بانی هم نداره کسی هم نیست خودمون هستیم می‌خواهیم شما بیائید شبی نیم ساعت برا ما صحبت کنید گفتم باشه گفتم این جلسه برا خداست قول دادم بیخود کسی علامه جعفری نمیشه من عرضم رو این قسمتش است آقایون این هیئت‌های بچه‌ها را دبیرستانی‌ها را دانش‌آموزان را محله‌ها را حضور پیدا کنید کمک کنید پشتوانه مالی بدهید گره‌های زندگی شماگاهی از همین راه‌ها گشوده میشه حتماً نباید به هیئت‌های بزرگ شهر کمک بشه نه اونم باید بشه هیچ چیزی جای دیگه نمیذاریم ولی سومین گروهی که دین را حفظ می‌کنند ثروتمندها هستند پول داشته باشند مسجد، حسینیه، عرض می‌کنم که کمک به فقرا به جهیزیه دختر که فقرا اگر جامعه را بگیره دینداری کاهش پیدا می‌کنه

چهارم فقیر لایبوع آخرته بالدنیا؛ چهارمین گروهی که دین را حفظ می‌کنند فقیری است که دینش به دنیا نفروشه بخاطر فقر دینش کنار نذاره بخاطر فقر کار حرام نکنه بخاطر نداری دست به ربا نزنه رشوه نزنه کم کار نذاره دزدی نکنه حالا ببینید چقد این حدیث قشنگه عالم داد بزنه جاهل به عالم مراجعه کنه غنی هزینه کنه فقیر خودش حفظ کنه قناعت کنه قوام الدین و الدنیا باربعه؛ استواری دین و دنیا فرمود به این چهار گروه هست

علل ماندگاری حادثه عاشورا

آیت الله حسینی بوشهری

قال رسول الله (ص): « إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا » [۱]

موضوع سخن ما پیرامون علل ماندگاری حادثه عاشورا است. قیام و نهضت عاشورا در ساعاتی محدود و در سرزمین و مکانی تعیین شده اتفاق افتاد است اما نه در این محدوده از نظر زمان باقی ماند و نه از نظر مکان در این سرزمین باقی ماند بلکه آوازه آن تمام تاریخ بشریت را پر کرد. قبل از بحث در رابطه با عوامل ماندگاری حادثه عاشورا شوم، ابتدا از زبان دو امام معصوم در رابطه با سید و سالار شهیدان سخن می‌گوییم.

اول اینکه وجود مقدس ثامن الحجج علی بن موسی الرضا (ع) می‌فرماید: «كلنا سفينة النجاة اما سفينة الحسين اوسع واسرع». همه ما اهل بیت (ع) کشتی نجات هستیم اما کشتی حسین (ع) هم گسترده تر و هم تند تر و پر تحرک تر از کشتی ما اهل بیت (ع) است. حال زمانی که شخصیتی مثل علی بن موسی الرضا (ع) در رابطه با سید و سالار شهیدان این گونه قضاوت می‌کند دیگر تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

سخن دوم از امام هادی (ع)، امام دهم ما شیعیان است. نقل شده است که امام هادی (ع) بیمار شدند، چند نفر را فرا خواندند و فرمودند:

به کربلا بروید و زیر قبه الحسین برای شفای من دعا کنید. وقتی آن‌ها از امام هادی (ع) علت این کار را جویا شدند آقا فرمود: زیرا خداوند حساب دیگری برای حسین باز کرده است.

اگر یک سری مطالب را انسان از مردم عادی بشنود ممکن است پرونده خاصی برایش باز نکند ولی زمانی که گوینده علی بن موسی الرضا (ع) و امام هادی (ع) است، دیگر انسان می‌داند که ماجرا از چه قرار است. عواملی همچون مشیت الهی، حق طلبی حسین (ع)، عدالت خواهی حسین (ع)، ظلم ستیزی حسین (ع)، رمز ماندگاری است.

عامل سوم عبارت از عمل صالح است و قرآن وعده داده است که انسان‌های مؤمن و کسانی که اهل عمل صالح‌اند جایشان در دل‌ها است و اگر کسی در دل‌ها جا شد نام او در تاریخ ماندگار است. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» [۲]

عامل چهارم این بود که دعوت حسین بن علی (ع) بخاطر احیاء فطرت خدادای بود. او آمد تا گرد و غبارهایی که توسط حکومت‌های جائز ایجاد شده بود، را بزداید. وجود نازنین ابا عبدالله این‌ها را کنار زد و با زبان فطرت با جهانیان و با بشریت سخن گفت لذا طرفداران سید و سالار شهیدان، فقط شیعیان نیستند، بلکه بودایی و مسیحی و زرتشتی و دیگر صاحبان مکاتب هم پیرو نام حسین بن علی (ع) هستند.

نکته پنجم این بود که رهبری قیام توسط امام معصوم (ع) بود. ظرفیت‌ها و قابلیت‌ها، توانمندی برای تأثیرگذاری در فضای آن روز و فضای بعد از آن از کسی غیر از امام معصوم ساخته نبود.

جامعیت نهضت عاشورا

عامل ششم جامعیت نهضت عاشورا است. انقلاب‌ها گاهی یک بخش و یک بُعد را شامل می‌شوند ولی ابعاد دیگر را کاری ندارند. انقلاب‌های زیادی در طول تاریخ اتفاق افتاده که بعضی از آن‌ها انقلاب‌های کارگری و بعضی صرفاً بُعد سیاسی داشته است. کسانی که در این انقلاب‌ها شرکت کرده‌اند طبقه خاصی از جامعه بودند. اما انقلاب ابا عبدالله و نهضت ایشان

یک نهضت فراگیر است. گویا به تعبیر آن نویسنده عرب عباس عقد می‌گوید گویا حسین بن علی یک نمایشگاه ترتیب داده است که در این نمایشگاه همه ویژگی‌ها و ارزش‌های عالی انسانیت مشاهده می‌شود و می‌گوید صحنه کربلا دو نمایشگاه است که در یک نمایشگاه سپاه حسین بن علی است که در آن ویژگی‌های اخلاقی را مشاهده می‌کنیم و نمایشگاه دیگر سپاه یزیدیان و عبیدالله زیاد است که در آن رزائل اخلاقی را می‌بینیم. حادثه کربلا برای همه اقشار جامعه پیام و درس دارد و این عظمت یک نهضت بزرگی را می‌رساند که توانسته است جامعیت لازم را پیدا کند و همه اقشار جامعه را تحت پوشش خود قرار دهد. بنده در این جلسه به دو عنصر اخلاقی در رابطه با حادثه عاشورا و نهضت کربلا اشاره می‌کنم.

عناصر اخلاقی در رابطه با نهضت کربلا

مورد اول آزادگی و جلوه آزادگی در کربلا است. حسین (ع) بر خوردار از روح آزادگی است. ما یک واژه آزادگی داریم و یک واژه آزادی. تفاوت این دو این است که آزادی در مقابل بردگی مطرح می‌شود یعنی ما تحت تسلط یک کشور و یک جامعه نیستیم اما آزادگی معنایی فراتر از آزادی دارد. آزادگی یعنی حریت انسان و رهایی انسان از تمام قیودات ذلت‌آور و حقارت‌آور در زندگی. سید و سالار شهیدان نیز آزادگی و شرافت انسانی و کرامت انسانی است. لذا در تعبیرات رسای ابا عبدالله آمده است که: «موتٌ فی عزٍّ خیرٌ من حیاةٍ فی ذلٍّ» [۳] مرگ با عزت بهتر از حیات با ذلت است. این همین شعاری است که وجود مقدس امیر مؤمنان علی در مراحل مختلفی مطرح کرده است و نه تنها شیعیان بلکه جامعه بشری به استقبال این شعار می‌آید و همچنین در کلام دیگری از ابا عبدالله (ع) آمده است که فرمودند: «لا والله لا أعطیهم بیدی اعطاء الدلیل و لا افر فرار العبید» [۴] زمانی که او را مجبور کردند به بیعت با یزید، حضرت فرمودند: به خدا قسم دست ذلت به این‌ها نمی‌دهم و مانند بردگان که فرار می‌کنند و صحنه را ترک می‌کنند، اهل ترک کردن صحنه نیستیم و تا آخر خط می‌مانم ولو به قیمت کشته شدن و شهادت باشد.

این ادبیات است که عالم هستی را تکان داده است و اگر این جملات حسین بن علی را امروز ترجمه کنند و در اختیار آزادی خواهان عالم قرار دهند، آن‌ها هم متأثر می‌شوند و این برگرفته از کلام مولای متقیان امیرالمؤمنین (ع) است که خیلی تعبیر بلندی می‌باشد «أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَّاطَةَ» [۵] آیا آزاده‌ای پیدا نمی‌شود که این نیم مانده دنیا را واگذارد؟ بعد حضرت می‌فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا» [۶] چرا خودتان را کوچک می‌بینید؟ چرا برای خودتان ارزش قائل نیستید؟ ارزش جان شما بهشت است و این جانان را جز با بهشت به چیز دیگری نفروشید. این شعارهای بزرگ منشی یک شخصیت تأثیرگذار در فضای جامعه دینی و جامعه اسلامی است و لذا شخصیت‌هایی مثل زهیر بن غین بجلی و حربن یزید ریاحی که در کربلا آمدند و به کاروان حسین بن علی (ع) پیوستند، می‌بینیم که برخوردار از یک آزادی‌اند یعنی به پست و مقام و به جایگاه‌های اعتباری دنیا، پشت می‌کنند و آنچه را که می‌پذیرند بر اساس کلام امیرالمؤمنین جانشان را همین‌گونه نمی‌دهند و ثمن جانشان را بهشت قرار می‌دهند.

اما عده‌ای آن آزادگی لازم را ندارند. در مسیر راه زهیر بن غین تصمیم‌ش این است که هر جا حسین (ع) خیمه می‌زند از آنجا حرکت کند و هر جا حسین حرکت کند آنجا خیمه بزند و نمی‌خواهد در آغاز راه با حسین بن علی روبرو و شود اما به یک جایی رسید که چاره‌ای جز این نداشت که در آنجا خیمه بزند. وجود مقدس ابا عبدالله هم در همان جا فرود آمد. از آنجایی که وجود مقدس ابا عبدالله دنبال این است که با مردم اتمام حجت کند و افراد را به سعادت ابدی برساند لذا برای زهیر پیام فرستاد که ما عازم کربلاییم اگر می‌خواهی اهل سعادت شوی به کاروان ما بپیوند. یکی از یاران زهیر می‌گوید ما سر سفره صبحانه نشسته بودیم تا این پیام رسید، زهیر بن غین خشکش زد و اصلاً نتوانست حرف بزند. همسر زهیر به زهیر گفت چرا حرف نمی‌زنی؟ مگر نمی‌بینی این پیام رسان سید و سالار شهیدان، فرزند پیامبر خدا است؟ تا این جمله را از همسرش شنید، به سمت خیمه‌گاه ابا عبدالله رفت. می‌گوید من نشسته بودم که دیدم زهیر

با حالتی متبسم و شاداب برگشت و به همسر و همراهانش گفت خیمه‌ها را از جا برکنید و کنار خیمه‌های ابا عبدالله خیمه بنزید. این معنای آن آزادگی است و آنچنان در کنار ابا عبدالله ماند تا در روز عاشورا به شهادت رسید.

شخصیت دیگری به نام عبیدالله حر جعفری داریم که تفاوت زیادی با زهیر دارد. آقا ابا عبدالله (ع) برای زهیر پیام میفرستد اما آقا خودشان نزد عبیدالله حر جعفری می‌رود تا او را دعوت. آقا به او فرمود: سعادت تو را تأمین می‌کنم و با ما بیا؛ به آقا خطاب کرد و گفت من از سرزمین بیرون نیامدم مگر اینکه خواسته‌ام با شما مواجه نشوم. - چگونه می‌شود که کسی آنقدر پست و مقام برایش مهم شود که کسی مثل ابا عبدالله (ع) شخصاً او را دعوت کند ولی دعوت او را اجابت نکند- عبیدالله به آقا می‌گوید حال که به اینجا آمدی یک اسبی دارم که آن را به تو می‌بخشم امام فرمود نه تو را می‌خواهم و نه اسبت را.

یکی آزادگی را انتخاب می‌کند و یکی اسارت و بردگی را چون کسی که به دنیا وابسته می‌شود، برده نفس و دنیا و مال است. دومین ویژگی، ویژگی ایشار است. سراسر صحنه نهضت کربلا مالا مال از ایشار است. ما دو واژه داریم یکی واژه ایشار و دیگری واژه استیثار. تفاوت بین این دو خیلی زیاد است.

ایشار یعنی دیگران را بر خود مقدم داشتن و استیثار یعنی دیگران را برای خود خواستن. آن چیزی که رمز ماندگاری حادثه عاشورا بود، ایشار بود. در جای جای حادثه عاشورا ما می‌بینیم ایشار و فداکاری و گذشت وجود دارد. اولین ایشارگر خود سید الشهدا (ع) است. جمله‌ای منصوب به حضرت است که فرمودند: «ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی فیا سیوف خذینی». یعنی اگر دین پیامبر استقامت پیدا نمی‌کند و نمی‌تواند در جامعه مطرح شود و برد پیدا کند مگر در سایه کشته شدن من. یعنی دین پیامبر اگر فدایی می‌خواهد اولین فدایی من هستم، اولین ایشارگر من هستم. در جای جای حادثه عاشورا انسان‌های ایشارگر را می‌بینیم که دیگران را بر خودشان مقدم می‌دارند. حتماً جریان‌هایی بن عروه

را شنیده‌اید. مسلم بن عقیل در کوفه مهمان اوست. دستگاه جبار عبیدالله زیاد مطلع شده است که مسلم بن عقیل مهمان هانی بن عروه است. هانی بن عروه را احضار می‌کنند و می‌گویند مسلم را تسلیم ما کنید. هانی می‌گوید: اگر تنهای تنها بمانم و اگر هیچ یار و یآوری نداشته باشم حاضر نیستم مسلم را تسلیم شما کنم. می‌گوید من حاضر بمیرم تا مسلم بماند. این معنای ایثار است که دیگران را بر خود مقدم بدانیم. سعید بن عبدالله در روز عاشورا از چهره‌های بزرگ ایثارگر است که سید و سالار شهیدان دعای بسیار مهمی در حق او کرد. روز عاشورا وجود مقدس اباعبدالله (ع) به نماز ایستاده است. - در پرانتز یک جمله عرض کنم. هم در زندگی هم امیرالمؤمنین (ع) و هم در زندگی امام حسین (ع) وجود دارد. ابن عباس می‌گوید در جنگ صفین، نزدیک ظهر دیدم امیرالمؤمنین (ع) به آسمان نگاه می‌کند. گفتم آقا چرا به آسمان نگاه می‌کنید در وسط جنگ؟ آقا فرمود منتظرم ظهر شود تا به نماز بایستم «عَلَى مَا نُقَاتِلُهُمْ إِنَّمَا نُقَاتِلُهُمْ عَلَى الصَّلَاةِ» [۷] ابن عباس میدانی ما برای چه می‌جنگیم؟ ما بخاطر نماز می‌جنگیم. - سعید بن عبدالله عرض می‌کند یا اباعبدالله این جان ناقابل من سپر شما باد؛ جانم را سپر می‌کنم تا شما به نماز بایستید. پیامی که می‌خواهم به شما عرض کنم این است که عزاداری ارزشمند است ولی بدانیم که حسین بن علی (ع) که برایش سینه می‌زنیم دقدقه نماز داشت. نکند تا نزدیک صبح به سر و سینه بزنیم به عنوان عزاداری برای حسین بن علی (ع)، اما خدای ناخواسته در فضای کارمان دغدغه نماز نباشد! سعید بن عبدالله سیزده تیر خورد و روی زمین افتاد و به شهادت رسید. حضرت فرمود همان گونه که الان جلوی ما هستی، فردای قیامت هم همراه ما خواهی بود.

نکاتی درباره قمر بنی هاشم

چند نکته از عباس (ع) هم بگویم و بعد عرض ادب و احترام کنم.
نکته اول از لحظه‌ای که از مدینه حرکت کردند سقای کاروان است. یعنی آب آور کاروان حسین است. آب را تقسیم می‌کند بین بچه‌ها و کاروانیان و

تبعاً یک سهمی هم خودش دارداما از همه سهم خودش استفاده نمی‌کند و می‌گوید شاید این بچه‌ها و نازدانه‌ها طلب آب کنند و آب نباشد و آنوقت عباس سهمیه خودش را به بچه‌ها بدهد. می‌دانید روز عاشورا چرا بچه‌ها صدا می‌زنند عمو جان العطش چون از مدینه یاد گرفته‌اند که عباس آن سهمیه آب خودش را به بچه‌ها می‌داد.

نکته دوم) در رابطه با ایثارگری قمر بنی‌هاشم است. شمرامان نامه آورد برای قمر بنی‌هاشم (ع) و برای برادران قمر بنی‌هاشم (ع). صدا زد «أَيُّنَ بُيُوتِ أُخْتِنَا» [۸]. مقصودش عباس و برادرانش بود. دو سه بار صدا زد عباس جواب نداد. ابا عبدالله فرمود برو جوابش را بده ولو اینکه دشمن ما است. عباس رفت گفت من امان نامه برایتان آوردم. عباس سر به زیر انداخت و شمر و عبیدالله زیاد را لعن کرد. برگشت و سر را به زیر انداخت و آمد خدمت ابا عبدالله. آقا فرمود دشمن چه کاری با شما داشت؟ عباس سکوت کرد. آقا اصرار کرد، پاسخ داد: آمده بودند که ما را از شما جدا کنند ولی امکان ندارد. شب عاشورا هم اظهار وفاداری کرد و روز عاشورا برای اینکه بنمایاند عباس و برادرانش فداییان ابا عبدالله‌اند، اول برادرانش را فرستاد به شهادت رسیدند و بعد عباس (ع) ماند. عباس یک دفعه نگاه کرد در بین جنگاوران کسی جز او و حسین باقی نمانده است. خطاب کرد به ابی عبدالله (ع) و عرض کرد سینه‌ام تنگ شده است. دیگر از این دنیا خسته شده‌ام. اجازه بده تا روانه میدان شوم. آقا ابا عبدالله فرمود حالا که می‌خواهی بروی، برای بچه‌ها آب بیاور. آمد در خیمه‌گاه و کودکان اطرافش را گرفتند و با یک صحنه عجیبی روبرو شد. زیر مشک‌هایی که در خیمه گذاشته شده بودند، رطوبت بود ولی مشک‌ها خالی بود. دید این بچه‌ها شکمشان را روی این رطوبت‌های زیر مشک گذاشته‌اند.

عباس روانه میدان شد و یک لشکر چهار هزار نفری را در هم ریخت و وارد شریعه فرات شد. دست برد زیر آب تا آب بنوشد که یاد برادرش حسین افتاد «فذكر عطش اخيه الحسين» عباس تو آب بخوری و حسین تشنه باشد؟ تو آب بخوری و بچه‌ها تشنه باشند؟ آب را روی آب ریخت. مشک را پراز آب کرد به امید که به خیمه‌گاه ببرد. در بین راه دشمن کمین کرد

و دست راست عباس را قطع کرد بعد دست چپ عباس را قطع کرد، بند مشک را به دندان گرفته بوداما تیرآمد به مشک اصابت کرد وامید عباس ناامید شد. سپس تیری به چشم عباس اصابت کرد و بعد عمود آهنین بر فرق عباس فرود آمد... یک نکته می‌خواهم بگویم و آن اینکه تیر در چشم عباس است و دست در بدن ندارد. اکثر شهدای کربلا زمانی که از اسب بر زمین می‌افتادند دست‌ها را سپر قرار می‌دادنداما نمی‌دانم عباسی که دست در بدن ندارد چگونه روی زمین قرار گرفت.

نسئلک اللهم و ندعوک

پروردگارا ما را بیامرز. به عظمت باب الحوائج، حوائج را برآورده بگردان...
«والحمد لله رب العالمین»

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.
- [۲]. «مریم»، ۹۶.
- [۳]. نفس المهموم، ص ۵۶۲.
- [۴]. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۳.
- [۵]. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۲۰، ص ۱۷۳.
- [۶]. همان.
- [۷]. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۲۴۶.
- [۸]. وقعة الطف، ص ۱۹۰.

ثواب زیارت سیدالشهداء

حجت الاسلام و المسلمین میرباقری

یکی از راه‌هایی که در معارف شیعه و روایات اهل بیت علیهم السلام برای نزدیک شدن راه به سوی خدای متعال بیان شده است و حقیقتاً کار را بسیار آسان کرده است و از راه‌هایی است که در معارف اهل بیت هم بیشتر به او اشاره شده است زیارت معصومین علیهم السلام بویژه زیارت سیدالشهداء (ع) است چون همه این عباداتی که ما می‌کنیم از نماز و حج و صوم و انفاق در راه خدا تا جهاد و شهادت در راه خدا برای این است که انسان راهی به سوی خدای متعال پیدا نکند؛ والا غرض بازیگری و مشغول شدن به خود این عبادات نیست نماز و جهاد که مقصد نیست همه این‌ها راه‌ها و سبلی هستند که ما را به خدای متعال برسانند تا به معرفت برسیم و به محبت برسیم.

از روایات ائمه علیهم السلام پیدا می‌شود که یک مسیری که برای رسیدن به خدای متعال گشوده شده که یک مسیر بسیار جامع و میان بر هم هست، مسیر زیارت معصوم (ع) است. حالا شما آناری که در روایات برای زیارت سیدالشهداء (ع) نقل شده است ببینید؛ ده‌ها و بلکه صدها اثر و ثواب هست؛ گاهی با جهاد در راه خدا و شهادت ثوابش بیان شده است: فرمودند هر قدمی که بر می‌دارید ثواب این است که در راه خدا به شهادت برسید گاهی با انفاق مقایسه شده است فرموده است مثل این می‌ماند

که هر قدمی که بر می دارید در راه خدا بنده ای را آزاد می کنید گاهی با حج مقایسه شده است: گاهی فرمودند از ثواب یک حج عمره دارد؛ تا می رسد به جایی که فرمود در هر قدمی که بر می دارید ثواب یک حج عمره هست. نسبت به طهارت نفس در روایات فرمودند: کسی که کربلا می رود و زیارت می کند وقتی می خواهد از کربلا بیرون بیاید ملکی می آید از طرف رسول گرامی اسلام (ص) و سلم و پیغام برای او می آورد که خدای متعال همه گذشته تو را پاک کرد فکر آینده ات باش. این خیلی مقام مهمی است که آدم به یک جایی برسد که همه گناهان گذشته اش یک جا پاک شود و احساس کند به طهارت نفس رسیده است. این مقام توبه های طولانی می خواهد؛ یا حتی بالاتر از این بیان شده که رسولی از طرف خدای متعال می آید و سلام خدای متعال را می رساند و همین پیغام را به بنده می دهد.

آثار سنگینی که در زیارت سیدالشهداء آمده است که خیلی آثار سنگینی هستند و البته در این راه مخاطراتی هم هست اما دعوت شده که ولو مخاطره آمیز هم بود به خاطر خطراتی مسیر را شما ترک نکنید و برای خطر کردن در این راه ثواب های مخصوصی در روایات ذکر شده است. برای پیاده رفتن در این راه هم همین طور و این مطلبی هست که یکی دو تا و ده ها روایت نیست؛ بلکه صدها و بیش از صدها روایت ما در زمینه زیارت سیدالشهداء (ع) داریم.

روایاتی است که آثار دنیوی این زیارت و آثار اخروی این زیارت را بیان می کند کانه به نظر می آید همه ملک و ملکوت در خدمت سیدالشهداء و در خدمت زائرین سیدالشهداء (ع) قرار می گیرند، برای این که راهشان هموار شود. من فقط بعضی از این روایات را به عنوان نمونه خدمتتان تقدیم می کنم؛ از این دست روایات این قدر زیاد هست که اگر بخواهیم بخوانیم از الان تا ده ها شب هم بخوانیم تمام نمی شود. چندین روایت در باب پیاده روی و مشی در زیارت سیدالشهداء (ع) هست و ثواب مشی و پیاده روی را ذکر می کند؛ البته این ها خوب است روایاتش قبل از پیاده روی خوانده شود ولی این که من می خوانم غرضی دارم می خواهم عرض بکنم که این یک مسیری است برای رسیدن به خدای متعال.

ثواب هر قدم در مسیر زیارت امام حسین (ع)

روایت را عرض کنیم هم در تہذیب مرحوم شیخ طوسی هست و هم در ثواب الاعمال مرحوم صدوق است هم در کامل الزیارات نقل کرده است بقیه مجامع روایی هم مانند وسایل الشیعه از این مصادر اولیه روایت را نقل کردند. حسین بن ثویر ابن ابی فاخته می‌گوید: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا حُسَيْنُ إِنَّهُ مَنْ حَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يُرِيدُ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع إِنْ كَانَ مَا شِئَا كَتَبَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً وَ مُجِيَّ عَنْهُ سَيِّئَةٌ فَإِنْ كَانَ رَاكِبًا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَافِرٍ حَسَنَةً وَ حَطَّ بِهَا عَنْهُ سَيِّئَةٌ حَتَّى إِذَا صَارَ فِي الْخَائِرِ كَتَبَهُ اللَّهُ مِنَ الْمُفْلِحِينَ الْمُنْجِحِينَ حَتَّى إِذَا قَضَى مَنَاسِكَهُ كَتَبَهُ اللَّهُ مِنَ الْفَائِزِينَ حَتَّى إِذَا أَرَادَ الْإِنصِرَافَ أَتَاهُ مَلَكٌ فَقَالَ لَهُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص يُفَرِّقُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ اسْتَأْنِيفَ الْعَمَلِ فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا مَضَى» (۱) امام صادق (ع) فرمودند: یا حسین اگر کسی از منزل خودش خارج بشود و قصدش زیارت قبر امام حسین (ع) باشد در هر قدمی که برداشته می‌شود خدای متعال برای او حسنه‌ای نوشته و در هر قدمی که برداشته می‌شود یک سیئه‌ای از او پاک می‌شود. وقتی به حائر سیدالشهداء می‌رسد و وارد حائر می‌شود خدای متعال او را از این دو دسته‌ای که به فلاح و نجاح رسیدند قرار داده و جز آن‌ها او را ثبت می‌کند. وقتی مناسک زیارت حضرت را انجام می‌رساند خدا او را از فائزین می‌نویسد.

پس این جور نیست که این زیارت همه ثوابش مال آن اقدامات آخری است که این مناسک زیارتی را انجام دادن است؛ بلکه از خانه که راه می‌افتد قدم‌های او ثواب و عبادت هستند و با هر قدمی حسنه‌ای برای او نوشته می‌شود و سیئه‌ای از او پاک می‌شود. در بعضی روایات اضافه کرده است که بر درجه یا بر درجات او افزوده می‌شود و وقتی به حائر می‌رسد به فلاح و نجات راه پیدا می‌کند و وقتی مناسکش را انجام داد از جمله آن‌هایی که به فوز رسیدند قرار می‌گیرد. فائزین را روایات و قرآن معنا کرده‌اند. وقتی مناسک را انجام داد حالا قصد برگشت دارد ملکی می‌آید به سوی او و سلام نبی اکرم را به ایشان می‌رساند که حضرت پیغمبر برای تو پیام دادند که عمل خودت را از نو شروع کن. خدای متعال همه گذشته شما را پاک کرده است.

همین مطلب را در تهذیب نقل کرده است منتهی ذیل روایت را مرحوم شیخ طوسی این گونه نقل کردند: «حتی اذا اراد الانصراف عطاء ملکا فقال له انا رسول الله ربک یقرئک السلام و یقول لک استأنف العمل فقد غفر لک ما مضی» (۲) ملکی می آید به او پیغام می دهد که من از طرف خدای متعال آمده ام خدای متعال به شما سلام رسانده است و می گوید که عملت را از نو شروع کن گذشته های شما جبران شده است.

تضاد روح ایمان و نور عبادات باگناه

انسانی که به مقام بیداری و هشیاری رسید و به قول آفایان وارد عالم یقظه شد و از غفلت بیرون آمد و می خواهد راه خدا را برود اولین قدمی که می گویند بردارد باید یک توبه جامعی کند که موانع راه از او برداشته بشود. خیلی اوقات انسان عمل انجام می دهد اما موانعی دارد که این عمل به نتیجه نمی رسد. اقدام زیاد می کند مثلاً نماز شب ۴۰ سال خوانده است واجبات را رعایت کرده است ولی یک موانعی در انسان هست که این موانع نمی گذارد انسان پرواز کند و عملش به نتیجه برسد. گاهی یک گناه یک سوء نیت کافی است برای باز ماندن اما در این روایات آمده است که انسان که زیارت کرد و مناسکش را انجام داد از طرف خدای متعال از طرف رسول خدا (ص) پیغام می دهند که گذشته شما تدارک شده است به فکر آینده خودتان باشید سعی کنید از آن به بعد لغزش نکنید و زمین نخورید؛ البته این در باب حج هم هست در مورد حج هم فرمودند که کسی که حج انجام دهد یکی از درجات ثوابی که برای حجاج بیان شده است این است که یک دسته حاجی هایی هستند که وقتی حج را انجام می دهند به آن ها می گویند «استأنف العمل»؛ یعنی حج را یک گونه انجام می دهند که خدای متعال پاکشان می کند و می فرماید پاک شدید عملتان را از نو شروع کنید. در روایت هست به حاجی می گویند این نور حج با تو همراه هست تاگناه نکردی؛ گویا انوار عبادات باگناه جمع نمی شوند و اگر انسان گناه کرد انواری که از عادات به انسان می رسد آن باطن عبادت آن سر عبادت از انسان فاصله می گیرد.

در باب روح الایمان هست «كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مُّنَى» (مجادله / ۲۲) در روایات دارد که مؤمن این روح ایمان با او هست. وقتی اراده گناه می‌کند این روح از او فاصله می‌گیرد و جدا می‌شود؛ یعنی در فعل گناهِش از او فاصله می‌گیرد. همین‌طور هم از بعضی روایات این‌گونه استفاده می‌شود که عبادات انسان هم این‌گونه است. نور عبادت انسان با انسان هست تا انسان یک عمل منافی انجام نداده است و اگر عملی که منافات با این عبادت داشت انجام شد آن نور عبادت از انسان فاصله می‌گیرد.

جبران و اصلاح گذشته و تضمین آینده با زیارت مقبول

در بعضی از روایات دیگر نسبت به زائر یک مرتبه دیگری از ثواب ذکر شده است که این که در باب حجاج هم این هست که یک دسته از حجاج حاجی‌ها هستند که به آن‌ها می‌گویند گذشته و آینده شما تدارک شد یعنی این‌طور نیست که حجاجی که انجام دادید فقط گذشته شما را جبران کرد بلکه در مابقی عمرتان هم تضمین شدید و این معنایش این است مومن می‌تواند با حجاجش به یک نقطه‌ای برسد که دیگر شیطان نمی‌تواند او را از خدا و اولیاء خدا جدا کند. او در حصن الهی قرار می‌گیرد.

یک موقعی انسان را پاک می‌کنند اما نسبت به آینده انسان تضمین نمی‌دهند و می‌گویند گذشته شما جبران شد ولی مراقبت کنید چون شیطان در کمین شما است مواظب باشید بعد از این در کمین شیطان واقع نشوید. اما الان آن کمین‌هایی که تا بحال شیطان به شما زده است و بهره‌هایی که برده برایتان جبران کردیم.

این در محضر خدای متعال خیلی مقام مهمی هست که انسان وقتی زمین خورد قاعدتاً دیگر نباید بلند شود اما این خدای متعال هست که جبران می‌کند و تدارک می‌کند «وَعِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ حُلُوفٌ، وَلَيْمَّا فَسَدَ صِلَاحٌ، وَفِيمَا أَنْكَرْتَ تَغْيِيرٌ» (۳) آن چه را خدای متعال نمی‌پسندد می‌تواند تغییر بدهد؛ آن چه از انسان فوت شده، دیگر فوت شده است؛ جوانی رفته است عمر رفته است این یک سالی که رفت رفته است و هر کار هم بکنی دیگر بر نمی‌گردد آنچه فوت شده فوت شده است ولی در محضر خدای

متعال نسبت به آنچه از ما فوت شده است جایگزین هست خدای متعال می‌تواند جای او را پر بکند و در آن چه از ما فاسد شده است در محضر خدای متعال صلاحش هست ما خراب کردیم اما خدای متعال می‌تواند اصلاح بکند و آنچه تو نمی‌پسندی تغییرش در نزد تو هست می‌توانی تغییر بدهی با آن گونه‌ای که مرضی تو واقع شود.

این که انسان به نقطه‌ای برسد که خدای متعال گذشته او را جبران بکند و موانع راهش را بردارد و به نقطه صفر برسد نقطه مهمی است که آدم از سقوط نجات پیدا بکند برسد به نقطه صفر و به انسان بگویند آینده خودت را مراقبه بکن. از این بالاترین است که آدم در یک حصنی قرار بگیرد که هم گذشته‌اش تدارک شده باشد هم نسبت به آینده او خدای متعال تضمین به انسان بدهد.

در روایات داریم که یک دسته از زائرین سیدالشهداء این گونه هستند که به آن‌ها می‌گویند گذشته و آینده تان را خدای متعال بخشید؛ یعنی به گونه‌ای زیارت کردید و به محض امام رسیدید که در حصن امام واقع شدید و دیگر شیطان نمی‌تواند به شما لطمه بزند و ایمان شما را سلب بکند کانه به انسان تضمین می‌دهند. این خیلی چیز عجیبی است چون تضمین به آدم داده نشده است حتی در روایات است که مومن تا آخرین لحظه‌ای که از دنیا نرفته است نگران است چون ممکن است در آن لحظه آخر شیطان سرمایه‌ایمان انسان را ببرد اما این که به انسان تضمین بدهند که گذشته ات جبران شد و آینده ات را هم ما تضمین کردیم این در حج است و در ثواب زیارت سیدالشهداء (ع) هم نسبت به بعضی از زائرین سیدالشهداء (ع) یک چنین ثوابی هست.

یک روایت دیگر باز از ثواب مشی خدمتتان تقدیم کنم. مرحوم ابن قولویه در کامل الزیارات نقل کردند که علی بن میمون الصائغ از امام صادق (ع) نقل کرد: «يَا عَلِيُّ زُرُّ الْحُسَيْنَ وَلَا تَدْعُهُ قَالَ قُلْتُ مَا لِمَنْ أَنَاهُ مِنَ الثَّوَابِ قَالَ مَنْ أَنَاهُ مَا شِئَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً وَمَحَى عَنْهُ سَيِّئَةً وَرَفَعَ لَهُ دَرَجَةً فَإِذَا أَنَاهُ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ مَلَكَئِينَ يَكْتُمَانِ مَا خَرَجَ مِنْ فِيهِ مِنْ خَيْرٍ وَلَا يَكْتُمَانِ مَا يَخْرُجُ مِنْ فِيهِ مِنْ شَرٍّ وَلَا غَيْرَ ذَلِكَ فَإِذَا انْصَرَفَ وَدَعُوهُ وَقَالُوا يَا وَلِيَّ اللَّهِ

مَعْفُورًا لَكَ أَنْتَ مِنْ حِزْبِ اللَّهِ وَ حِزْبِ رَسُولِهِ وَ حِزْبِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِهِ وَ اللَّهُ لَا تَرَى النَّارَ بِعَيْنِكَ أَبَدًا وَ لَا تَرَكَ وَ لَا تَطْعَمُكَ أَبَدًا» (۴) به من فرمودند که زیارت امام حسین (ع) را رها نکن. عرض کردم آقا چه ثوابی در زیارت حضرت هست؟ فرمودند: اگر کسی پیاده به زیارت حضرت برود یعنی در هر قدم سیری در انسان پیدا می شود یک مانع ازش برداشته می شود. یک زاد و توشه اضافه برای راه بهش می دهند. یک درجه هم او را بالای می برند. وقتی می آید به زیارت حضرت دو تا ملک موکل هستند خیرانش را می نویسند. هر حرف خوب بزند نوشته می شود. اما بدی هایی که از او صادر می شود آن را نمی نویسند و حرف های خنثی حرف های بی خاصیت آن ها را هم نمی نویسند. دو ملک وقتی بر می گردد با او خدا حافظی می کنند و به او می گویند که گناهان تو آمرزیده شده است و از این بالاتر اینکه شما جزو حزب الله حزب رسول حزب اهل بیت خواهی بود که در قرآن هم داریم که «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائده/ ۵۶) بعد فرمود: هیچ گاه آتش را نخواهی دید و آتش هم شما را نخواهد دید. هیچ گاه این آتش نمی تواند شما را طعمه خودش بکند. خیلی وقت ها ما طعمه جهنم و طعمه شیاطین طعمه اولیاء طاغوت می شویم و لقمه آن ها می شویم، آن ها ما را تناول می کنند و جزو قوای خودشان قرار می دهند. از ما در مسیر شیطنت آن ها سوء استفاده می شود. فرمود: اگر کسی به زیارت امام حسین (ع) رفت یکی از خواصی که پیدا می کند این است هیچ وقت طعمه آتش نمی شود، طعمه شیطان نمی شود. نار، باطنش ولایت اولیاء طاغوت و شیطان است. طبق آیه قرآن که فرمود: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره/ ۲۵۷) یعنی انسانی که به زیارت سیدالشهداء (ع) رفت دیگر طعمه شیطان نمی شود و شیطان نمی تواند از او سوء استفاده کند؛ چنین انسانی از مطمع شیطان بیرون می رود. از این دست روایات فراوان هستند.

حج مقبول در هر قدم زیارت سیدالشهداء

در بعضی دیگر از روایات این گونه دارد که این دیگر خیلی عجیب است تا

اینجا بعضی آثار در حج هم بود که اگر کسی حج برود در هر قدمی برمی دارد حتی اگر سوار مرکب شود هر قدمی که مرکب بر می دارد یک حسنه برایش می نویسند و یک بدی از او پاک می کنند و یک درجه او را بالا می برند. اما در بعضی روایات برای نمونه روایت در تهذیب هست و مرحوم شیخ طوسی از امام صادق (ع) نقل کردند: «أَنَّ سُئِلَ عَنِ الرَّائِرِ لِقَبْرِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ مَنِ اغْتَسَلَ فِي الْفُرَاتِ ثُمَّ مَشَى إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ ع كَانَ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ يَرْفَعُهَا وَ يَضَعُهَا حَجَّةٌ مُتَقَبَّلَةٌ بِمَنَابِسِهَا» (۵) کسی که در فرات غسل کند و قدم بر دارد و پیاده به طرف قبر امام حسین برود هر قدمی که بر می دارد یک حج مقبول آن هم با مناسکش است. شما ثواب زیارت حج را دیدید؛ این روایات در مقام کوچک کردن ثواب حج نیست. حج خیلی عبادت بزرگی است در روایات هست و بزرگان هم کتب اخلاقی خودشان آورده اند و وقتی مناسک حج و آداب و رموز حج را بیان کردند آنجا توضیح دادند که حاجی به چه مقاماتی می تواند نایل شود؛ کانه یک سفر کامل آخرتی است که انسان حاجی می تواند یک سیر کامل الی الله داشته باشد. در قرآن فرار الی الله به حج تفسیر شده است خدای متعال می فرماید: «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (ذاریات/ ۵۰-۵۱) که بزرگان فرمودند که آیه دوم تفسیر آیه اول است. به سوی خدا فرار کنید من شما را انذار می کنم اگر فرار نکردید در خطر هستید این فرار از الهه خودتان که با خدا گرفتید و از شرکتان است که به سوی خدای متعال فرار کنید از بت ها و بت کده تان بیرون بیاید و به سمت خدای متعال بروید؛ از وادی شرک به وادی توحید بروید. فرار کنید. این وادی شرک این آلهه و این پناه گاههای شما برای شما خطر خیز هستند من شما را انذار می کنم در روایت است فافروا الی الله یعنی «حُجُّوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (۶) پس این روایات نمی خواهد حج را کوچک کند حج فرار الی الله است حج رسیدن سیر در وادی توحید است سیر از شرک به توحید است که اگر کسی حج کامل انجام داد یک وادی را طی کرده است؛ یک مقام را در وادی توحید طی کرده است و از شرک به توحید رسیده است. خیلی عمل جامع و کاملی است به خصوص با توجه به این که امیرالحجاج امام (ع) هست

وامام هست که ما را سیر می دهد حج سفر کاملی است .
 بحث این نیست که ما می خواهیم حج را کوچک کنیم بلکه بحث عظمت زیارت سیدالشهداء (ع) است که در روایات متعدد آمده است . در آن حدیث بالا فرمود وقتی از فرات غسل می کنید هر قدمتان یک حج مقبوله است . یک نقلی از مرحوم مجلسی بزرگ پدر علامه مجلسی در شرح شان هست و در من لایحضره الفقیه مرحوم صدوق و در روضه المتقین ، آنجا یک تعبیری ایشان دارند می گویند که فاصله بین فراتی که از حله می گذرد تا مزارع امام حسین (ع) قریب ۶۰ هزار قدم است ستین الف خطوة ۶۰ هزار قدم تقریباً سی کیلومتر می شود . اگر در هر قدمی ثواب یک حج و مناسکش باشد معنایش این است اگر کسی از آنجا غسل کند و پیاده برود ثواب ۶۰ هزار حج مقبوله دارد . اینقدر گاهی این اعمال ثواب هایش بزرگ است و ما هم روحمان کوچک هست و دستگاه و عظمت دستگاه الهی را درک نمی کنیم که به نظرمان می آید که این ثواب ها مبالغه آمیز است ؛ در حالی که اصلاً این گونه نیست .

در روایات حضرت فرمودند: مومنی که از سر محبت به پدر و مادرش نظر می کند خدای متعال در هر نظر ثواب یک حج به او می دهد . یک کسی گفت آقا شاید یک کسی دلش بخواهد روزی صد بار این گونه به پدر و مادرش نگاه کند (من حدیث را نقل به معنا می کنم) حضرت فرمودند مگر تو بخیل هستی دستگاه خدای متعال خیل وسیع تر از این حرفهاست اگر او صد بار نظر محبت آمیز بکند خدای متعال صد بار ثواب حج به او می دهد .

ما چون کوچک هستیم این ثواب ها گاهی در نظر ما یک کمی ممتنع به نظر می آید در دستگاه خدای متعال همه این ثواب ها متصور است ؛ نسبت به فضل و جود و کرم الهی و در دستگاه اهل بیت و وسعت دستگاهشان این ثواب ها متصور است .

تبدیل طینت شهید راه زیارت به طینت انبیاء مخلصین

یک روایت دیگر را از یک باب دیگری خدمتتان می خوانم . این گونه بود که می رفتند زیارت سیدالشهداء (ع) گاهی اوقات اگر به دست دشمن

می افتادند کشته می شدند؛ صفان جمال از امام صادق (ع) در ضمن یک حدیثی سوال کرد: «فَمَا لِمَنْ قُتِلَ عِنْدَهُ جَارٌ عَلَيْهِ سُلْطَانٌ فَقَتَلَهُ قَالَ أَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِهِ يُغْفَرُ لَهُ بِهَا كُلُّ خَطِيئَةٍ وَ تَغْسَلُ طِينَتُهُ النَّبِيَّ الَّتِي خَلِقَ مِنْهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى تَخْلُصَ كَمَا خَلَصَتِ الْأَنْبِيَاءُ الْمُخْلِصِينَ [الْمُخْلِصُونَ] وَ يَذْهَبُ عَنْهَا مَا كَانَ خَالَطَهَا - مِنْ أَجْنَسِي طِينِ أَهْلِ الْكُفْرِ» (۷) اگر سلطانی دست بیابید به این زائر و او را بکشد ثواب این کسی که رفته به زیارت و سلطان بر او مسلط شده و او را کشته چیست این شنیدنی است از امام صادق (ع) خیلی عجیب است فرمودند: اول قطره خونش که ریخته می شود همه خطاهایش و خطیئه هایش هم اعمالش و شاید هم صفات ردیله اش مورد مغفرت قرار می گیرد.

ما از یک طینتی خلق شدیم و طینت هایمان متفاوت و متناسب با درجاتمان است. بعضی طینت هایشان خیلی نورانی است بعضی طینت هایشان کم تر بعضی ها هم خب طینت هایشان ظلمات است که این ها در دوستان اهل بیت نیستند که سرشتشان ظلمانی است. خب خیلی چیزها در طینت انسان هست البته اینکه طینت از کجا می آید چرا طینت ها متفاوت هستند در جای خودش باید بحث شود که آنجا هم خیلی هایش از اختیارات ما در آن دخیل بوده است این که طینت ما چگونه شود اختیاری که ما در عوالم قبل کردیم در سرشت و طینتمان هم حضور داشته است و خیلی بی ارتباط با اختیار ما نیست؛ مثل خلوص در طینت. این را در قرآن خدای متعال می فرماید «وَأَنْ لَوْ اِسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (جن/۱۶) پیداست ناظر به گذشته است و بعید نیست اگر آن ها در طریقه توحید و ولایت استقامت می کردند آن ها را با آب گوارا سیراب می کردیم. حضرت فرمود این ناظر به عالم اظله است در آنجا اگر بر ولایت ما استقامت می کردند گلشان را با آب فرات با ولایتمان عجین می کردیم (ماء فرات تفسیر به ولایت شده است) گلشان عجین با ولایت می شد و نورانی می شدند. کمال این که بعضی می دانید گلشان با ماء أجاج با آب تلخ و شور سرشته شده است. حالا آن هر کدام تفاسیری دارد. طینت هایی که ما در وجودمان هست که دیگر سرشت ما شده

است این طینت‌ها متفاوت است در آن روایت این تعبیر خیلی تعبیر عجیبی است فرمود وقتی خون این کسی که در زیارت امام حسین به شهادت رسیده است روی زمین می‌ریزد ملائکه طینتی که از او خلق شده است شستشو می‌دهند حَتَّى تَخْلُصَ كَمَا خَلَصَتِ الْأَنْبِيَاءُ الْمُخْلِصِينَ کما اینکه انبیاء مخلص طینتشان خالص شده است طینت این آدم هم خالص می‌شود. این خیلی مقام عجیبی است. نه بیانش از غیر امام ساخته شده است و نه اینکه اگر بیان امام صادق نبود واقعاً این قدر مطلب سنگین است که قابل باور کردن نبود. حضرت فرمود کسی که در مسیر زیارت سیدالشهداء به قتل برسد این آدم وقتی خورش روی زمین می‌ریزد غیر از این که خطیئه‌هایش پاک می‌شود ملائکه موکل هستند طینت او را شستشو دهند و طینت او خالص می‌شود و زدوده می‌شود از طینت او آن چه از ناپاکی گل اهل کفر و فساد وارد شده است.

علامت تفاوت طینت و عمل مومن و کافر

این هم در روایات مفصل توضیح داده است و فرمود که خدای متعال از یک گل مومنین را آفریده است و از یک گل کفار و عرض کردم این جبر نیست بلکه اختیارات قبلی ما در آن دخیل بوده است. بعد این دو گل با هم قاطی شده‌اند صفات مومنین به آن‌ها و صفات آن‌ها به مومن سرایت پیدا کرده است؛ نظیر معاشرتی که ما در همین دنیا با همدیگر داریم. الان در این دنیا مومن با فاسق با هم معاشرت می‌کنند زندگی شان گاهی آمیخته می‌شود کافر و مومن در این دنیا با همدیگر معاشرت می‌کنند؛ فرهنگ‌ها و رفتارها منتقل و گاهی خصوصیات روحی منتقل می‌شود؛ یعنی ما از کفار نحوه زندگی یاد می‌گیریم.

الان این شیوه زندگی که ما داریم بسیاری از طرف کفار آمده است و این در اثر اختلاط ما با کفار است؛ یعنی وقتی مختلط با کفار شدیم ظاهر زندگی آن‌ها به زندگی ما و گاهی صفاتشان به صفات ما سرایت می‌کند. گاهی از این بدتر می‌شود و آلودگی آن‌ها وارد طینت ما می‌شود علامت طینت گاهی این است که آدم از آلودگی بدش نمی‌آید، زیرا یک موقعی آدم

آلوده می‌شود ولی از آلودگی بدش می‌آید ولی اگر وارد طینت انسان شد انسان دیگر از آن آلودگی بدش نمی‌آید و این علامتش است.

طینت فاسق از فسق است؛ او فاسق است نه فاسق العمل؛ از فسق لذت می‌برد. در روایات به حضرت گفتند: شیعه شما معصیت می‌کند ما بگوییم فاسق است؟ حضرت فرمود: نگوید فاسق است بگویید فاسق العمل است؛ او طیب الروح است یعنی روحش پاک است اگر محب ما است خودش پاک است اما عملش فسق است. از عملش تبری بجوید از خودش تبری نجوید. در روایات دارد مومن علامتش این است که از بدی بدش می‌آید زیرا وقتی طینت پاک شد، سنخیتی با بدی ندارد پس از بدی‌ها بدش می‌آید؛ به عکس فاسق از فسق لذت می‌برد این است که مومن هیچ وقت از گناه خودش راضی نیست و هیچ وقت از گناه خودش لذت حقیقی نمی‌برد از عمق وجودش مبتهج به گناه نیست.

مومن وقتی مکروه انجام می‌دهد لا ابالی می‌شود و این یک درجه از ایمانش کاسته شده است اگر در گناهان لا ابالی شد که درجه بعدی است. مومن لا ابالی نیست چون طینتش نورانی است و از گناه پرهیز می‌کند یک جایی هم اگر مبتلا شد و در اثر آلودگی و آمیختگی با کفار گناهی را انجام داد این از گناه خودش هم بدش می‌آید؛ از صفت بد خودش هم بدش می‌آید؛ مثلاً اگر حسد در آن باشد از حسد خودش لذت نمی‌برد. ناراحت است که حسود است؛ ناراحت است که بخیل است؛ ناراحت است که ترس بی جا و خوف بی جا دارد؛ از ترسو بودن خودش بدش می‌آید؛ این علامت مومن است.

به عکس اگر کسی فاسق و فاسد و کافر شد، از اعمال بد لذت می‌برد و به عکس از اعمال خوب نگران هست و بدش می‌آید و لذت نمی‌برد. حال اختلاط این دو (مومن و فاسق) با هم به انواع مختلف است. گاهی به گونه‌ای است که ظاهر مومن فقط آلوده می‌شود این یک دسته هستند ولی گاهی در اثر شدت اختلالی که انسان پیدا می‌کند می‌بیند که طینتش هم آلوده می‌شود یعنی به گونه‌ای می‌شود که گاهی از بعضی بدی‌ها هم بدش نمی‌آید و از بعضی خوبی‌ها هم خیلی لذت نمی‌برد؛ این علامت اختلاط طینت است.

حال در این روایت حضرت فرمود که ملائکه وقتی این مومن خونش روی زمین می‌ریزد طینت او را شستشو می‌دهند تا خالص می‌شود و آن چه که از ناپاکی گل اهل کفر و فساد مخلوط با طینت مومن شده بود از طینت او جدا می‌شود. این خیلی چیز عجیبی است.

درجات آلودگی انسان به دست ابلیس

در ادامه حدیث است که «وَيُغَسَّلُ قَلْبُهُ» قلبش شستشو داده می‌شود. در مورد قلب، از قلب ظاهری داریم تا باطن؛ گاهی اوقات شیطان و شیاطین و اولیاء طاغوت در قلب انسان نفوذ می‌کنند و انسان به آلودگی آن‌ها آلوده می‌شود زیرا بر طبق احادیث «عَدُوْنَا أَضْلُ كُلِّ شَيْءٍ وَمِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَيْحٍ وَ فَاحِشَةٍ» (۸) همه زشتی‌ها و بدی‌ها و آلودگی‌ها مال دستگاه اولیاء طاغوت و دشمنان حضرت و مال شیطان است. شیطان سعی می‌کند در انسان دست ببرد و انسان را آلوده کند. گاهی ظاهر انسان را مسح و آلوده می‌کند؛ کسی که طینتش از لجن است اگر بوی او هم به انسان بخورد انسان بوی لجن می‌گیرد. آدم از مسیری که بوی عفونت می‌آید عبور کند لااقل لباس هایش بوی بد می‌گیرد. شیطان سعی می‌کند اگر بتواند بوی خودش را اگر بتواند دستش را که از لجن است، بوسیله آن‌ها انسان را آلوده کند؛ اگر بتواند دست در قلب انسان ببرد. در روایات است که هرگناهی که انسان می‌کند یک نقطه تیره در دلش پیدا می‌شود این که در روایات است که «النَّظَرُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سَهَامِ إِبْلِيسَ» (۹) نگاه حرام یک تیری است که از ناحیه شیطان رها می‌شود از چشم عبور می‌کند و به قلب انسان می‌رسد. شیطان سعی می‌کند کدورت، آلودگی، ظلمت، استکبار، شیطنت و گردن‌فرازی خودش در مقابل خدای متعال را به قلب انسان برساند. این کار شیطان است. خب گاهی اوقات قلب ما آلوده می‌شود؛ مومن است خالص که نیست اما در آن روایت فرمود قلبش را شستشو می‌دهند و این خیلی عجیب است.

ویژگی‌های شرح صدر در انسان

کسی که در راه سیدالشهداء می‌رود زیارت و خونش ریخته می‌شود،

خطیئه‌هایش پاک می‌شود؛ صفات و سرشتش تطهیر و خالص می‌شود. اگر یک خلطی از گل اهل کفر و فسق و ناپاکی آن‌ها به گل این زائر سرایت کرده بود می‌رود و دور می‌شود یا از بین می‌برند از او دور می‌کنند و بعد قلبش شستشو داده می‌شود و در ادامه حدیث است که «وَيُشْرَحُ صَدْرُهُ» شرح صدر بهش داده می‌شود. شرح صدر در روایات دارد همان نورانیت توحید و ولایت است که وارد قلب مومن می‌شود. حضرت فرمودند: شرح صدر نورانیتی است که وارد قلب مومن می‌شود، وقتی وارد قلب مومن شد، این قلب وسعت و فصاحت پیدا می‌کند، بعد هم ظرفی برای حقایق می‌شود؛ قلب قبل از آن قلبی بسته است که ظرف نزول حقایق نیست وقتی این نورانیت آمد درها باز می‌شود و شرح صدر پیدا می‌شود و انسان آماده نزول حقایق می‌شود.

شرح صدر را وجود مقدس نبی اکرم (ص) این‌گونه معنا کرده‌اند و فرمودند: «التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ خُلُوقِ الْفُوتِ» (۱۰).

علامت این شرح صدر سه چیز است:

اول این است که تجافی نسبت به دارالغرر پیدا می‌کند؛ یعنی دل کنده می‌شود و حالت پرواز از دنیا پیدا می‌کند؛ فریفته به دنیا نمی‌شود و حالت میل و انس پیدا می‌کند با دارالخلود انابه یعنی حالت انس و غیر توبه است. در قرآن هر دو استعمال شده است منیب و انابه غیر از تاب و یتوب است توبه یعنی رجوع الی الله انابه مقام انس با خدا است. منیبین کسانی هستند که به ذکر الله تلمثن القلوب به مقام ذکر و اطمینان می‌رسند. از آثار شرح صدر انابه الی دارالخلود است یعنی انسان انس با دارالخلود پیدا می‌کند دل کنده از دنیا و مانوس با دارالآخرت می‌شود که سیدالشهداء فرمود اصحاب من مانوس با مرگ هستند یعنی همین. انس با دارالخلود انسان پیدا می‌کند و در قدم سوم هم قبل از فوت فرصت‌ها آماده موت است و استعداد برای موت دارد. موت استعداد می‌خواهد این که فرمودند: «موتوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» (۱۱) در باب اولیاء خدا است که انسان به موت اختیاری برسد

و آن استعداد می خواهد استعداد موت پیدا می کند گویا موت اختیاری پیدا می کند. اگر کسی به شرح صدر رسید مستعد برای موت قبل از فوت فرصت ها می شود. هنوز فرصت ها از او فوت نشده است او مستعد رفتن است؛ این موت اختیاری که در باب اولیاء هست که خلع روح از خودشان می کردند و در احوال انشان نقل شده و گاهی یک روز و سه روز و یک هفته و در بعضی بیشتر خلع روح از خودشان می کردند و می رفتند و بر می گشتند و به اختیار خودشان واگذار شده بود، این خیلی مقام عجیبی است.

شرح صدر اگر به کسی داده شد و نورانیت قلب اگر آمد و در قدم اول انوار توحید و ولایت اگر وارد قلب انسان شد این ها آثارش است؛ این مقدمه هدایت های بعدی است. انسان تا دلبسته به دنیا است هدایت نمی شود. تا انس با عوالم غیب و عالم آخرت و دار الخلود ندارد هدایت نمی شود. تا آماده برای موت نباشد هدایت نمی شود. این ها باید بیاید تا انسان پرواز کند این ها مقدمه پرواز انسان است.

اجر شهید راه زیارت امام حسین (ع)

اگر کسی به این مقام رسید و در راه امام حسین (ع) کشته شد، قلب او شستشو داده می شود و شرح صدر به او داده می شود و «وَيُؤْتِيهِمُ اللَّهُ قَلْبًا مِّنْ لَّدُنْهِ يَسْمَعُونَ» (۴) قلبش پر از ایمان می شود و همانطور که ما دعا می کنیم «اللهم املاء قلبی حبا لک» (۱۲) قلب انسان پر از محبت خدا و پر از ایمان می شود؛ پر از محبت امیرالمومنین (ع) می شود و جای خالی نمی ماند زیرا پیمانۀ قلبش را با ایمان پر می کنند. در ادامه همان حدیث است که در این حال «فَيُلْقِي اللَّهُ وَهُوَ مُخْلِصٌ مِّنْ كُلِّ مَا تُخَالِطُهُ الْأَبْدَانُ وَالْقُلُوبُ» وقتی به لقا خدا می رسد از هر چه که مخالطه با ابدان و قلوب دارد نه فقط بدنش پاک می شود بلکه هر چه با بدن انسان می تواند آمیخته شود، با قلب انسان می تواند آمیخته شود که حجاب و مانع است پاک می شود.

حجب گاهی بدن انسان را می گیرند و گاهی اوقات گناه و آلودگی های شیطان و صفات رذیله و ظلمت تفرعن و استکبار بر خدای متعال و فرعونیت نفس و گاهی باطن و قلوب انسان را هم می گیرند.

جبهه نور نبی اکرم^(ص) و جبهه ظلمت شیطان

دو جبهه است: یک جبهه نور نبی اکرم^(ص) که آنجا همه‌اش طهارت و نور و صفا و بندگی و خلوص است و یک طرف دستگاه ابلیس است که سراسر ظلمت و کدورت و آلودگی جهنم است. طعام این طرفی‌ها بهشت است و آب گوارا و شجره طوبی و طعام آن‌ها هم غسلین و ماء حمیم و چرک و شجره زقوم است و در جهنم هم که می‌روند «وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَشِيلِينَ» (حاقه/۳۶) در دنیا هم همین طور است یعنی در دنیا هم آن‌هایی که سر سفره امیرالمومنین می‌خورند طعام طیب می‌خورند و آن‌هایی که سر سفره شیطان می‌نشینند غسلین می‌خورند.

آن اولیاء خدایی که پرده از جلوی چشمشان برداشته شده است وقتی نگاه به سفره حرام می‌کردند چرک و خون می‌دیدند در دنیا هم همین طور است در آخرت هم همین طور است. مثلاً اگر کسی در خواب دید خدایی نکرده نجاسات می‌خورد این بگردد زیرا در روزی اش حرام یا شبهه‌ناک وارد شده است؛ آن شبهه‌ناک را از روزی خودش دور کند. حال گاهی روزی ظاهری است و گاهی روزی باطنی او است؛ مثلاً علمش علم آلوده‌ای شده است. مواظب باشد زیرا خلیطی در این معارفی که دارد یاد می‌گیرد وارد شده است؛ اجتناب کند از آن و معارف خودش را خالص کند. این آلودگی‌ها مال این دستگاه است.

مراتب نفوذ شیطان در انسان و مراتب توبه

مؤمن سرشتش از دستگاه نبی اکرم^(ص) است. در روایات است که اگر بتواند خودش را در این وادی حفظ کند همه وجودش نور و صفا و طهارت و پاکی می‌شود و اگر از آن طرف قدمی برداشت آلودگی از آن بر می‌آید شیطان می‌خواهد ما را ببرد آلوده کند. یک موقع آلودگی به بدن است، خب آدم می‌رود زیر دوش خودش را می‌شوید. یک بار عفونت رفته داخل بدن این که با حمام رفتن نمی‌شود درستش کرد؛ حال یک موقعی می‌بیند رفته در روح انسان این دیگر گاهی اوقات برای تطهیر باید یک برزخ طولانی را طی کند. این خیلی عجیب است که یک برزخ طولانی را طی کنیم مثل

کسی را که بی هوش می‌کنند و جراحی‌اش می‌کنند و عفونت را از بدنش بیرون می‌آورند، باید ما را ببرند در آن فضای عالم برزخ تطهیرمان کنند تا سراز قبر که بر می‌داریم مطهر باشیم. گاهی اوقات سختی‌های محشر است و گاهی اوقات جهنم است؛ سهم جهنم را باید جهنم بخورد. این در روایات هست که حضرت فرمود که همه گناهان سخت است ولی سخت‌ترین گناه آن گناهی است که تبدیل به گوشت و پوست انسان می‌شود؛ یعنی از حرام انسان فریه بشود که گاهی اوقات از مال حرام است، گاهی اوقات از لذت حرام است و انسان روحش فریه می‌شود و روح انسان لذت حرام می‌برد و با لذت حرام فریه می‌شود. فرمود نکته‌اش این است به خاطر اینکه حرام در بهشت راه ندارد و تا پاکتان نکنند در بهشت نمی‌گذارند بروید.

گاهی ناپاکی رفته در زوایای وجود انسان خودش را پنهان کرده است این همان شرک خفی می‌شود. در دستگاه امیرالمومنین (ع) که جز اخلاص و توحید نیست «من أشرك بعبادة ربه فقد أشرك بولايتنا» (۱۳) هر که شرک در بندگی دارد ولو شرک خفی این شرک در ولایت ما دارد. اگر کسی به اخلاص در ولایت رسید باید همه وجودش نور و طهارت بشود. یک بار شیطان جسم انسان را مسح می‌کند این یک توبه دارد یک موقعی آن آلودگی از جسم انسان عبور می‌کند و دست شیطان به روح انسان می‌رسد آن توبه دیگری دارد؛ یک بار هم دست شیطان می‌رسد به زوایای پنهان گل انسان و دستگاه شیطان تا آنجا نفوذ می‌کند خب این باید شستشو داده شود و شستشو هم داده می‌شود مومن با سختی‌ها با با ابتلائات و با سختی جان‌کندن در عالم برزخ شستشو داده می‌شود. ولی در آن حدیث فرمود این مومنی که رفته به زیارت سیدالشهداء (ع) و به دست دشمن کشته شده است همین که خونش روی زمین می‌ریزد خطیئه‌هایش که پاک می‌شود ملانکه گلش را شستشو می‌دهند و طینتش خالص می‌شود؛ از اولش دست می‌برند و مثل طینت انبیاء خالص می‌شود؛ آن چه که از ناپاکی گل اهل کفر و فسق وارد گلش شده بود یا از گلش می‌رود و یا از گلش پاکش می‌کنند و قلبش شستشو داده می‌شود. این خیلی عجیب است.

شستشوی طینت مومن با آب ولایت معصوم

آنچه ما را شستشو می‌دهد حقیقت ولایت است «وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ» (انفال/ ۱۱) در روایت فرمود این آب، حقیقت ولایت است که از مقام رفیع نبی اکرم جاری می‌شود شما را می‌شوید. ملائکه با چه چیزی شستشو می‌دهند که قلب انسان پاک می‌شود؟ در باب نهر تسنیم که مربوط به امیرالمومنین (ع) است روایت است که باب بهشت متقین است و مومنین وقتی می‌خواهند وارد شوند در این نهر تسنیم خودشان را شستشو می‌دهند، جسدشان پاک می‌شود. آن گونه شستشو می‌شود که قلبشان را شستشو می‌دهند و نورانیت قلب و شرح صدر پیدا می‌کند و قلبش پر از ایمان می‌شود و وقتی خدا را ملاقات می‌کند مخلص است «وَهُوَ مُخْلِصٌ مِنْ كُلِّ مَأْتِحَالِطُهُ الْأَبْدَانُ وَالْقُلُوبُ» که هیچ پلیدی در تنش نیست و با قلب سلیم وارد بر خدای متعال می‌شود. «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ» (۱۴) قلب سلیم قلبی است که وقتی به ملاقات پروردگار می‌رود جز خدا در آن قلب نیست «كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شَكٌّ أَوْ شُرْكٌ فَهُوَ سَاقِطٌ» (۱۵) قلبی است که در آن نه شک است، به مقام نورانیت و یقین رسیده است و نه شرک است، به مقام اخلاص در محبت رسیده است.

در ادامه آن حدیث است که «وَيُكْتَبُ لَهُ شَفَاعَةٌ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَلْفٍ مِنْ إِخْوَانِهِ وَ تَوَلَّى الصَّلَاةَ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ مَعَ جِبْرِئِيلَ وَ مَلِكِ الْمَوْتِ وَ يُؤْتَى بِكَفْنِهِ وَ حَنُوطِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُوسَّعُ قَبْرُهُ عَلَيْهِ وَ يُوضَعُ لَهُ مَصَابِيحُ فِي قَبْرِهِ وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَ تَأْتِيهِ الْمَلَائِكَةُ بِالطَّرْفِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُرْفَعُ بَعْدَ ثَمَانِيَةِ عَشْرَ يَوْمًا إِلَى حَظِيرَةِ الْقُدْسِ فَلَا يَزَالُ فِيهَا مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ حَتَّى تُصِيبَهُ النَّفْحَةُ الَّتِي لَا تُبْقِي شَيْئًا فَإِذَا كَانَتِ النَّفْحَةُ الثَّانِيَةَ وَ حَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ كَانَ أَوَّلَ مَنْ يُصَافِحُهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ الْأَوْصِيَاءَ وَ يُبَسِّرُونَهُ وَ يَقُولُونَ لَهُ الزَّمْنَا وَ يَقِيمُونَهُ عَلَى الْحَوْضِ فَيُشْرَبُ مِنْهُ وَ يَسْقَى مِنْ أَحَبِّ» هم خودش را پاک می‌کنند و هم به او اجازه شفاعت می‌دهند در اهل بیتش و هزار نفر از برادران و دوستانش. بقیه روایت هم عجیب است و که جناب ملک الموت که مامور قبض روح ما است و جناب جبرئیل آن‌ها را و نماز می‌خوانند یعنی در نمازش شرکت می‌کنند این‌ها اگر روایت نبود باور

کردنی نبود کفنش را از بهشت برایش می‌آورند غیر از این کفن‌های ظاهری که ما برای مومنین گاهی اوقات مهیا می‌کنیم یک چیزهایی در عالم باطن است. نور در قبرش می‌بارد و چراغ‌هایی در قبرش روشن می‌شود از قبرش بابتی به سوی بهشت گشوده می‌شود طرفه‌های بهشتی برایش می‌آورند و بعد از ۱۸ روز که در قبر خودش هست قبرش که روضه‌ای از ریاض بهشت است او را می‌برند به مقام حظیرة القدس و در آن مقام با اولیاء خدا است تا نفخه قیامت به پا می‌شود. دو تا نفخه داریم در نفخه اول همه می‌میرند و نفخه دوم از نوزنده می‌شوند همین که نفخه دوم دمیده می‌شود و این سر بر می‌دارد مواجه با نبی اکرم می‌شود یعنی آنجا محشور می‌شود خیلی عجیب است این روایات واقعاً شگفت‌انگیز است به او می‌گویند ملازم با ما باش و هم خودش از حوض می‌خورد هم هر که را دوست می‌دارد سقایت می‌کند و ساقی حوض کوثر به اذن ائمه علیهم السلام می‌شود.

این‌ها روایاتی است که از این دست روایات زیاد داریم اگر مثلاً همین یک روایت بود ممکن بود آدم بگوید برویم بحث سندی کنیم ولی این جور نیست؛ این مضامین در باب زیارت سیدالشهداء خیلی عجیب است. عبادتی استثنایی است و یک راه میانبر خدای متعال به برکت سیدالشهداء برای سیر دروادی توحید و طهارت و رسیدن به مقامات قرب و توبه و انابه و همه این چیزهایی که در این حدیث دیده‌اید به روی ما گشوده است و آن سیر وادی زیارت سیدالشهداء (ع) هست که از نیتش ثواب دارد تا اقدامش تا قدمی که بر می‌داریم و تا رسیدنش تا مناسکش همه ثواب دارد. مناسک آخرین قدم است و الا از همان قدم اول احیا می‌شود.

پی نوشتها

- (۱) کامل الزیارات، النص، ص: ۱۳۲
- (۲) تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۶، ص: ۴۳
- (۳) الصحیفة السجادية، ص: ۹۸
- (۴) کامل الزیارات، النص، ص: ۱۳۴
- (۵) تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۶، ص: ۵۳
- (۶) الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص: ۲۵۶
- (۷) کامل الزیارات، النص، ص: ۱۲۴
- (۸) الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۲۴۳
- (۹) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۰، ص: ۳۸
- (۱۰) مکارم الأخلاق، ص: ۴۴۷
- (۱۱) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۹، ص: ۵۹
- (۱۲) الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۵۸۶
- (۱۳) تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۴۷
- (۱۴) الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۶
- (۱۵) الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۲۹

متن سخنرانی پیش‌رو به همان سیاق
محواره‌ای ارائه می‌شود. حفظ قالب گفتاری از
این روست که نمونه‌ای باشد برای ایراد سخن.

بلای ترفیعی بلای تنبیهی

حجت الاسلام والمسلمین عالی

ابتلاهای معصومین

یکی از خصوصیات و ویژگی‌های دعای ندبه که از امتیازات این دعا هم هستش و شاید در کمتر دعا یا زیارتی از ادعیه و زیارات معصومین این نکته به چشم بخوره این هستش که در این دعای شریف ما رو توجه دادن به بلاهای معصومین نظر ما رو جلب کردن به بلاهای معصومین به این صورت که ساده از بلاهای معصومین اهل بیت (ع) رد نشیم بلکه عمیقا و با تمام وجود به بلاهای این بزرگوارها توجه بکنیم و بعد از اینکه توجه کردیم به این بلاها بسوزیم و ناله کنیم و ندبه کنیم بعد از توجه به این بلاها شکمون دربیاد و فریاد بزنیم و به این وسیله سر سفره خصوصی عنایات اهل بیت وارد بشیم یعنی با توجه کردن به بلاهای معصومین و در نهایت بلای امام زمان (ع). به ندبه برسیم به ناله برسیم و آنوقت با این ندبه و ناله براون بلاها سر سفره خاص عنایت اهل بیت وارد بشیم و این نکته بسیار مهم و ارزنده‌ای است که احتیاج به توضیح داره من ان شاء الله در این جلسه به عنایت حضرت حق همین رو اگر بتونیم یه مقدار باز بکنیم به نظر میرسه که بسیار قابل توجه است برای استفاده بیشتر از

دعای ندبه عنایت بفرمائید اولاً بلاهایی که بر معصومین بر چهارده معصوم علیهم السلام. و مصائبی که بر آن‌ها وارد میشه با بلاهایی که بر دیگران غیر از اون چهارده بزرگوار وارد میشه فرق می‌کنه یه فرق و تفاوت اساسی داره. بلاهایی که بر سر ماها وارد میشه مصائب و مشکلاتی که بر ماها وارد میشه از فقر و قرض و مرض و مرگ و مصیبت و گرفتاری و این مشکلات این بلاها اینجور بلاهایی که بر ماها وارد میشه دو دسته هستش دو قسم است از روایات بر میاد که: در مجموع دو قسم بلا بر ماها وارد می‌شود.

دو قسم بلا

یک قسم مشکلات و بلاها بلاهای کفاره‌ای بلاهای تنبیهی است که غالب بلاهایی که بر ما وارد میشه این‌گونه است برای کفاره است. قسم دوم بلاهای ترفیعی برای اینکه درجه مارو ترفیع بدهند و بالا ببرن یک قسمی هم از بلاها برا ترفیع برا درجه دادن. عرض کردم غالب بلاها که بر ما وارد میشه و مشکلاتی که تو زندگی‌مون پیش میاد بلاهای کفاره‌ای است یعنی تاوان همون اعمالی است که خدای ناکرده اعمال زشتی که از ما سر زده گناهانی که از ما سر زده تاوانش بلاهایی است که بر ما وارد میشه مشکلاتی که تو زندگی‌مون پیش میاد گرفتاری‌هایی که تو زندگی‌مون پیش میاد بسیاری از این‌ها چوب‌هایی است که از اعمال خودمون میخوریم عقوبات و تبعات اعمال خود ماست که پرودگار عالم تو همین دنیا نسبت به بعضی از اعمالمون چوبشوا اینجا می‌زنه تا اینجا پاک بشیم و تو آخرت دیگه چوب نخوریم چون دیگه اونجا چوب خوردن تحملش دیگه به این سادگی نیست در دعای کمیل شما خوندید بلاهای دنیوی را.

بلاهای دنیوی

امیرالمؤمنین (ع) در دعای کمیل به خدای متعال عرض می‌کنه می‌گه خدایا بلاهای دنیایی با همه سختی‌هاش اما زودگذر بالأخره تموم میشه مشکلات دنیایی میشه تحملش کرد وَهُوَ بَلَاءٌ وَ مَكْرُوهٌ قَلِيلٌ مَكْتُهٌ يَسِيرٌ

بِقَائِهِ قَصِيرٌ مُدَّتُهُ؛ کوتاه مدته اما فَكَيْفَ اِحْتِمَالِي لِإِبْلَاءِ الْآخِرَةِ؛ چه جوری آدم بتونه بلاهای آخرت را با چوب‌های اونجا را تحمل بکنه وَ جَلِيلٍ وَ قُفُوعِ الْمَكَارِهِ فِيهَا وَ هُوَ بِلَاءٌ تَطْوُلُ مُدَّتُهُ وَ يَدُومُ مَقَامُهُ؛ اونجا دیگه طولانی مدت و تخفیف اونجا دیگه عذاب‌هاش تخفیف نداره عذاب‌های بسیار بسیار سنگین است اونوقت خدای متعال از سر لطف اعمال بد مارو بسیاری اشو تو همین دنیا چوبمون می‌زنه تا دیگه اینجا تسویه بشیم کار به آخرت نکشه در روایتی از امیرالمؤمنین (ع) مرحوم مجلسی در جلد ۶۷ بحار الأنوار نقل کرده حضرت امیر (ع) در اون روایت فرمودند که شیعیان ما و دوستان ما اهل بیت را خداوند این لطف بهشون می‌کنه چوب‌هاشو تو این دنیا می‌زنه بلاهارو همین جا بهشون میده همین جا به مقداری می‌پیچوننشون تا دیگه کار به آخرت نکشه اون طرف پاک وارد بشن این از سر لطف إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُظَهِّرُ شِيعَتَنَا مِنْ دُنُوبِهِمْ فِي الدُّنْيَا بِمَا يَبْتَلِيهِمْ بِهِ مِنَ الْمُحَنِ؛ (بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۲۳۲، باب ۱۲، ح ۴۸) با این سختی‌هایی که تو دنیا بهشون میده همین جا پاکشون می‌کنه در آیه ۳۰ سوره شوری خداوند متعال تو قرآن همین نکته رو فرموده فرمودند: وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أُنذِرْكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ؛ (شوری: ۳۰) این مصیبت‌هایی که به سرتون میاد بلاهایی که برتون وارد میشه اینا ریشه در اعمال خودتون داره این مصیبت‌ها ریشه در اعمال خودتون داره تازه حالا خداوند آخر آیه اینو میگه وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ؛ تازه خدا سخت باهاتون نمی‌گیره خدا با فضلش باهاتون برخورد می‌کنه بسیاری از اعمالتون نادیده می‌گیره با عدلش آگه بخواد برخورد بکنه که احدی سر سالم به گور نمی‌بره تازه با فضلش برخورد می‌کنه که بسیاری از اعمالمون نادیده می‌گیره ولی اون بلاهایی که به سرتون میاد این تاوانی است که بر اثر اعمالی که انجام بدید بر سرتون وارد میشه به تعبیری که تو دیوان شمس کرده خیلی تعبیری زیبایی است که این‌ها لطف خداوند متعال که این خوشی‌ها و ناخوشی‌ها را تو زندگی ما میده تا چشممون باز کنه تا اینجا بیدار بشیم حواسمون جمع بشه که این مُلک یه خدایی هم داره.

یک لحظه داغم می‌کشی یک دم به باغم می‌کشی

پیش چراغم می‌کشی تا وا شود چشمان من
این خوشی‌ها و ناخوشی‌ها یک لحظه داغم می‌کشی (ناخوشی‌ها) یک دم
به باغم می‌کشی (خوشی‌ها) پیش چراغم می‌کشی تا وا شود چشمان من
این‌ها همش برای اینکه تا وا شود چشمان ما به مقدار آدم میره دل بده
به این دنیا چون شیرینی‌های دنیا به جوری است که آدم خیلی جذب
می‌کنه به مقدار تا غرق می‌خواد بشه تو این شیرینی‌ها خدا به تلخی
می‌فرسته به تلخی می‌فرسته که دل نبندی آینجا منزلگاه تو نیست به بلا
می‌فرسته به سختی می‌فرسته .
منزلگه ما خاک نی‌گرتن بریزد باک نی
اندیشه‌ام افلاک نی‌ای وصل تو کیوان من

کفاره اعمال

بنابراین این بلاها بسیاریش کفاره اعمال برا تنبیه و بیدار شدن
هستش اینا از سر لطف هستش، مرحوم آشیخ حسنعلی اصفهانی مرحوم
نخودکی اصفهانی ایشون نقل می‌کنند تو زندگی‌شون فرموده که من تو
تمام عمرم به نماز صبحم قضاء شده البته بلاهایی که خدا می‌فرسته و
چوب‌هایی که می‌زنه به تناسب افراد فرق می‌کنه دیگه به تناسب کلاس
افراد چوب‌های خدا فرق می‌کنه ایشون می‌فرموده که تو تمام عمرم من
به نماز صبحم قضا شد تو اون روز به بلایی به سرم اومد چنان بلای
سنگینی به سرم اومد و چوبی خوردم که از این به بعد به نماز شبم قضا
میشه منتظر بلا هستم بله خدا به دوستانش چوب می‌زنه اوناییکه کاری
باهاشون نداره و نشون می‌کنه به دوستانشون چوب می‌زنه تا بیدار بشن
همینجا بیدار بشن زودتر.

مرحوم آشیخ رجبعلی خیاط رضوان الله تعالی علیه من اینو یکبار دیگه
شاید خدمت شما بزرگواران در همین مجلس مقدس تو همین مکان
مقدس عرض کرده بودم مرحوم آشیخ رجبعلی خیاط ایشون میگه من
به مرتبه‌ای داشتم عبور می‌کردم به به سمتی داشتم می‌رفتم تو ذهنم
یک اندیشه فکر مکروهی اومد که برم انجام بدم حالا نقل کرده که چی

بوده یک عمل مکروه برم انجام بدم همینجور که با خودم داشتم می رفتم پیشمون شدم از همون عمل مکروهی ام که می خواستم برم انجام بدم پیشمون شدم رسیدم به خیابون از عرض خیابون می خواستم عبور بکنم یه چند تا شتر یه قافله شتر تو همین تهران که حالا قدیم می اومد بارهایی می آوردند یه چند تا شتر داشتن عبور می کردند من ایستادم که این شترها برن اونطرف خیابون اون شتر آخری یه لگد به سمت من پرت کرد که اگر من جا خالی نداده بودم قطعاً ضربه خورده بودم فوری مسیرم را عوض کردم رفتم یه مسجدی همین دورو برا بود یه توسل کردم که خدایا این لگد برا چی اومد به سمت من تو پرانتز من عرض بکنم خدمتتون تو روایات ما هستش که شما یه خار میره تو دستتون پاتون گیر می کنه به یه سنگی حالت زمین خوردن بهتون دست میده سرتون درد می گیره یک کابوسی مثلاً تو خواب شب می بینید یه مرتبه از خواب می پرداین چیزهای جزئی جزئی تمام این ها رو حساب همش بخاطر عملی است که آدم انجام داده یه چیزهای ریز ریز تا چه برسه به اینکه اگر کسی یه نمازش قضا بشه تا برسه به اینکه اگر کسی به کسب و کارش یه بی توفیقی یه گره ای افتاده باشه اونجا آدم باید خودش زیر ذره بین بگذاره که من چه کردم که این اومده به سر من یه خار تو دست آدم بره اینجوری نیست که اتفاقی و شانسی باشه حالا ماها معمولاً میگی شانسی بوده اتفاقاً یه خاری رفت تو دستم اتفاقی چیه ما توایم عالم اتفاقی و شانسی نداریم همه چی رو حساب.

آشیخ رجبعلی خیاط میگه به لگد شتر اومد به سمت من رفتم توسل کردم که این لگد برا چی اومد به سمت من میگه به من فهموندن که این لگد تاوان اون فکر مکروهی است که تو راه داشتی می اومدی اون فکر مکروهی که کردی تاوان او عرض کردم کلاس افراد فرق می کنه چون کلاس ایشون خیلی بالاست این چوب هارو بهش میزنن آشیخ رجبعلی خیاط میگه من گفتم که خدایا من انجام ندادم اون عمل مکروه را منکه نکردم که برگشتن به من گفتن که خب اون لگدم بهت نخورد که اون لگد شترم که بهت نخورد فقط بادش از بغل گوشت رد شد که بفهمی این ملک خدا هم داره بفهمی که این ملک یه خدایی هم داره هم ایشون نقل می کنه که روزهای

جمعه ما به جلسه سیاری تو تهران داشتیم به جلسه دعایی بود توسلی بود قبلش به چند دقیقه‌ای ایشون صحبت می‌کرد بعدش هم به توسلی بود تو یکی از این هفته‌ها اون منزلی که این جلسه برقرار شده بود هنوز رفقا جمع نشده بودن که شروع کنیم من تو خودم خیلی احساس گرسنگی و ضعف کردم به صاحبخانه گفتم که به مقدار نونی چیزی اگر هست بیارید من بخورم خیلی گرسنه هستم به سفره‌ای پهن کردن به نون و پنیر مثلاً چیزی آوردن من به چند لقمه خوردم دیدم خیلی نون تازه گرم و خوبی هستش چون دیدم خیلی نون تازه‌ای هستش بیشتر خوردم به چند لقمه زیادتر خوردم از اون مقداری که نیازم بود و ضعفم باهاش برطرف می‌شد چند لقمه اضافه خوردم بعد دیگه سفره رو جمع کردن و جلسه شروع شد جلسه که شروع شد من تو خودم احساس تاریکی و کسالت کردم بی حالی خلاصه همین‌جور ادامه پیدا کرد و جلسه تموم شد تا شد شب من طبق مرسوم هر شب که به زیارتی می‌کردم معصومین را و یک سلامی خدمت معصومین اهل بیت .علیهم السلام .می‌دادم اونشبم به سلام دادم اما معصومین را نتونستم ببینم اونشب الله اکبرایشون وقتی زیارت می‌کردن معصومین را و سلام می‌داد در و دیوار و شبکه و ضریح و این‌جور چیزارو نمی‌دید خدمت خود معصوم می‌رسید همونکه موقع إذن دخول حرم امام (ع) می‌گیم أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَتَسْمَعُ كَلَامِي وَتُرَدُّ سَلَامِي؛ آقا شما منو می‌بینید جواب سلام منو می‌دید منتهی من نمی‌تونم شمارو ببینم شماها مارو می‌بینید جواب سلام مارو می‌بینید مرحوم آشیخ رجبعلی خیاط می‌دید و می‌دونید از چه سنی برایش اتفاق افتاد این دیدن این دیدن معصومین من با دو واسطه خدمت شما دارم عرض می‌کنم با دو واسطه ایشون بعد از نمازهاش به زیارتی پیغمبراکرم را می‌کرد به سلامی بعد از نمازهاش به پیغمبراکرم و معصومین می‌داد می‌گفت به مرتبه‌ای بعد از زیارت اولین بارم بود که پیغمبر دیدم که پیغمبر رو وقتی دیدم حضرت به من فرمود که فلانی چرا اینقدر دیر اومدی چرا اینقدر دیر اومدی می‌دونید تو چه سنی بود که پیغمبر فرمود چقدر دیر اومدی تو بیست و پنج سالگی اش تو بیست و پنج سالگی چشمش باز شد.

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
 خودمو دارم عرض می‌کنم کی می‌خوایم بریم ما که دیگه عمرمون داره
 تمام میشه (کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش) بیست و پنج
 سالگی اش پیغمبر فرموده بود طبق این نقل چرا اینقدر دیر اومدی
 کی روی ره زکه پرسى چه کنى چون باشى
 نقطه عشق نمودم به تو هان سهو مکن
 گر که غفلت کنى از دایره بیرون باشى
 آدم یه مرتبه چشم بهم می‌زنه ناگهان بانگی برآمد خواجه مُرد بفرما برو
 اونور. اِ خدایا من هنوز چیزی رو ندیدم هنوز چشمم باز نشده به حقائق
 عالم میگن تموم شد وقتت به اون اندازه وقت داشتی که ببینی اما خودت
 استفاده نکردی.

میگه من اونشب وقتی که زیارت کردم و سلامی به معصومین دادم
 ندیدمشون خیلی غصه خوردم خیلی اشک ریختم که خدایا چه بلایی
 به سر من آمده که دیگه نمیتونم ببینم میگه به من فهموندم که اینکه
 نتونستی امشب معصومین رو ببینی تاوان اون پرخوری بود که صبح کردی
 صبح با چند تا لقمه گرسنگی برطرف شد البته عرض کردم اینا مال ما
 نیست این چوب‌ها را خدا به اون کلاس بالاها می‌زنه اون کلاس بالاها،
 تو با چند تا لقمه صبح ضعف و گرسنگیت برطرف می‌شدا ما دیدی
 خیلی نون تازه و گرمی زیاده روی کردی بیشتر خوردی تاوان و چوبی که
 بخوری اینکه امشب محرومی نتونی ببینی معصومین رو بین چوب‌هایی
 که می‌خوریم تاوان اعمال خود ما هستش این‌ها چوب‌هایی است که
 خداوند متعال می‌زنه برگرد و خاک‌های ما بر ناخالصی‌ها ما.

برنمد چوبی که آن را مرد زد

برنمد آن را نزد برگرد زد

شما وقتی چوب می‌زنی به قالی یا نمد برای اینکه بتکونیدش این
 چوب را نمی‌زنید تا اون قالی را آزار بدهید می‌زنید تا اون ناخالصی‌هاش
 بریزه تا اون گرده‌هاش بریزه در واقع این چوب بر اون ناخالصی‌ها می‌خوره
 چوب‌های خدا بر این‌گردها می‌خوره بر این ناخالصی‌ها می‌خوره.

بلاهای خداکفاره گناهان ما

این بلاهای خداکفاره است برای اینکه این ناخالصی‌ها بریزه حتی این بلاهای کفاره‌ای حتی برا بعضی‌ها از انبیا پیش می‌آمده برا بعضی از انبیا تو قرآن همه اتون خوندید حضرت یونس (ع) اون پیغمبر بزرگ الهی بخاطر یه ترک اولی که انجام داده بود خدا یه چوبی زد و تنبیه‌اش کرد مبتلا به شکم ماهی شد؟؟؟ مبتلا به شکم ماهی شد و تازه تو قرآن خداوند متعال می‌فرماید: فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (۱۴۳) لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَيَّ يَوْمَ يُبْعَثُونَ؛ (صافات: ۱۴۳-۱۴۴) اگر یونس تو شکم ماهی اون نهنگ بزرگ اگر تسبیح خدا رو نمی‌گفت نمی‌گفت سُبْحَانَكَ إِلَهِي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ؛ (انبیاء: ۸۷) تا روز قیامت ما تو همون زندان نگهش می‌داشتیم تو همون شکم ماهی نگهش می‌داشتیم تا روز قیامت إِلَيَّ يَوْمَ يُبْعَثُونَ؛ نگهش می‌داشتیم چه چوب سنگینی بله خدا اون دوستانش راکه خیلی دوستشون داره اونارو بلاهای سنگین بهشون میده

حضرت یعقوب در روایات اصول کافی هستش یه سائلی یه محتاجی اومد در خونه‌اش بهش بی‌اعتنایی شد به اون محتاج بی‌اعتنایی شد در خونه حضرت یعقوب پیغمبر و اون محتاج و سائل گرسنه از در خونه یعقوب رفت و شب سرگرسنه به بالین گذاشت فرداش که شد از طرف خداوند متعال به یعقوب یک بلایی نازل شد مبتلا شد به فراق یوسف یعنی این چوب را یعقوب خورد بخاطر همونکه یه سائلی در خونه‌اش بهش بی‌اعتنایی شد از این چوب‌ها و از این بلاهای کفاره‌ای حتی بعضی از انبیا داشتند خب حالا عنایت بفرمائید پس یک قصه بلاهاکه به سر ماها وارد میشه و غالب بلاهای ماها بلاهای کفاره‌ای است و قسم دوم بلاها بلاهای ترفیعی برای درجه دادن نه برا چوب زدن برای درجه دادن و مقام دادن هستش این بلاهای ماهاست.

بلاهای ترفیعی

اما چهارده معصوم بزرگوار ائمه ما .علیهم السلام .دیگه بلاهاشون دو قسم نیست یک قسمش کفاره عملشون باشه چوبی باشه که خدا بهشون بزنه و یک قسم بلاهای ترفیعی . نه چهارده معصوم . علیهم السلام .

بلاشون فقط ترفیعی است فقط برا درجه دادن و بالا بردن هست اونا دیگه بلاهای کفاره‌ای ندارند چون اون گناهی مکروهی ترک اولی هیچی نداشتن که خدا چوب بهشون بزنه این چهارده معصوم هیچ ترک اولی هم حتی نداشتن که پروردگار عالم بلاهای کفاره‌ای براشون بفرسته بلاهای اونا فقط ترفیعی است تو مجلس یزید. لعنت الله علیه. یزید رو کرد به امام سجاد(ع) که وقتی خاندان امام حسین(ع) و کاروان اسرا بودن یزید رو کرد به امام سجاد(ع) این آیه را خواند وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ؛ (شوری: ۳۰) این مصیبت‌هایی که به سرتون میاد این به واسطه اعمال و گناهان خودتون هست یعنی می‌خواست کنایه بزنه به اهل بیت که این رنج‌هایی که می‌برید این مصیبت‌هایی که به سرتون میاد این‌ها بخاطر اعمال خودتون هست از این آیه استفاده کرد بر حق اهل بیت امام سجاد(ع) فرمود این آیه مال ما نیست این آیه مربوط به ما اهل بیت نیست آیه‌ای که مربوط به ما اهل بیت هست این آیه هست مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نُنزِّلَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ؛ (حدید: ۲۲) خداوند متعال می‌فرماید: یکسری مصیبت‌های زمینی مثل زلزله مثل فرض کنید سیل مثل بلاهای این چینی و مصیبت‌ها و بلاهای جانی و جسمی بر سر شما میاد که این بلاها از قبل از عالم خلقت مقدر شده بود برا تربیت شما برا بالا بردن شما برا درجه دادن یعنی یکسری بلاهایی داریم که اونا فقط برا درجه است اونا چوب نیست.

امام سجاد فرمود این آیه مال ماست بلاهای ما بلاهای ترفیعی است خدا نخواست چوب به ما بزنه با عاشورا با کربلا با این بلاهایی که به سر ما اومده بلاهای چهارده معصوم فقط بلاهای ترفیعی است خب حالا عنایت بفرمائید تو بین بلاهای ترفیعی درجات و عظمت بلاهای طبیعی با هم متفاوت است یعنی بعضی از بلاهای ترفیعی هست که برا بعضی از بندگان خوب خدا پیش میاد خداوند متعال به واسطه اون بلا خود اون مؤمنی را که تو دل بلا قرار گرفته و صبور هست و خالصانه صبر می‌کنه فقط او را می‌کشه بالا گاهی موقع‌ها اینجوریه گاهی موقع‌ها عظمت بلا اینقدر بزرگ

است که خداوند متعال نه فقط اون مؤمن بلاکش را بالا می‌بره بلکه به واسطه بلاکشی اون مؤمن به رحمتی نازل می‌کنه بر دیگران هم یه سفره رحمتی از بلاکشی اون مؤمن باز میشه و گاهی موقع‌ها خوب عنایت بفرمائید درجه و عظمت بلا به قدری بزرگ به قدری بلا با عظمت که خداوند متعال نه فقط به اون ولی‌اللهی که تو دل بلا قرار گرفته و داره اون بلا را می‌کشه خاضعانه و خالصانه صبر می‌کنه برا خدا اون بلا را نه فقط خدا او را به قرب خودش می‌رسونه و می‌کشوندش بالا بلکه رحمت بی‌نهایتی نازل می‌کنه که تمام تاریخ بلکه تمام عوالم وجود سر سفره بلاکشی اون ولی‌الله بهره‌مند بشوند و از رحمت خدا فیض ببرند نفهمیدم ما یعنی چی این مطلب من با مثال خدمتتون عرض می‌کنم این نکته، نکته دقیقی است عنایت بفرمائید ببینید گاهی موقع‌ها بلایی که بر سر ولی خدا میاد ظرفیت بلا یه ظرفیت محدودی است سفره رحمتی هم که خدا بخاطر اون ولی‌الله پهن می‌کنه یه سفره رحمت محدودی است.

در روایت داریم تو اصول کافی مثل بلای حضرت یوسف (ع) حضرت یوسف نه ساله بود که تو دل چاه افتاد و بلاکشی شروع شد نه سالش بود هنوز بچه بود یه نوجوان بود افتاد تو دل چاه و دچار فراق و دوری از اهل خانواده‌اش شد بعد این پیغمبرزاده‌ای بزرگوار را بردن تو بازار به عنوان برده فروختن بعد تو خونه عزیز مصر مبتلا به اون مشکلات خونه زلیخا شد تهمت خوردن اون مشکلات زندان رفتن مبتلا به همه این بلاها شد نتیجه این بلاکشی یوسف چی بود همه اتون قرآن را خوندید آشنا هستید نتیجه این دوران بلاکشی یوسف این بود که هم خدا یوسف را عزیز کرد و بزرگ کرد و هم برادران یوسف بعد از گذشتن این مدت آمادگی پیدا کردن همون برادرانی که چشم نداشتن یوسف را ببینند بعد از گذشت یک مدت بلاکشی دیگه آمادگی پیدا کردن یوسف را تحمل بکنند اومدن عذرخواهی هم کردن از یوسف مردم مصر هم که دچار قحطی و خشکسالی قرار بود بشوند به واسطه این یوسف بزرگوار قحطی و خشکسالی از سرشون گذشت یعقوب با معرفتم در اثر گریه‌هایی که برا فراق یوسف می‌کرد اونم به یه رشد‌هایی رسید دقت می‌کنید یک یوسف رفت زیر بار بلا ما چون

خالصانه و خاضعانه و مؤمنانه این بلا را تحمل کرد.

امام صادق (ع) در روایت می‌گه به واسطه این بلاکشی یوسف رحم به امت؛ خدا یه سفره رحمت پهن کرد علاوه بر اینکه یوسف کشیدنش بالا و به قرب خدا رسید یه سفره رحمت هم پهن شد یه جامعه و امتی هم سرشون سفره بلاکشی یوسف بهره‌مند شد حداقل مصری‌ها اون قحطی از سرشون رد شد دیگه به واسطه یوسف اما خب بلا یوسف چون بلا ی محدودی بود سفره رحمتشم سفره کوچیکی بود در همین حد بود اما گاهی موقع‌ها بلا به قدری بزرگ و با عظمت میشه که خداوند متعال یک سفره رحمت بی نهایت باز می‌کنه مثل بلا ی چهارده معصوم بلا ی چهارده معصوم به خصوص بلا ی سیدالشهداء (ع) به قدری بزرگ است که خداوند متعال به واسطه این بلاکشی خالصانه و خاضعانه‌ای که این‌ها انجام می‌دادند گله هم نمی‌کردند تو دل بلا شکایت هم نمی‌کردند می‌رفتند زیر بار بلاها تسلیم و راضی به رضای حق یه کلمه گلایه رو زبونشون بیاد یه کلمه شکایت ابد هیهات آنوقت خداوند متعال در اثر این عبادت خالصانه و خاضعانه و ولی‌اش این چهارده معصوم یه سفره بی نهایت از رحمت پهن می‌کنه که تمام تاریخ بلکه تمام عوالم وجود بهره‌مند بشوند بلا ی سیدالشهداء اینجوریه شما تو زیارت عاشورا چی می‌خونید مُصِيبَةٌ مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِيئَتَهَا فِي الْإِسْلَامِ؛ چه مصیبت بزرگی بود از مصیبت‌های با عظمتی بود که رخ داد وَجَلَّتْ وَعَظُمَتْ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَوَاتِ؛ یا ابا عبدالله مصیبت شما نه فقط زمینی‌ها را بلکه ملکوتی‌ها و اهل آسمون را به گریه در آورده اهل آسمون را به گریه در آورده در روایات ما هست حتی جمادات سنگ و چوب نباتات و حیوانات تو روایات ما مرحوم ابن قولویه در کامل زیارت روایاتش رو نقل کرده حتی جمادات این‌ها عزا دار شدن حالا عزاداری اونارو که ما نمی‌فهمیم یعنی چی آن‌ها هم حتی عزا دار شدن در غم سیدالشهداء (ع) تمام عوالم وجود غصه دار شدن برا سیدالشهداء (ع).

ای در غم تو ارض و سما خون گریسته

ماهی در آب و وحش به هامون گریسته

وی روز و شب به یاد لب چشم روزگار
نیل و فرات و دجله و جیحون گریسته
از تابش سرت به سنان چشم آفتاب
اشک شفق به دامن گردون گریسته
در آسمان زدود خیام عفاف تو
چشم مسیح اشک جگر خون گریسته
با درداشتیاق تو دروادی جنون
لیلی بهانه کرده و مجنون گریسته
تنها نه چشم دوست به حال تو اشکبار
خنجر به دست دشمن تو خون گریسته
آدم پی عزای تو از روضه بهشت
خرگاه درد و غم، زده بیرون گریسته

ابتلای سیدالشهداء، بلای عظیم

همه عالم عزادار شدن برای شما بلای حضرت یوسف و انبیاء پیش
بلای چهارده معصوم پیش بلای سیدالشهداء چیزی نبوده بلای بقیه
انبیاء پیش بلای چهارده معصوم و بلای امام حسین (ع) چیز چندانی
نیست تو تمام انبیاء روضه امام حسین رو خدا برایشون خونده اشک
ریختن برا بلای امام حسین و گفتن لایومک کیومک یا ابا عبدالله؛ وقتی
بلای امام حسین را دیدن دیدن بلای ما حضرت زکریای پیغمبر در روایات
مرحوم مجلسی روایتش رو در جلد ۴۴ بحار الأنوار آورده زکریای پیغمبر وقتی
قضیه امام حسین را شنید و بهش گفتن تا سه روز شب و روز نداشت تا سه
روز خورد و خوراک نداشت اصلاً از همه چیز افتاده بود در اثر اشک و ندبه
بر مصیبت های سیدالشهدا دیگه پیش اون مصیبت های امام حسین (ع)
مصیبت های خودشون چیزی نبود همه اشک می ریختن امام سجاد (ع)
تا سی سال بعد از کربلا تا سی سال تا چشمش می افتاد به یک آبی به
یک غذایی سفره ای برایش پهن می کردن شروع می کرد به گریه کردن گاهی
موقع ها بهشون می گفتن آقا گریه های شما تمامی نداره گریه های شما

تمام همیشه بعد دید تو یک کوجه ای حرکت می کرد برخورد می کرد یک گوسفندی را می خواهند ذبح بکنند می خواهند سر ببرند امام سجاد (ع) سؤال می کرد می گفت آب دادید به این گوسفند دارید سرش را می برید آب دادید برمی گشتند می گفتند پسر پیغمبر ما مسلمانیم ما می دانیم باید آب بدیم امام سجاد می فرمود آخه من پدرم را بین دو نهر آب دیدم که تشنه شهید کردن بالب تشنه او را سر بریدن یک شخصی از کنار خونه امام سجاد گذرش رد می شد از اونجا دید از ناودان خونه حضرت یه مقدار آب میاد قطع میشه باز یه چند لحظه آب میاد قطع میشه کنجکاو شد تحقیق کرد فهمید که امام سجاد بالای مثلاً بام تو دستش آب می ریزه برا وضو گرفتن تا آب رو می بینه شروع می کنه گریه کردن اینقدر گریه می کنه این آب از کفش خالی میشه دو مرتبه آب تو مشتش پر می کنه باز نگاه می کنه چند بار این آب خالی میشه میره تو ناودان هی جاری میشه قطع میشه باز دو مرتبه باز دو مرتبه لایومک کیومک یا اباعبدالله حدود چهل سال پیش تو تهران یکی از بزرگان تهران مرحوم آقا ضیاء الدین دوری رضوان الله تعالی علیه از شاگردان جهانگیر خان قشقایی تو اصفهان و آخوندکاشی از عرفای بزرگ اصفهان بود درس هاشو خونده بود و هم از جهت فقهی هم از جهت فلسفی و عرفانی به مقاماتی رسیده بود تو تهران اینجا تدریس می کرد فقه و فلسفه دروس مختلفی درس می داد علاوه بر همه این علم و تدریسش ذاکرایی عبدالله هم بود یعنی ایام محرم و ایام عزای امام حسین منبر می رفت یه ایام محرمی بود شب هشتم و نهم محرم قبل از اینکه ایشون منبر بره کنار منبر نشست بود تا جمعیت جمع بشه و شروع بشه یه جوانی اومد پیش ایشون گفت حاج آقا من یه سؤالی از شما دارم یه بیت حافظ رو میخوام برا من معنا کنید یه بیت حافظ رو میخوام برا من باطنش رو بگید چی میشه گفت

کدوم بیت گفتم این بیت حافظ:

مرید پیر مغانم ز من مرتج ای شیخ

چراکه وعده تو کردی و او به جا آورد

حافظ چی میخواد بگه: البته ظاهراین شعر معناش معلومه اون جوانم

ظاهراین بیت را نمی خواست اون معنای باطنی اش ظاهراین بیت حافظ

میگه: مرید پیر مغانم، پیر مغان تو اصطلاح او یعنی اون علمای اهل دل و با معرفت میگه من مرید اون پیر راه هستم اهل دل هستم زمن مرنج‌ای شیخ شیخ همون علمای قشری و به اصطلاح خودمون گاهی موقع‌ها میگیم خشک مقدس، افراد خشک مقدس همون ظواهر را فقط نگاه می‌کنند حافظ میگه مرید اون عالم با معرفت و اهل باطن باطن دار هستم زمن مرنج‌ای شیخ

چراکه وعده تو کردی و او به جا آورد

تو وعده دینداری رو کردی اما حقیقت دینداری را اون بجای آورده

گندم بهشت

حاج آقا حافظ چی میخواد بگه تو این بیت حاج آقا ضیاء الدین گفتش که من میرم رو منبر برا همه مردم میگم همه استفاده کنند او مد روی منبر شروع کرد از داستان حضرت آدم گفتن که حضرت آدم در بهشت طبق بعضی از روایات وعده کرد بود از گندم بهشت نخوره اما به این وعده عمل نکرد دیگه چون بالأخره خورد بالأخره از اون گندم خورد و از بهشت رانده شد اما امیرالمؤمنین (ع) که وعده نکرده بود که گندم نخوره اما یکبار در عمرش نون گندم نخورد نون جو خورد همیشه با اینکه وعده نکرده بود که در این دنیا نون گندم نخوره ولی یکبار نخورد همیشه نون جو می خورد. احنف بن قیس سر سفره معاویه بود میگه سفره انداختم من دیدم غذاهای رنگین غذاهایی که من تا حالا بعضی هاشو اصلاً ندیده بودم انواع و اقسام انداختن به مرتبه احنف بن قیس شروع کرد گریه کردن معاویه برگشت گفت چرا گریه می‌کنی این گریه برا چی هستش؟ احنف بن قیس گفتش که معاویه من سفره علی را هم دیدم الان سفره تو را هم می‌بینم این گریه ام بخاطر اون بود معاویه گفت سفره علی چه جوری بود؟ گفتم سفره علی را دیدم که علی موقعی که دیگه این او آخر عمرش پیری علی بود ۶۳. ۶۴ سالش تقریباً بود دیدم سفره‌ای پهن شد یک کیسه‌ای را باز کرد درش را به نان جو را در آورد با زانو شکست به پیاله آبم کنارش بود اون لقمه نان را خورد این هم غذای او من برگشتم به اطرافیان علی گفتم

که شما چرا به این پیرمرد رحم نمی‌کنید این نونش را بردارید به مقداری آبی روغنی چیزی بردارید بزنید بهش نرم بشه این دیگه پیر شده دیگه چرا شما رحم نمی‌کنید این نون خشک اونا برگشتن گفتن چی میگی خود بابامون علی درش را بسته اجازه نمیده که ماکاری بکنیم من سفره علی را دیدم که این چنین بود الان سفره تو را هم دارم می‌بینم معاویه خودشم شروع کرد به گریه کردن دستی زد رو دستی عجباً عجباً بعد آقا ضیاء الدین رو منبرگفتش که جوانی که اومدی بیت حافظ را از من پرسیدی باطن بیت حافظ این میشه.

مرید پیر مغانم (یعنی امیرالمؤمنین علی (ع)) زمن مرنج ای شیخ (حضرت آدم) چرا که وعده تو کردی و او به جای آورد
تو وعده کردی گندم نخوری اما تو که بجا نیاوردی علی بجا آورد.

ذبح اسماعیل

این بیت اینجوری معنا کرد و از منبر آمد پایین تمام شد ایام محرم و اتفاقاً تو طی اون سال آقا ضیاء الدین دوری از دنیا رفت مرحوم شد سال بعد ایام محرم فرا رسید همون شب هشتم نهم محرم اون جوان خواب آقا ضیاء الدین را تو عالم برزخ تو عالم قبر خواب دید به محض اینکه چشم آقا ضیاء الدین افتاد به این جوان گفت جوانی که بیت حافظ برات تو دنیا اونجوری معنا کردم الان که اومدم این طرف یک باطن دیگر بیت حافظ برا من معنا شد و اون اینکه حضرت ابراهیم وعده کرده بود پسرش اسماعیل را ببرد ذبح بکنه وعده کرده بود که ببرد او را ذبح بکنه دیگه اما بالأخره عمل نکرد دیگه عمل به این وعده به هر حال نکرد اما امام حسین (ع) که وعده نکرده بود که بچه اشو برداره ببره ذبح بکنه اباعبدالله که وعده نکرد خدا بهش فرموده بود فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَكَ قَتِيلًا؛ (اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۶۴) خودت قرار کشته بشی اما اباعبدالله (ع) بچه هاشو همه رو برداشت برد نه یکی نه دو تا حتی سه ساله اش را هم برداشت برد حتی ششماهه اش را هم برداشت برا ذبح برد برای ذبح گردن نازک علی اصغرا هم آوردن همه را برداشت برد جوان اون بیت حافظ میخواندینو بگه مرید

پیر مغانم یعنی اباعبدالله (ع) زمن مرنج ای شیخ (حضرت ابراهیم)
چراکه وعده تو کردی و او به جای آورد
تو وعده کردی بچه اتو ببری اما نبردی که او به جای آورد.
تمام انبیاء گریبان بودن بر وجود مقدس سیدالشهدا (ع) و بلاهای
سنگین این بزرگوار همه گریه اشون و اشکشون دراومده بود و البته تو پیرانتریه
چیزی رو میگم که اینجا جاش نیست چون احتیاج به یک توضیح مفصلی
داره در واقع این بلاهای معصومی در واقع ابتدائاً بلای پیغمبر اکرم بود.
هرکه در این بزم مقرب تراست
جام بلا بیشتر می دهند
در روایت بسیار بلند و مفصلی تو جلد ۲۸ بحار الأنوار و کامل الزیارات ابن
قولویه که جای خوندن اون روایت اینجا و الان نیستش داره که پیغمبر اکرم
بلاش تقسیم شده بر بچه هاش این بلا در واقع مال پیغمبر بود.

ابتلاهای معصومین بزرگ است

تیری که به سیدالشهداء خورد اول به پیغمبر خورد، تیری که به جنازه
مطهر امام مجتبی (ع) می خورد اول به پیغمبر خورد. این بلاهای بچه هاش
اول بلای او بود، به هر حال این بلاهای معصومین هست که به این حد
بزرگ و با عظمت است چون اینقدر بلای معصومین بزرگ است خداوند
متعال به پاس این بلاکشی خاضعانه و خالصانه خب خداوند متعال میگه
توی حسین میگه وقتی بنده هستی همه چیز را در راه من دادی و وفا
کردی به عهد بندگی منی که خدا هستم که سزاوارترم که همه چی رو
به تو بدم تو همه چیز در راه من دادی آنوقت منم میدم یه سفره برات
پهن می کنم چه سفره ای که تمام عوالم وجود بهره مند بشن هر کسی تو
دستگاه امام حسین وارد بشه چیزی گیرش میاد به پاس بلاکشی تو هر
کسی گریه کنت باشه هر کسی شبیه گریه کنت باشه هر کسی تو مجلس تو
بیاد همه سر سفره بلاکشی شما معصومین و توی حسین بشینن و اونجا
دیگه امام حسین (ع) میشه سفینه الحسین أوسع؛ همه را راه میده چنان
سفره ای اینجوری باز شد و عرض کردم چون در واقع این سفره مال پیغمبر

بود پیغمبر این رحمت را کشیده پایین شد رحمه للعالمین نه فقط رحمت
برایه عالم رحمه للعالمین در رابطه با حضرت یوسف (ع).

در روایت امام صادق (ع) هست حضرت یوسف (ع) یه سفره کوچیک
براش باز شد به پاس بلاکشیش رحم به امت؛ به امت، یک جامعه از بلای
یوسف بهره مند شد، اما از بلای معصومین و از بلاهایی که پیغمبر کشید
رحمة للعالمین رحمت نازل شد خوب دقت می کنید بلا را او کشید اما
رحمت برا دیگران نازل شد خدا وقتی دید این بنده خوبش داره اینجوری
خالصانه عبودیت می کنه رحمت فرستاد همه استفاده کنه به پاس این
بندگی عجب او بلاش بکشه ما لذتش رو بله او بلاشو می کشه ما سر سفره
راحتش میشینیم همینجور بوده منتهی آخرین نکته ای که میخوام عرض
بکنم همون چیزیه که اول صحبت گفتم این رحمت و فیضی که معصومین
نازل می کنند یه رحمت عالم هستش و یک رحمت خاص رحمت عام
معصومین به همه میرسه رحمت عامشون شامل همه میشه مسلمان و
غیرمسلمان فرق نمی کنه.

اما یه رحمت خاص یه فیض و عنایت خاصی هم یه سفره خصوصی
هم پهن میشه برا یه عده برای یه عده ای سفره خصوصی اهل بیت پهن
می کنند می دونید برا کیا می دونید برا کیا اهل بیت یه سفره خصوصی
پهن می کنند براون کسانی که بلای اهل بیت بلای معصوم به خصوص
بلای امام زمانشون رو ببینند بی تفاوت از اون بلا رد نشن توجه کنند به
اون بلا و خودشون هم دردشون بیاد ندبه و ناله اشون بلند بشه خوب
دقت بفرمائید چی عرض کردم برای کسانی که بی تفاوت از بلاهای
معصومین خصوصاً امام هر زمانی امام زمانشون بی تفاوت رد نشن بلکه
بلاهای او را ببینند و عمیقاً بسوزن و در بلای او ندبه و ناله اشون سر بزنه
و در بیاد واشکشون خارج بشه یه سفره خصوصی برا اون پهن می کنند
بله معنا نداره امام زمان من الان تو دل بلاها باشه تو دل بلاها اونوقت
من راحت زندگی امو انجام بدم دنبال کار و کاسبی و زندگی خودم باشم
بی توجه به بلاهای او توقع داشته باشم یه سفره خصوصی و یه عنایت
خاصی به من بکنند برا چی به تو یه عنایت خاصی بکنند تو چه هم رنگی

تو چه سنخیتی با او داری او دردکش او بلاکش تو جقد درد کشیدی پس او کسانی که بلای امام زمانشون رو ببینند و درد بکشن یه مقدار همرنگ شدن با او و سنخیت پیدا کردن با امام زمانشون لذا می بینید.

ابتلاهای امام زمان

در دعای ندبه این نکته بسیار عمیق رو بلاهای معصومین به خصوص بلای امام زمان ذکر کردند تا ما توجه کنیم به این بلا دردمون بیاد ناله امون بلند بشه آنوقت حالا که یه مقدار از درد و بلای محبوبیت اومد رو تو تو همرنگ او شدی تو سنخیت پیدا کردی با او یه سفره خصوصی هم برا تو هم باز می کنه لذا تو دعای ندبه بعد از اینکه میگه فَقْتِلْ مَنْ قْتِلْ وَ سُبِّیْ مَنْ سُبِّیْ وَأَقْصَى مَنْ أَقْصَى وَجَرَى الْقَضَاءِ؛ بلاهای معصومین بعد از پیغمبر دونه دونه ذکر می کنه یکی تبعید شد یکی راکشتن، یکی را زندانی کردن، این بلاهای معصومین دیگه آنوقت بعد از این بلاها میگه فَعَلَى الْأَطْنَابِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى صَلَّی اللهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ وَإِيَّاهُمْ فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ وَلِمِثْلِهِمْ فَلْتُدْرِفِ [فَلْتُدْرِفِ الدَّمُوعُ وَ لِيُضْرَخِ الصَّارِحُونَ وَ يَضْحَجِ [يَضْحَجِ] الضَّاجُونَ وَ يَعْجُ [يَعْجُ] الْعَاجُونَ أَيْنَ الْحَسَنُ أَيْنَ الْحُسَيْنُ أَيْنَ أَبْنَاءِ الْحُسَيْنِ صَالِحٍ بَعْدَ صَالِحٍ وَ صَادِقٍ بَعْدَ صَادِقٍ أَيْنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ؛ براین بلاها باید اشکتون در بیاد ببینید دعای ندبه چی داره یاد می ده خوب دقت بکنید بعد از اینکه بلاها را ذکر کرد میگه حالا باید اشکتون در بیاد حالا باید دردتون بیاد؛ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ وَإِيَّاهُمْ فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ؛ تا میرسه به بلاهای امام زمان عَزِيزٌ عَلَيَّ؛ عَزِيزٌ عَلَيَّ؛ اون عَزِيزٌ عَلَيَّ... یعنی بسوز بر بلاهای امام زمان یعنی دردت بیاد عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَ لَا تُرَى وَ لَا أَسْمَعُ [أَسْمَعُ] لَكَ حَبِيسَا وَ لَا تُجَوِّ عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ تُحِيطَ بِكَ دُونِي [لَا تُحِيطُ بِي دُونَكَ] الْبَلَوَى وَ لَا يَنَالُكَ مِنِّي ضَجِيحٌ وَ لَا شَكْوَى يَنْفِسِي أَنْتَ؛ آقا چقدر بر من سخته من دارم می سوزم که حرف همه و صدای همه رو دارم می شنوم تو این عالم صداهای همه رو دارم می شنوم صدای زیبای شمارو نمی شنوم صورت زیبای شمارو نمی بینم عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ تُحِيطَ بِكَ دُونِي [لَا تُحِيطُ بِي دُونَكَ] الْبَلَوَى وَ لَا يَنَالُكَ مِنِّي

صَحِيحٌ وَلَا سَكْوَى بِنَفْسِي أَنْتَ؛ آقا چقد بر من سخته من دارم می سوزم که بلاها بر سر شما وارد شده ولی من راحتم بلاها بر سر شما وارد شده ولی من راحتم تا میرسه به اینکه عزیزِ عَلِيِّ أَنْ أَنْبِيكَ وَيَخْذُكَ الْوَرَى هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَأُطِيلَ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَالْبُكَاءَ هَلْ مِنْ جَزُوعٍ فَأَسَاعِدَ جَزَعَهُ إِذَا خَلَا هَلْ قَدِيثٌ عَيْنٌ فَسَاعِدْهَا عَيْنِي عَلَى الْقَدَى؛ آقا چقدر بر من سخته دارم می سوزم که مردم شمارو کوچیک شمردن دنبال کار و کاسبی خودشون هستند امام زمانشون را فراموش کردن که او الان تو دل بلاهاست او الان تو دل بلاهاست اون الان تو دل بلاهاست عزیزِ عَلِيِّ أَنْ يُجْرِي عَلَيْكَ دُونَهُمْ مَا جَرَى؛ آقا چقدر بر من سخته که می بینم همه این سختی ها و جریانات باید بر شما وارد بشه غیبت طولانی امام زمان یکی از بلاهای امام زمان غیبت طولانیست که حضرت ولیعصر (ع) باید تمام ظلم ها را ببینه تو این عالم تو این طول مدت طولانی همه رو خبر داشته باشه اما دستش بسته است ببینید چقد مصیبت سنگینی است همه ظلم ها را باید ببینه اما دست حضرت ولیعصر (ع) بسته است خوشا به حال اون کسی که این دردها و بلاهای امام زمانش را ببینه و بر دردهای او گریه کنه این درد را از امام زمان بخواید یا صاحب الزمان مارو دردمند خودت کن مارو دردمند خودت کن تا همرنگ به تو بشیم یه مرتبه خدمتتون عرض کردم مرحوم میرزا ابوالفضل قهوه چی این بزرگوار از دردمندها و سوزکش های حضرت ولیعصر (ع) بود تو یکی از امامزاده ها یک توسلی کرده بود از حال رفت غش کرده بود بعد او مدن بالا سرش مردم جمع شدن هر کی یه چیزی می گفت یکی گفتش که بریم دکتر بیاریم زود بریم دکتر بیاریم تو همین میرزا ابوالفضل عاشق چشم باز کرد و به هوش آمد تا شنید که میگن بریم دکتر بیاریم گفت نمیخواد خود دکتر منو به این روز انداخته این درد را باید از خود دکتر بخواید آیین درد را از خود دکتر این درد از صد درمان بهتر است .
دردم از یار است و درمان نیز هم دل فدای او شد و جان نیز هم

متن سخنرانی پیش‌رو به همان سیاق
محاوره‌ای ارایه می‌شود. حفظ قالب گفتاری از
این روست که نمونه‌ای باشد برای ایراد سخن.

بعد عرفانی و اخلاقی کربلا

حجت الاسلام و المسلمین رفیعی

احیاء شب عاشورا

شب عاشورای حسینی است، شبی که منسوب به اباعبدالله و اصحاب و أنصار و یاران با وفای اوست مثل فردایی آفتاب عمر اباعبدالله ریحانه الرسول و سیدالشباب اهل الجنة غروب کرد و برای همیشه تاریخ عاشورا را ماندگار نمود. شب عاشورا خودش هم قطع نظر از اینکه شب مصیبت است از نظر عبادی موضوعیت دارد. سیره معصوم روش امام در این شب عبادت بوده و سیره امام برای ما حجت است. لذا امشب احیائش ثواب هفتاد سال عبادت دارد. معلوم است منظور چیست. یعنی یک احیای امشب، بیداری و ارتباط خوب با خدا میتونه مسیر هفتاد سال زندگی انسان را تغییر بده. می‌تواند مسیر زندگی انسان را معین کند.

اعمال شب عاشورا

لذا امشب احیائش وارد شده. امشب به نقل سید بن طاووس صد رکعت نماز داره. پنجاه دو رکعت. هر رکعت یک حمد و سه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. چرا؟ چون یاران امام حسین امشب نماز خواندند. امشب بندگی

کردند. مثل کندوی زنبور عسل از اردوگاهشون صدای مناجات دعا و گفتگوی با خدا می‌آمد. امشب هفتاد مرتبه لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ مستحب است چون این ذکر ذکر امام حسین بوده. فردا با این ذکر به قلب دشمن می‌زد. برمی‌گشت لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ امشب هفتاد مرتبه سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ؛ وارد است. چون فردا تجلی تسبیح تکبیر تحمید و همه ارزش‌ها و همه صفات الهی در اردوگاه حسین بود. هم تسبیح بود سُبْحَانَ اللَّهِ. هم تنزیه بود. هم عظمت الهی بود. لذا این ذکر امشب جزو ذکرهای است که وارد شده. هفتاد مرتبه نماز امیرالمؤمنین امشب وارد است. نمازی که در دو رکعت هر رکعتی حمد و پنجاه قُلْ هُوَ اللَّهُ نماز مشهور امیرالمؤمنین است. اما امشب این نماز به صورت خاص وارد شده. سیدین طاووس و برخی دیگر از شخصیت‌هایی که در اعمال و لیالی شب‌ها برنامه‌های شب‌ها اعمال را نوشتند این‌ها را برای امشب ذکر کردند.

چهره عبادی شب عاشورا

پس امشب چهره عبادی هم دارد جدای از چهره مصیبت. حالامی خواهم راجع به بُعد عرفانی و اخلاقی کربلا چند جمله‌ای صحبت کنم. چون حادثه کربلا یک حادثه چند بُعدی است. بُعد مظلومیت دارد، بُعد مبارزه با شجاعت دارد، بُعد اخلاق و عرفان هم دارد. دشمن دلش می‌خواهد این بُعد را ماکتر بیان کنیم. دلش می‌خواهد عاشورا فقط بُعد مصیبتی و بُعد حماسی‌اش به دنیا عرضه بشود و گاهی هم از این بُعد سوء استفاده کند. او قدرت تحلیل ندارد اما سوء استفاده می‌کند. یکی از دوستان من که سال گذشته تبلیغ آلمان بود می‌گفت یک روز عاشورا یا حتی کمتر یک نیم‌روز بعد از عاشورا هشت مرتبه تلویزیون رسمی و پُربیننده آلمان صحنه قمه‌زنی بعضی از شهرهای هندوستان و پاکستان و جاهای دیگر را تکرار کرد. با اینکه آن‌ها براشون هزینه پخش یک برنامه خیلی بالاست. ایشون می‌گفت من تماس گرفتم بعد فهمیدم غرض توکار است و نوع صحنه‌ها را هم به‌گونه‌ای درست کرده بودند از مصر و جاهای دیگه دیدم تصویرها را که گاهی خون

در دهان بچه‌ای زیرشم بنویسن بچه‌ها را با خون خواری بزرگ می‌کنند یا تروریسم باری می‌آورند اون قدرت تحلیل ندارد من نمی‌خواهم الان بگویم عزاداری چه بخشیش صحیح چه بخشیش ناصحیح اون یک بحث دیگه‌ای است در جای خودش باید تحلیل بشود اما امروز این را به عنوان یک جنبه‌ای که وهن شیعه است عرض می‌کنم. در روایاتمون داریم حتی گاهی کارهای مستحب را ائمه به شاگردانشون می‌گن انجام ندهید چرا؟ چون اون کار در یک جامعه یک زمانی وهن و منفوریت داره. نمی‌خوام وارد مصادیقش بشم ولی لااقلش این است این کار امروز وهن است. تبلیغات صوری می‌کنند.

بعد عرفانی و اخلاقی کربلا

کربلا تجلی عرفان و اخلاق و ارزش‌های کرامت، عزت و انسانی است. اجازه بدهید من در این بُعد وارد بشوم. اول از قرآن وارد بشوم. قرآن جهاد را در کنار اخلاق خواسته. اخلاق را قبل از جهاد خواسته. سوره حدید را ببینید «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ (حدید: ۲۵) ما پیامبران را با دلیل فرستادیم با معجزه فرستادیم کتاب بهشون دادیم. استدلال بهشون دادیم. میزان بهش دادیم. حالا به معنای عدل یا به معنای خود اون نبی. ما در درجه نخست انبیا را با کتاب و استدلال و عدالت و برهان فرستادیم و این سلاح نخست نبی است، سلاح تبلیغ. اما اگر جواب نداد «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ»؛ آهن هم فرستادیم «فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ»؛ شمشیرم هست چون گاهی اون زبان ممکن است پذیرا نداشته باشد ممکن است با شما درگیر بشوند «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ»؛ بعد از «لَقَدْ أَرْسَلْنَا بِالْبَيِّنَاتِ»؛ است ما با بینه فرستادیم حدید هم در کنارش به عنوان پشتوانه و عرصه جهاد. اونجاهایی که دین با عرصه تبلیغ پیش نمی‌رود همین آیات آخر سوره توبه راجع به جهاد است «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي

التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالْقُرْآنَ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ (توبه: ۱۱۱) دارد از جهادگرها صحبت می‌کند کسانی که به شهادت می‌رسید جانتان را خدا می‌خرد. اموال شما را خدا می‌خرد. بهشت جایزه شماست. وعده بهشت در تورات و انجیل و قرآن آمده ولی بدانید رزمنده جبهه دین، این صفات را باید داشته باشید: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الزَّكَوُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ (توبه: ۱۱۲) نُه تا صفت اخلاقی پشت سر هم ردیف کرده است. جبهه اسلام باید توبه توش باشه رکوع توش باشه سجود توش باشه باید توش امر به معروف باشه نمی‌تونه مثل جبهه کفر همه ارزش‌ها را نادیده بگیرد. امشب نوشتند لشکر اباعبدالله راکع و ساجد و قائم بودند؛ بعضی‌ها رکوع می‌کردند بعضی سجده می‌کردند بعضی ایستاده بودند نماز می‌خواندند بعضی قرآن می‌خواندند. اما جبهه کفر لهو و لعب و فریاد و تمسخر توش بود.

حماسه دین اسلام اخلاق، معرفت و... است

دین ما جهادش حماسه‌اش با اخلاق است با معرفت است با ارزش است. رزمنده دین باید نمازش رکوعش سجودش قیامش در کنار جهادش باشد. بگذارید دو سه تا مثال تاریخی بزنم به خورده روشن بشوید ببینید آقا اگر افرادی معرفت و اخلاق و زهد را بدون جهاد و جنگ خواستن این انسان کامل نیست شما شخصیتی مثل ربیع ابن خصبین که قبرش مشهور است در مشهد است نوشتند بیست سال یک حرف دنیایی نزد بیست سال یک وقت یکی از اطرافیانش دید او را ایشون از اون شخص پرسید پدرت مُرده یا زنده است گفت پدرم از دنیا رفته زد رو سر خودش گفت آی دیدی یک حرف دنیایی زدم من عهد کرده بودم حرف دنیا نزنم چرا پرسیدم پدرت مُرده است یا زنده است همسایه‌اش می‌گفت من گاهی فکر می‌کردم تو تاریکی ستون در میان خانه است این ستون دیوار یا ستون خیمه است اینقد می‌ایستاد یک شب تا به صبح کامل رکوع بود یک شب تا به صبح کامل سجده بود قبرکنده بود می‌رفت داخلش می‌خوابید

می‌اومد بیرون می‌گفت: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛ (مؤمنون: ۹۹-۱۰۰) خدایا منو برگردان من کار خوب انجام بدم می‌گفت خب برگستی می‌خواهی چه کار؟ این‌ها کارهای نمی‌خواهم بگم به اصطلاح حالا صد درصد نقل‌های تاریخی درسته که همه این‌ها بوده یا نه اما بالأخره زهدش یک زهد ویژه‌ای بوده اما همین آدم به امیرالمؤمنین در جنگ صفین عرض کرد آقا من نمی‌تونم بجنگم من شک کردم من را معاف کنید از جنگ. همین آدم کربلا امام حسین را یاری نکرد بعد هم که خبر شهادت بهش دادند یک اظهار تأسفی کرد این عرفان منهای حماسه است این عرفان اصلاً لیس بعرفان عرفان دین با جهادش است با حماسه‌اش است این انسان کامل نیست.

جهاد بی اخلاق و بی معرفت

مثال دوم عکسش را بگم جهاد بی معرفت جهاد بی اخلاق خالد بن ولید آدم شجاعی است خودش می‌گفت تو بدن من اگر کسی بتوانه یک نقطه سالم پیداکنه نقطه سالم پیدا نمیشه تمام بدن من آثار جراحت است و جب به و جب بدنش جای زخم و تیر و شمشیر است صد تا جنگ شرکت کرده خودش می‌گفت من صد تا جنگ شرکت کردم و در تاریخ اسدالغابه نوشته است کسی است که در موته وقتی جعفر بن ابی طالب شهید شد فرمانده‌ها شهید شدند با یک شجاعتی لشکر را عبور داد لشکر اسلام را رساند به مدینه آدم شجاع، قوی، آدم متحور، بی‌باک، متحمل اما از نظر اخلاقی نه پیغمبر اکرم فرستادش دعوت کنه قبیله ابن عامر را به اسلام با اینا کینه داشت چون یک روزی عموش اینا کشته بودند. مردهای این قبیله را دستور داد دست‌هاشونو بستن دست بسته همه را اعدام کرد حمله کرد قبیله را غارت کرد. غارت‌گری، قتل. وقتی خبر به رسول خدا رسید حضرت دست‌های مبارکش را آورد بالا میگن تا اونجائیکه زیر بغل پیامبر پیدا شد: اللهم انی أبرو إلیک مما فعل خالد؛ خدایا من از کار خالد بن ولید برائت می‌جویم، این کار را من تأیید نمی‌کنم. خب این جنگ بی‌اخلاق است.

امیرالمؤمنین را حضرت فرستاد و فرمود: برو این‌ها را راضی کن. آقا آمدند تک تک خون بهاها را دادند نوشتند. حتی اگر یک کاسه‌ای شکسته بود حضرت خسارت داد. امیرالمؤمنین حتی به زن‌ها و بچه‌های داغ‌دیده پول زیادی داد به میزانی که بیش از دیه بود راضی بشن وقتی برگشتند پیغمبر تشکر کرد، فرمود: خدا ازت راضی باشه که مردم را از من راضی کردی. رضایت مردم کسب کردی و نداشتی عملکرد خالد بن ولید موجب پشت کردن مردم به دین بشود. خب این دو تا مثال. اون اخلاق و زهد بدون جهاد این شجاعت و جهاد و بدون اخلاق.

اویس قرنی

اما جمع بین هر دوش اویس قرن. اویس هم گاهی شب تا صبح رکوع بود. خود خواجه الربیع به اویس غبطه می‌خورد اما همین آدم عابد صفین آمد خدمت امیرالمؤمنین آقا جان او مدم بجنگم جانم را فداکنم او مدم باهات بیعت کنم آقا فرمود: به چه شرطی می‌خواهی با من بیعت کنی عرض کرد آقا «ألا بذل محجه نفسی دونک»؛ بیعت می‌کنم خونم را هستی ام را وجودم را فدای شما کنم. ولایت‌پذیری هم عالی، زهدم عالی. خود همین اویس بهش گفتند یک کسی کفن خریده تو قبر می‌خواه زن و بچه را اول کرده. او مدم بالاسرش گفت: پاشو این بساطت را جمع کن. تو این قبر و کفن شده بتت. زهد این نیست که بری تو قبر بخوابی. زهد امیرالمؤمنین داشت با یتیم رئوف با دشمن شجاع.

این شیوه‌های عرفانی که حالا یک مقداری هم متأسفانه تو جامعه باب شده منهای ولایت منهای مرجعیت منهای استاد و مراد اخلاقی یک روز ادعای نیابت امام زمان می‌کنند یک روز ادعای رؤیت آقا و پیام آوردن می‌کنند بابا اون کسانی که خدمت آقا رسیدند اینقد کتوم بودند سال‌ها بعد از مرگشون کسی متوجه نشد. سید بحر العلوم آقا مقدس اردبیلی‌ها خودشان که دکان باز نکردند به طرفی یک شیوه‌هایی بالأخره کشف شد که خدمت آقا می‌رسیدند. مگه به این سادگی است؟ حالا بعضی‌هاشون دستگیر می‌شوند بعضی‌هاشون ادامه می‌دهند.

ترویج عرفان‌های کاذب

عرفان را امام (ره) داشت اون شجاعتش او عبادتش. عرفان اسلامی را ملاحسین قلی همدانی داشت، قاضی تبریزی داشت، علامه طباطبایی داشت. با این سرو صداها و مرید جمع کردن و از خود تبلیغ کردن که همیشه دکان باز کرد. شما برا خودتون دارید دست و پا می‌زنید. یک روز طریقت را در کنار شریعت، یک روز قطب و پیرو و مراد در مقابل مرجعیت، یک روز عرفان بودا در مقابل عرفان اسلامی

برادران عزیز خواهان محترم؛ عرفان دینی با جهاد آمیخته است او پس قرن نمونه‌اش است که گفت: علی جان! جانم فدات او مدم جان بدم هیچ تردیدی هم ندارم با هر کس هم بگی می‌جنگم خب حالا بیائید کربلا من امشب از اون بُعد شجاعت بُعد مبارزه و بُعد مصیبت پیام بیرون بیائید تو بُعد اخلاقی و معرفتی نهضت عاشورا نهضتی که دشمنان هم به این بُعدش اعتراف کردند برادر ابن زیاد عثمان بن زیاد وقتی سرها را آوردند کوفه گفت کاش همه آل زیاد هلاک شده بودند اما پسر فاطمه به شهادت نمی‌رسید داداشش گفت: تو معلوم است از کی حمایت می‌کنی ما این سرمدار و طلائی‌دار این جریان بودیم گفت کاش ننگ برادری تو را هم نداشتم ببینید داداش ابن زیاد همسر یزید به او اعتراض می‌کنه همسر خولی به او اعتراض می‌کنه زن کعب بن جابر که کعب قاتل بُریر است خونه‌اش قهر می‌کنه میگه خدا لعنتت کنه سید قُراء کوفه را کُشتی ببینید زن اون قاتل از خونه میره زن خولی موضع می‌گیره این‌ها خودشون می‌دانستند چرا باید پسر یزید بن معاویه سال‌ها بعد از حادثه کربلا بلند بشود بگوئید کاش من به دنیا نیامده بودم و لکه و ننگ بنی‌امیه بودن را با خودم نمی‌کشیدم این‌ها که حرف‌های خودشون است حالات تحلیل‌های دیگر را ماکاری نداریم چرا؟ اونیکه سر آورده در مقابل ابن زیاد جایزه بگیره نمیکه من سَر یک آدم مثلاً فرض کنید منفی را آوردم میگه: اِنی قتلت سید المحجبا؛ من آقای بزرگی را کُشتم قتلت خیر الناس أم و أباً؛ من سر کسی را آوردم که بهترین پدر و مادر دنیا را دارد پس این‌ها خودشون هم به این عظمت معترف هستند.

رحم و رأفت اباعبدالله

بیائید برادران عزیز و خواهران گرامی امشب بریم تو بُعد اخلاقی و عرفانی عاشورا زیارت ناحیه مقدسه را ببینید امام زمان می فرماید: حسین جان: وَ لِلْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ رَاحِمًا، وَ لِلْحَقِّ نَاصِرًا، وَ عِنْدَ الْبَلَاءِ صَابِرًا؛ تو به مسلمان ها و به اسلام راحم و رحیم بودی بذارید بُعد رحم اباعبدالله را من امشب توضیح بدم بُعد رفیق اباعبدالله فتوت اباعبدالله جوانمردی اباعبدالله حسین جان این تو زیارت ناحیه مقدسه است که منسوب به امام زمان است خیلی زیبا اونجا اوصاف آقا را آورده وَ لِلْحَقِّ نَاصِرًا، وَ عِنْدَ الْبَلَاءِ صَابِرًا؛ جد بزرگوارم حسین در بلاء صبور بودی در دفاع الحق قوی بودی در برابر مسلمان ها رئوف و مهربان بودی این جز صفات پیامبر خدا حضرت محمد - (ص) - جزء صفات رسول الله است «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»؛ (توبه: ۱۲۸) این آیه را بذارید کنار این فراز زیارت ناحیه مقدسه وَ لِلْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ رَاحِمًا، وَ لِلْحَقِّ نَاصِرًا، وَ عِنْدَ الْبَلَاءِ صَابِرًا؛ به مسلمان ها مهربان بودی در مقابل حق در مقابل باطل و در دفاع از حق شجاع بودی وَ عِنْدَ الْبَلَاءِ صَابِرًا؛ در مصیبت و بلاء صبور بودی برادران عزیز، جوان های گرامی امام حسین فردا مکرر فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ همه از خدائیم یعنی مبدأ به سوی خدا برمی گردیم معاد این عرفان اباعبدالله است هر شهیدی که اومد بالا سرش بالا سر همه نیومده اباعبدالله چند نفری هفت تا هشت تا نوشتند بالا سر هر شهیدی آمد یا خبر شهادتش را شنید این آیه را خواند «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»؛ (احزاب: ۲۳) ببینید عاشورا با چی چی درست شده با چی اومده بالا حمله می کرد به دشمن می ایستاد به جایی لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ امام سجاد را در آغوش گرفت اللَّهُمَّ بِحَقِّ يَسِّ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَ بِحَقِّ طِهِّ وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ؛ اصلاً کربلا دعا و قرآن و ذکر و مناجات است جوانش میره میدان پشت سرش نگاه می کنه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ»؛ (آل عمران: ۳۳) قرآن میخوانه لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ بالا سر شهید «مِنْهُمْ مَن

قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا؛ می خوانداین اردوگاه با اون اردوگاه قابل مقایسه است شما نماز ابا عبدالله را فردا ظهر ببینید سه تا ویژگی داره نماز حسین خوب عنایت کنید جوان های عزیز به نمازتون اهمیت بدهید حسین می تونست نماز تو خیمه بخواند بالأخره هنوز که یاران زیادی بودند هنوز اصحاب تموم نشده بودند بنی هاشم که میدان نیومده بودند هنوز از اصحاب اصلاً جنگ کربلا بعد از ظهر عاشورا اوج گرفته یعنی رفتن تک تک افراد بیشتر بعد از نماز ظهر بوده هنوز حبیب زنده است هنوز اون أخوان غفاریان هستند هنوز علی اکبر عباس قاسم خب اینا وایستن دشمن هم متوجه نمیشه یکی یکی بروند تو خیمه نمازش را بخواند بیاید بیرون چرا؟ چرا این کار را نکرد؟

ویژگی های نماز امام حسین (ع)

سه تا ویژگی دارد نماز حسین

یک: اول وقت؛ خب حالا صبر کنیم جنگ تمام بشه تا غروب وقت است نخیر اول وقت.

دو: جماعت؛ خب نماز را تکی بخوانند، در خیمه بخوانند، نه نماز خوف خواند دو رکعت مثل نمازهای شکسته دیگه ایستاد جلو دو تا صف نماز خوف اینه یعنی هرکسی یک رکعتش به امام اقتدا می کنه یک رکعتش هم خودش فردا می کنه اون گروه دومم به همین شکل که هر دو گروه به جماعت برسند دومین ویژگی این نماز اینه جماعت است.

سوم: علنی است؛ خب همین نماز در خیمه برگزار می شد شاید دشمن هم متوجه نمی شد چرا آمده تو صحرا میان دشمن شهید هم دادند. سعد بن عبدالله شهید شد زهیر تیر خورد آمده وسط صحرا نماز می خواند جماعت اول وقت برادران عزیزاین نماز حسین پیام دارد «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»؛ نه فقط «يَقْرؤون الصلاة» نماز میگه اقامه کن نه بخون اقامه اش اینه علنی باشه جماعت باشه نه ظهر عاشورا دسته تو خیابان صدای اذانم بلند است وهن است هرکجا هر گروهی به هر شکلی هست باید بایستند نماز همین جمله ای که من گفتم بس است دراینکه آدم تکلیفی احساس کنه

ظهر عاشورا هر کجا هست بایسته نماز نه ناهار بدهند نه طبل بزنند نه دسته حرکت کنه با وضو بیایند هر کی هر کجا هست یکی هم بایسته جلو حالا حتماً نمیخواد به اصطلاح حالا عزیزان روحانی شاید نباشند تو دسته جات همه جا یا تعداد نرسه جمعیت زیاد یکی که قبول دارند بایسته جلو نماز بخوانه

چرا امام حسین (ع) نماز به جماعت خواند

این جمله را شما خوب تحلیل کنه امشب چرا اباعبدالله رفت تو خیمه تکی نماز بخونه؟ عباسم تو نماز بخون بیا علی اکبرم تو هم نماز بخون بیا چرا علنی جماعت اونم اول وقت اینا نکته داره این عرفان حسین است این معرفت اباعبدالله و اون جنبه های اخلاقی و عبادی عاشوراست ما غافل شدیم از این جنبه های عاشورا حماسه جنگ مبارزه مظلومیت اشک و آه جای خودش اما این بُعد عاشورا باید ترسیم بشه تبیین بشه تحلیل بشه این یک بُعد بُعد عبادی بیائید بُعد دیگه ای لشکر را خدمتتون عرض کنم بُعد رأفت و رحمت اسلام جهادش هم با رحمت آمیخته است پیغمبر وقتی جنگ می کردند می فرمود: با زن ها کاری نداشته باشید با بچه ها کاری نداشته باشید درخت ها را نکنید حیوان ها را نکشید اگر دشمن فرار کرد تعقیبش نکنید این فرهنگ دین است از پشت خنجر نزنید خب اون سپاه دشمن است این سپاه اباعبدالله آمده میدان.

تمیم بن قحطبه آمده مقابلش از امرای شام است فرمانده لشکر شامی هاست فرد شجاعی است همه اصحاب هم شهید شدند یاران هم شهید شدند خود امام آمده میدان بعضی از مقاتل و تاریخ نویسان نوشتند به امام عرض کرد آقا من شما را نصیحت می کنم برگردید شما که حریف بیست هزار سی هزار آدم نمی شویدا امام فرمود: این ها منو محاصره کردند منکه به قصد جنگ نیامدم محاصره کردند این جریان را پیش آوردند این ها منو محاصره کردند تو به من میگی برگرد مگه میذارند حسین برگرد از این صحرا جزء با بیعت با یزید که خودش فرمود: فاتحه اسلام خوانده است اگه بیعت بشه گفت آقا پس می جنگیم وارد جنگ شدند

برخورد اباعبدالله با جنگجویان دشمن

اولین برخورد ابی‌عبدالله خیلی شجاع بوده ببینید خود ابوالفضل العباس میگه ما به حسین پناه می‌بردیم روز عاشورا کما اینکه امیرالمؤمنین می‌فرماید در جنگ‌ها به پیغمبر پناه می‌بردیم شجاعت امیرالمؤمنین که بی‌نظیر است او از شجاعت پیغمبر تعریف می‌کنه شجاعت عباس که کم‌نظیر است او از شجاعت امام حسین تعریف می‌کنه تو اولین حمله از اسب افتاد زمین هرکی باشه اینجور موقع می‌کشه امام فرمودند: بلند شو پاشو سوار شو مهلت دادند ابن قحطبه سوار شد مجدد وارد جنگ شدند از ناحیه دو پا مجروح شد افتاد روی زمین تمیم آقا اومدند بالا سرش فرمودند: می‌خواهی صدا بزمن ببرزنت قبیله‌ات بیاد زیر بغل هاتو بگیرند گفت آقا بزرگواری کنی منو نکشید فریاد زد بیائید فرمانده شام امیرتو را ببرید آمدند یک عده از بستگانش بودند زیر بغل هاشو گرفتند بدن مجروحش را از صحرا برداشتند بُردند آیا دشمن هم همچین اجازه‌ای می‌داد یا وقتی علی‌اکبر خون روی چشمای اسب را گرفت افتاد بین لشکر هرکی هرچی داشت به بدن او زد قطعوه بسویف اربا اربا؛ یا وقتی پسر فاطمه تو گودی قتلگاه افتاد که تعبیر بعضی از مقتل‌ها این است که حسین لحظات طولانی بی‌هوش بود از شدت لطمه بی‌هوش بود گاهی چشم باز می‌کرد گاهی چشم می‌بست توان بلند شدن نداشت ببینید چطور با سنگ و چوب و با اون برخورد ناجوانمردانه و اسب به بدن دواندن و گوشواره از گوش کشیدن و این جنایت‌هایی که این‌ها انجام دادند

روز رحم و لطف

یک شخصی میگه من یک شب امیرالمؤمنین را خواب دیدم یکی از علمای اهل سنت ابنو صاحب ریحانة الأدب نوشته میگه آقا را خواب دیدم گفتم یا امیرالمؤمنین بنی‌امیه با شما بد کردند شما تو فتح مکه فریاد می‌زدی ایوم یوم المرحمه؛ امروز روز رحم و لطف است شماها وقتی مکه را فتح کردید به ابوسفیان امنیت دادید حتی پیغمبر فرمود: ابوسفیان خانه‌اش مأمّن است یعنی هرکی بره تو اون خانه کاریش نداریم

با فرض اینکه ابوسفیان فرمانده جنگ‌های زیادی علیه اسلام بود تو بدر تو احد تو خندق خیلی پیغمبر آزار داده در عین حال رسول خدا هم بهش امنیت داد هم خانه‌اش را مأمّن قرار داد هم آزادش کرد بخشیدش یا امیرالمؤمنین جایزه و مزد اون بر خورد شما را تو فتح مکه بنی امیه روز عاشورا دادند چه کردند چرا اینطور شد آقا تو عالم رؤیا به این عالم اهل سنت فرمود: برو در خانه ابن سیفی شاعر او جوابت را می‌گوید از خواب پریدم خب حالا خواب دیشبم عرض کردم نمیگیم تکلیف آور است حجت شرعی است ولی پیام داره بالأخره خواب یوسف پیام داشت خواب عزیز مصر پیام داشت خواب را در حدیث داریم نزد هر کسی نقل نکنید اگر رؤیا صادق باشد گاهی پیام‌های دقیقی برا اون کسی داره که خواب دیده از خواب پرید ابن سیفی کیه این طرف اون طرف تحقیق کرد این قضیه مال قرن ششم است می‌گه آدم در خانه ابن سیفی در زدم قصه را تعریف کردم دیدم اشک تو چشمانش حلقه زد گفتم من امشب یک شعری گفته بودم مقایسه کرده بودم بین کربلا و بین لطفی که پیغمبر و اهل بیت به ابوسفیان و بنی امیه تو فتح مکه کردند یک شعری گفته بودم هنوز هم نه این شعر برا کسی خواندم نه بیرون دادم فقط رو کاغذ تو ذهن خودم بوده آقا امیرالمؤمنین تو را فرستاده

ترجمه شعر سیفی

اون شعر سه چهار بیتی معروف که ترجمه‌اش اینه ما به اون قدرت رسید ما پیروز شدیم شما را بخشیدیم اما شما وقتی بهتون قدرت رسید به کودکان و به اطفال ما هم رحم نکردید معنای شعر حالا ترجمه‌اش این است ببینید اینکه عرض می‌کنم اردوگاه حسینی و کربلا علاوه بر حماسه جریان مصیبتی و حماسی‌اش جریان اخلاقی بعضی نوشتن لشکر حر هزار نفر بودند تمام این‌ها را لشکر اباعبدالله آب دادند در صفین امام حسین (ع) آبی را که معاویه بسته بود گشود بعضی نوشتند حتی یزید بن معاویه در صفین بوده او مد از این آب نوشید آبی که به دست اباعبدالله باز شد مسیرش اونوقت این‌ها اینطور برخورد کردند.

برادران عزیز، جوان های گرامی، حادثه عاشورا را از این بُعد مورد بررسی قرار بدهید. نماز امام حسین، عفو امام حسین، توجه امام حسین به حق الناس، مثل امشب یا فردایی وقتی اون شخص محمد بن بشیر آمدند گفتند پسرت اسیر شده امام فرمود: می توانید برگردید در آزادی پسرت تلاش کنی گفت آقا نه من نمیرم امام پنج لباس گران قیمت نوشتند بعضی ها حالا قیمت هاشو مختلف نوشتن تو تاریخ داد به ایشون فرمود: این هارو بفرست بفروشدن پسرت را آزاد کنند ببینید شما حتی در این لحظات حساس امام رافتش، محبتش شامل این صحابی و این شخص میشه حتی بعضی ها نوشتند سرزمین کربلا را امام خرید بعد هم به خود اون کسانی که آنجا بودند این سرزمین را واگذار کرد هدیه کرد بعضی از نقل ها دارد شرط کرد فرمود: با زائران من مهربان باشید کسانی که می آیند زیارت به آن ها اکرام کنید احترام کنید این ابعاد را تو کربلا ما بررسی کنیم برادران عزیز دهه عاشورا تمام شد اگر توانستی از این جلسه نماز اول وقت، رعایت حق الناس، کنار گذاشتن گناه، کنار گذاشتن معصیت، اصلاح نفس، اینارو نتیجه بگیري اونوقت حسینی شدی حسینی شدن با خلق و خوی حسین است با صفات حسین است با اُبهت و عظمت و عبادت و بندگی حسین آشنا شدن است امید داریم خداوند به همه ما و شما توفیق بدهد بیش از پیش ان شاء الله با مکتب ابا عبد الله آشنا شویم و ان شاء الله این بُعد اخلاقی نهضت عاشورا را مخصوصاً در زندگیمون الگو و ملاک قرار بدهیم خب من به همین میزان اکتفاء کنم

ذکر مصیبت

چند جمله ای هم ذکر مصیبت کنم به هر حال شب عاشورا است و شب عزا و شب مصیبت بزرگ شخصیت عالم جهان اسلام فرزند رسول خدا سید الشباب اهل الجنة و ریحانة الرسول شخصیتی که گفت همه عالم در عزای او گریه کردند هنلا بکیت علی و من بکاء محمد هنلا بکیت علی الحسین و أهلی؛ کسی که پیامبر برای عزای او اشک ریخت کسی که عالم برای عزای او اشک ریخت و لقد بکت فی السماء ملائک؛ ظهورن کرام راکعون و سجد

هذا حسين بسيوف مبدئوا؛ متخذب بدماء؛ رسول الله برأش اشك ريخته
 وقتی قنداقه اشو آوردن پیش پیغمبر اکرم نبی مکرم اسلام ائمه ما علم
 غیب دارند از آینده خبر دارند ما بارها رو منبر گفتیم این اطلاع اونها علت
 حادثه نیست جبرم نیماه چون قدرت داره خدا حوادث آینده را به او
 داده می دانه امیرالمؤمنین از شهادتش خبر داشت امام حسین خبر داشت
 کما اینکه ما اگر بعد از یک اتفاقی که می افته یک جایی تعریف کنیم خبر
 بدهیم ما علت حادثه نیستیم حادثه رو علل خودش واقع میشه هر کسی
 هم اباعبدالله را به قتل رسانده قیامت گیر است باید جواب بده هر کسی
 یاری کرده است اباعبدالله را نزد خدا مأجور است هر کی ندای حسین را
 نادیده گرفته پیش خدا مسئول است اینکه یک کسی بگوید خب این واقعه
 که باید واقع می شد پیغمبرم فرموده نه علم رسول خدا نه جبر آور است و
 نه علت حادثه چون نبی است پیامبر است پیشاپیش خبر داره از قضایا
 خود من و شما بعضی از اولیاء ممکنه بعضی از افراد گاهی یک خوابی ببینند
 حادثه چند روز بعد را پیش بینی کنند الهامی بهشون بشه بعضی افراد داریم
 من می شناسم بعضی از عزیزانی که پسرشون شهید شده میگه آقا من به
 هفته قبلش خواب دیدم چشم راستم افتاد رو ورق روی کاغذ متوجه شدم
 پسر مرا از دست میدم ایشون علت حادثه نیست خداوند به او این خبر
 و اطلاع را به واسطه ظرفیتش داده پیغمبر می دانست لذا نوشتند وقتی
 قنداقه حسین را آوردند دادند به دست رسول خدا این لبها را گذاشت به
 گلوی حسین بوسید بعد فرمود: مالی و لیزید بن معاویه یزید مرا با تو چه کار
 تو را با من چه کار خیلی گلوی حسین را می بوسید می فرمود: اقبل موضع
 سیوف؛ اینجا جای شمشیر است من جای شمشیرها را می بوسم به تعبیر
 یکی از بزرگان می فرمود: اینکه پیغمبر اکرم فرمود: هیچ پیغمبری به اندازه
 من اذیت نشد ما اوذی نبی؛ هیچ پیغمبری ایشون می فرمود: بعضی از
 پیغمبران را قطعه قطعه کردند میان درخت گذاشتند بدنشون را آزه کردند
 تو چاه انداختند منظور پیغمبر شکنجه جسمی نیست، منظور پیغمبر
 اکرم آزارها و اذیت هایی است که می دید بعد از او بر اهل بیت و ذریه اش
 وارد میشه گاهی نگاه می کرد به حسن لبهاشو می بوسید می فرمود: از

راه دهان مسموم میشی گاهی نگاه می‌کرد به حسین گلوش می‌بوسید می‌فرمود: از راه گلو شمشیر برگلوی او می‌ذارند به شهادت می‌رسید گاهی نگاه می‌کرد به صورت فاطمه اشک می‌ریخت جای سیلی می‌دید گاهی نگاه می‌کرد به فرق امیرالمؤمنین گریه می‌کرد می‌فرمود: این محاسن با خون سرت خضاب خواهد شد این سر شمشیر خواهد خورد مکرر این حوادث اتفاق افتاده بود و پیغمبرگرامی اسلام اشک ریخته بود یا رسول الله این‌ها را پیش بینی کردید برای فاطمه برای فرزندان اما نبودی ببینی کربلا عاشورا چه اتفاقی افتاد دل‌ها را روانه کنیم کنار قبرش خوشا به حال اوناییکه امشب کربلا بیتوته کنار قبر امام حسین امشب مستحب است کسی شب عاشورا بتونه کربلا باشه امشب وارد جزو آداب امشب است حسین جان بنای ما و قسمت ما هم امشب تو این مجلس شده ما از همین جا دل‌ها را روانه می‌کنیم صحرای کربلا چه شبی گذراندم امشب چه شبی گذراندم اباعبدالله به خیمه‌ها سرزد پشت خیمه‌ها دستور داد گودال حفر کردند آتش ریختن صبح عاشورا که از پشت حمله نشه گاهی می‌اومد به اصحاب سر می‌زد گاهی نماز خونده‌های عبادت انجام می‌داد گاهی قرآن می‌خواند سیدالسادین میگه یک وقتم دیدم پدر بزرگوارم امشب داره با خودش شعر زمزمه می‌کنه:

يا دَهْرُ أَقْبِ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ فِي الْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
مِنْ صَاحِبٍ وَمَا جِدَّ قَتِيلٍ وَالْدَهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَالْأَمْرُ فِي ذَاكَ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكِ السَّبِيلِ؛

میگه من فهمیدم پیام این شعرها این است که من فردا شهید می‌شوم. این کاروان فردا بی‌کاروان سالار می‌شود. فردا فاطمه بی‌فرزند می‌شود. بغض گلمو گرفت ولی خودمو نگه داشتم میگه من اظهار نکردم با صدای بلند گریه نکردم اما زینب کبری (س) شنید عقيله بنی‌هاشم آمد جلو برادرم عزیزم بآبی و أنت امی پدرم به قربانت مادرم به قربانت بنفسی أنت خودم به قربانت لیت الموت... کاش زینب می‌مُرد و مُردن تو را نمی‌دید کاش زینب می‌مُرد و غربت تو را نمی‌دید کاش دعا می‌کردی زینب نباشه شهادت تو را ببینه زینبی که یک خار به دست حسین نمی‌تونه

ببینه غم حسین نمی‌تونه ببینه فرمود: خواهرم صبور باش بردبار باش نوشتن زینب کبری . سلام الله علیها . علی وجهها ... دو تا دستاشو آورد بالا زد تو صورتش زد تو صورتش دست بُرد گریانشو چاک داد فغشی علیها: غش کرد رو زمین افتاد اباعبدالله فرمود: یه قدری آب بیارید آب به سرو صورت خواهر زد خواهرم عزیزم مادرم از دنیا رفت برادرم رفت پدرمون رفت صبر تو را شیطان نبره فردا جریان های مختلفی می‌بینی یکی یکی این‌ها را برای زینب کبری تشریح کرد دست ولایت رو سینه زینب گذاشت او را آرام کرد یا بقیة الله روضه من همین یه جمله است و تمام فردا پیش آمد حوادث رفت جلو یکی یکی تا اون لحظه‌ای که اباعبدالله خودش تو گودی قتلگاه است شمشیر و نیزه‌ها به بدن اصابت کرده زینب کبری اومد بالای تل زینبیه دید دور تا دور قتلگاه حلقه زدند از تل اومد پایین برید عقب برید عقب مگه جان دادن تماشا داره مگه حسین من داره جان میده نگاه داره دید نمیرن اومد مقابل عمر سعد یا عمر اُتقتل اباعبدالله تو بگوینا برن داداش من داره جان میده برادرم من داره قبض روح میشه اُیقتل ابوعبدالله و اُنت تنصر اُلیه؛ اباعبدالله غیرت الله تا صدای خواهر را شنید فرمود: خواهرم برگرد برگرد ارجعی ارجعی نمیخوام تا من زنده‌ام بیای بین نامحرمأ اونا رفت خواهر برگشت دشمنم خیالش راحت شد دور حسینتونو جوان‌ها محاصره کردن فرقه برماه فرقه بالحجاره؛ هرکی هرچی داشت زد هرکی هر چی توان داشت زد حسین حسین حسین قربان داغ دلت نمی‌دونم قتلگاه رفتی یا نه من تو قتلگاه کمتر میرم طاقت نمیارم پامو میدارم قتلگاه میگم حسین جان اینجا بود تو پاتو رو زمین کشیدی اینجا بود تو صورتتو رو خاک گذاشتی اینجا بود سر مقدس تو را از بدنت جدا کردن قتلگاه اگه کربلا رفتی تا حال نداری نرو قتلگاه جای زینب بوده قتلگاه فردا شب فاطمه آمده بیغمبر آمده زینب تو خیمه است ام‌امام است دیگه بیرون نیومده‌اما یه وقت دید صدای دشمن بلند هلهله می‌کشند فریاد می‌زنند آمد بیرون ببیند سر مقدس اباعبدالله بالای نی برادر میان قتلگاه هر کجا نشستی تأسی کن به جابر بن عبدالله انصاری سه مرتبه یا حسین ...

تأمل



پرسش

آیا فرشتگان و جنیان در کربلا به کمک حضرت امام حسین (ع) آمدند؟
چرا آن حضرت این کمک را نپذیرفتند؟

پاسخ اجمالی

در برخی از منابع روایی، دربارهٔ کمک و نصرت الهی به وسیلهٔ جنیان و فرشتگان به امام حسین (ع) احادیثی از ائمه معصومین (ع) بیان شده است که به این امر تصریح می‌کنند.

البته یاری رساندن ملائکه و جنیان و یا هر چیز دیگری از طرف خداوند برای انبیا هم بوده است؛ خداوند در قرآن به پیامبر (ص) می‌فرماید: (به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر) از پروردگارتان تقاضای کمک می‌کردید و او تقاضای شما را پذیرفت (و گفت) من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سر هم فرود می‌آیند یاری می‌کنم.

برخی از دلایل مهمی که امام حسین (ع) این یاری و کمک را نپذیرفت، عبارت‌اند از: منحصر بودن اصلاح امت پیامبر اکرم (ص) در آن شرایط بحرانی، به شهادت، اشتیاق لقای الهی، مقدر بودن شهادت برای آن حضرت، بودن شهادت نزد آن حضرت به عنوان گرامی‌ترین و زیباترین مرگ و انجام این مأموریت الهی به صورت طبیعی.

پاسخ تفصیلی

نزول نصرت الهی برای کمک به امام حسین (ع)^(۲)

در برخی از منابع روایی، درباره کمک و نصرت الهی به وسیله جنیان و فرشتگان به امام حسین (ع) احادیثی از ائمه معصومین (ع) بیان شده است که به این امر تصریح می‌کنند؛ مثلاً: شیخ مفید به سند خود از امام صادق (ع) این نکته را نقل کرده است: زمانی که امام حسین (ع) از مدینه حرکت کرد، گروهی از ملائکه برای پیشنهاد کمک خدمت آن حضرت آمدند و گروه‌هایی از مسلمانان و شیعیان جن برای کمک آمدند، اما حضرت در پاسخ جنیان فرمود: «خدا به شما جزای خیر دهد من مسئول کار خود هستم و محل و زمان قتل من نیز مشخص است. جنیان گفتند: اگر امر شما نبود همه دشمنان شما را می‌کشتیم. حضرت در پاسخ فرمود: ما بر این کار از شما تواناتریم، اما چنین نمی‌کنیم تا آن‌ها که گمراه می‌شوند با اتمام حجت باشد و آن‌ها که راه حق را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد». [۱] همچنین امام صادق (ع) فرمودند: «از پدرم شنیدم که می‌فرمود: چون امام حسین (ع) با عمر بن سعد تلافی نمودند و جنگ برپا شد، خداوند نصرت خود را فرو فرستاد تا آن‌جا که بر سر حسین سایه گسترد، و آن‌گاه امام مخیر شد بین پیروزی بردشمنانش و بین ملاقات و لقای پروردگارش، او لقای پروردگارش را برگزید». [۲]

نیز در برخی از روایات هم بیان شده است که فرشتگانی برای کمک به امام حسین (ع) آمدند، در مرتبه اول اجازه جنگیدن به آن‌ها داده نشد، ولی در مرتبه دوم وقتی آمدند که امام حسین (ع) شهید شده بود؛ مانند این روایت از امام صادق (ع): «چهار هزار فرشته نازل شدند تا همراه امام حسین (ع) بجنگند، ولی به آنان اجازه جنگیدن داده نشد. دوباره اذن گرفتند و فرود آمدند و این وقتی بود که حسین (ع) کشته شده بود...». [۳]

خلاصه این که، چنین چیزی در روایات وجود دارد و درست است و هیچ دانشمند و کارشناس دینی آن را رد نکرده است؛ زیرا منافاتی با اعتقادات و معارف اسلامی ندارد. البته یاری رساندن ملائکه و جنیان و یا هر چیز

دیگری از طرف خداوند برای انبیا هم بوده است؛ خداوند در قرآن به پیامبر(ص) می‌فرماید: (به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر) از پروردگارتان تقاضای کمک می‌کردید و او تقاضای شما را پذیرفت (و گفت) من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سر هم فرود می‌آیند یاری می‌کنم. [۴] و مثل یاری رساندن به مسلمانان در جنگ احزاب و در برخی موارد، این کمک‌ها از طرف فرشتگان و جنیان بود که به جهت مصالحی که ذکر می‌شود، تحقق پیدا نمی‌کرد.

چرا امام حسین^(ع) کمک جنیان و فرشتگان را نپذیرفت؟

در پاسخ می‌توان گفت: شاید به دلایل زیر امام حسین(ع) این یاری و کمک را نپذیرفت:

۱. با توجه به موقعیت سیاسی که در آن زمان از طرف معاویه و یزید پیش آمده بود و به نام دین، کارهایی را انجام دادند که در واقع مخالف دین بود و همچنین تشخیص حق از باطل سخت شده بود، تنها راهی که می‌توانست یک بار دیگر دین خدا را ترویج و زنده نماید، شهادت حضرت امام حسین(ع) و فرزندان و اصحاب آن حضرت، بود. [۵]
۲. آنچه که از روایات وارد شده در این مورد به دست می‌آید و به آن اشاره شده است، مقدر شدن شهادت برای آن حضرت بود تا بدین وسیله آن هدف اصلی امام حسین(ع) که همان اصلاح امت پیامبر بود، [۶] تحقق پیدا کند.
۳. امام حسین(ع)، شهادت را زیباترین و گرامی‌ترین مرگ می‌دانست؛ این امر، در خطبه‌ای که در مکه به هنگام عزم حرکت به سمت عراق ایراد کردند، بیان شده است: «آرایش مرگ بر فرزند آدم چون آرایش گردن‌بند بر گردن دوشیزگان است»؛ [۷] یعنی مرگ، گردن‌گیر و تحمیلی نیست، بلکه گردن‌بند و تجملی است؛ چرا انسان این گردن‌بند و زیور را در راه خدا به گردن نیاویزد؟! و مرگ در راه دین برای امام حسین(ع) لذیذ و درکام او شهادت بود. [۸] و شهادت نقص نیست تا از فرشتگان کمک بخواهد، بلکه کمال است همان طور که حضرت ابراهیم(ع) چون شهادت را کمال می‌دانسته، از سوزاندن در آتش نترسیده و از جبرئیل نیز چیزی نطلبید، هر چند دائماً

به یاد خدا بود و وی را می خواند. [۹]

۴. لقای الهی و دیدار انبیا برای امام حسین (ع)، آن هم در آن شرایط از ماندن در این دنیا مهم تر بود و خود را مشتاق نیاکان خود می دانست؛ چنان که در ادامه آن خطبه در مکه می فرمایند: «گرایش واشتیاقم به زیارت نیاکانم چون اشتیاق یعقوب به یوسف است». [۱۰]

۵. حضرت امام حسین (ع) می خواستند که از معجزه و کرامت استفاده نکنند، در حالی که بدون شک امام توان و قدرت داشت که با معجزه و قدرت ولایی که از طرف خداوند داشت، بر دشمنان غلبه پیدا کند و حتی نیازی به کمک ملائکه و جنیان نداشت، ولی استفاده از معجزه و کرامت با آنان که مأمور بودند به ظاهر عمل کنند، منافات داشت. ارزش و جایگاه امام حسین (ع) که هم میان مسلمانان جایگاه بلندی دارد و هم در میان عدالت و آزادی خواهان، بدان جهت است که بر اساس امور عادی و ظاهری و طبیعی عمل نمود. بردن اهل بیت (ع) توسط امام به یک جنگ نابرابر و اسارت آنان و اهانت به ساحت مقدس شان موجب شد که قیام امام ماندگار و جاودان شود. آیا امام حسین (ع) نمی توانست بدون قیام و با استفاده از کرامت یزید را سرنگون کند؟

پی نوشتها

- [۱] علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۳۰، مؤسسة الوفاء، بیروت لبنان.
- [۲] سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۴۱، ترجمه میر ابوطالبی، سید ابوالحسن، ناشر: دلیل ما، قم، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.
- [۳] شیخ صدوق، امالی، ترجمه کمره‌ای، محمد باقر، ص ۶۳۸، اسلامیہ، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶؛ البتہ شبیہ این روایت در «کافی» مرحوم کلینی ہم آمدہ است، الکافی، ج ۱، ص ۲۸۳ و ۲۸۴.
- [۴] انفال، ۹.
- [۵] رک: مصباح یزدی، محمد تقی، آذرخشی دیگر از آسمان کربلا، از ص ۴۴-۶۶، انتشارات مؤسسہ آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ پنجم، ۱۳۸۰.
- [۶] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.
- [۷] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶؛ محدث اربلی، کشف الغمۃ فی معرفۃ الائمۃ، ج ۲، ص ۲۹، ناشر: بنی ہاشمی، تبریز، چاپ اول، ۱۳۸۱؛ لهوف، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.
- [۸] رک: جوادی آملی، عبد اللہ، شکوفایی عقل در پرتو نہضت حسینی، ص ۲۸ تا ۳۰، مرکز چاپ و انتشارات اسراء، چاپ پنجم، ۱۳۸۷.
- [۹] شکوفایی عقل در پرتو نہضت حسینی، ص ۲۷.
- [۱۰] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶؛ کشف الغمۃ فی معرفۃ الائمۃ، ج ۲، ص ۲۹؛ لهوف، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

پرسش

چرا امام حسین (ع) خانواده خود را همراه خود به کربلا برد؟

پاسخ اجمالی

پژوهشگران اسلامی؛ انگیزه‌های مختلفی برای به همراه داشتن زنان و کودکان بیان کرده‌اند؛ مانند:

۱. پذیرش مصلحت و اراده الهی؛ یعنی مصلحت خدائین بود که امام حسین (ع) و یارانش شهید، و خانواده‌اش اسیر باشند؛ یعنی رضای حق تعالی در این مصلحت بود و چنین مصلحت؛ یعنی جهت کمال فرد و بشریت.
۲. انگیزه مذهبی؛ یعنی از آن جاکه محتوای قیام امام حسین (ع)، مذهبی و مقدس است، آوردن خانواده به همراه خود، از نظر آثار مذهبی، بسیار سودمند و مؤثر بود؛ زیرا عرفان و محبتی که در دل اهل بیت امام (ع)، نسبت به خداوند بود، برای همراهان دیگر امام، بسیار درس آموز و کارگشا بود.
۳. انگیزه امنیتی؛ امام (ع) در مدینه خانه‌امنی سراغ نداشت تا خانواده‌اش را به آن جا بفرستد و هیچ کس هم پیشنهاد نکرد که من از خاندان حمایت می‌کنم؛ لذا امام (ع) نگران اسیر شدن خانواده خود در حال حیاتش بود؛ زیرا احتمال قوی وجود داشت که مأموران یزید، خانواده امام را در همان مدینه، دستگیر کرده و به گروگان درآورند.

پاسخ تفصیلی

یکی از موضوعات مهمی که در جریان قیام امام حسین (ع) باید مورد دقت قرار گیرد، موضوع همراه بردن خانواده است. نکته سؤال برانگیز این است که با توجه به این که برای تصمیم‌گیری درامری مهم و سرنوشت‌ساز، تنها ضرر نداشتن کافی نیست، بلکه باید سودمندی و قابل قبول بودن آن را نیز در نظر داشت، امام (ع) که مطمئن بود قیامش منتهی به شهادت می‌شود، چه مصلحتی در همراه داشتن خانواده‌اش می‌دید؟ همین ابهام بدان انجامید که حضرتشان مورد اعتراض برخی اطرافیان قرار گیرد. به عنوان نمونه، ابن عباس به ایشان عرضه داشت: «پسرعموجان! به سراغ کوفیان مرو، همانا آنان گروه فریب‌کار هستند... و اگر از روی ناچاری به کوفه می‌روی، زنان و کودکان را به همراه مبرکه ایمن نیستم از این که انتقام جویانه تو را همچون عثمان بن عفان، در حالی بکشند که زنان و کودکان نظاره‌گرتو باشند».[۱]

انگیزه‌های امام حسین (ع) برای به همراه داشتن زنان و کودکان

پژوهشگران اسلامی؛ انگیزه‌های مختلفی برای به همراه داشتن خانواده بیان کرده‌اند؛ در این جا به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. پذیرش مصلحت و اراده الهی

تمام کسانی که همراهی اهل بیت امام حسین (ع) را با ایشان برخلاف مصلحت تشخیص دادند؛ با حساب و منطق مادی خودشان به این تشخیص رسیده بودند، اما حضرتشان پاسخی می‌داد که از جنبه دیگری به ماجرا پرداخته و جنبه معنوی مطلب را بیان می‌کرد:

ایشان اطرافیان‌ش را با این سخن خطاب قرار داد: در عالم رؤیا جدم به من فرمود: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا»، «خدا می‌خواهد تو را کشته ببیند». گفتند: پس اگر این‌طور است، چرا خانواده را همراهتان می‌برید؟ که پاسخ شنیدند: این را هم جدم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا»، «خدا می‌خواهد آنان را در لباس اسارت ببیند».[۲]

مشیت و با اراده خدا در خود قرآن در دو مورد به کار می‌رود که یکی را اصطلاحاً «اراده تکوینی» و دیگری را «اراده تشریحی» می‌گویند. اراده تکوینی؛ یعنی قضا و قدر الهی که اگر چیزی قضا و قدر حتمی الهی به آن تعلق گرفت، معنایش این است که در مقابل آن دیگر کاری نمی‌شود کرد.

معنای اراده تشریحی این است که خدا این طور راضی است، و این چنین می‌خواهد. پس خدا خواسته است که امام حسین (ع) شهید باشد، و خانواده او اسیر باشند؛ یعنی رضای حق تعالی در مصلحت است و مصلحت؛ یعنی جهت کمال فرد و بشریت؛ لذا این طور نبود که وقتی از ایشان می‌پرسیدند چرا زنان و فرزندان را می‌برید، بفرماید اصلاً من در این قضیه بی‌اختیارم، بلکه به این صورت می‌شنیدند که با الهامی که از عالم معنا به من شده است، من چنین تشخیص داده‌ام که مصلحت در این است و این کاری است که من از روی اختیار انجام می‌دهم، ولی براساس آن چیزی که آن را مصلحت تشخیص می‌دهم؛ از این رو هر کس این جواب امام حسین (ع) را می‌شنید، دیگر چیزی نمی‌گفت. [۳]

۲. انگیزه مذهبی

از آن جاکه محتوای قیام امام (ع)، مذهبی و مقدس است، همراه آوردن خانواده، از نظر آثار مذهبی، بسیار سودمند و مؤثر بود؛ زیرا عرفان و محبتی که در دل اهل بیت امام (ع)، نسبت به خداوند بود، برای همراهان دیگر امام، بسیار درس آموز و کارگشا بود و نمونه‌های آن را در سخنان زینب (س) می‌توان یافت. وقتی ابن زیاد بعد از شهادت و اسیری خاندان امام، می‌گوید: اوضاع را چگونه دیده‌اید؟ زینب (س) در جواب او می‌گوید: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»؛ [۴] «از خدا جز زیبایی (خیر و محبت) ندیده‌ام». زینب آن قدر با خدای خود نزدیک و آشناست که اطمینان دارد مصیبت‌های وارده پایان کار نیست. بلکه افق‌های روشنی در پشت این وقایع نهفته است. زینب به ابن زیاد فهماند آنچه ناگوار است از ناحیه دشمنان خدا است و از ناحیه خدا جز سعادت و نیک‌بختی به انسان نمی‌رسد و به استقبال شهادت و اسیری رفتن، همانند رفتن به مهمانی دوست و نزدیک شدن به او است. امام (ع)

با آوردن حضرت زینب (س) به همراه خود، به همه زنان و مردان جهان آموخت که یک مؤمن و خداشناس، از نظر روابط قلبی و پیوند درونی با خدای خویش، باید چنین باشد. اگر امام (ع) خانواده‌اش را به همراه نمی‌آورد، صفحات تاریخ از این نمونه‌های درخشان خالی می‌ماند. [۵]

۳. انگیزه امنیتی

امام (ع) در مدینه خانه‌امنی سراغ نداشت تا خانواده‌اش را به آن جا بفرستد و هنگام خروج از مدینه، هیچ‌کس هم به او پیشنهاد نکرد که من از خاندان تو حمایت می‌کنم؛ لذا امام (ع) نگران اسیر شدن خانواده خود در حال حیاتش بود؛ زیرا احتمال قوی وجود داشت که دولت مردان و مأموران یزید، زنان و فرزندان امام را در همان مدینه، دستگیر کرده و به گروگان بگیرند و در نتیجه امام به ناچار برای خلاصی و رهایی زنان و خواهران خود، مجبور می‌شد خود را معرفی و تسلیم نماید و بعد از تسلیم نیز دو پیشنهاد بر سر راهش گذاشته می‌شد، یا با ذلت و خواری بیعت کند و یا به شیوه مرموزی به قتل می‌رسید، و هیچ دردسری هم برای دستگاه حاکم به وجود نمی‌آمد. بنابراین، وقتی عاقبت امر چنین باشد، چرا امام کاری کند که در نهایت به ذلت و خواری بی‌انجامد، بلکه از همان ابتدا با عزت و سربلندی، تمام راه‌های نفوذ را بردشمن بسته و دشمن را از این نظر خلع سلاح می‌کند، و این کاری بود که امام (ع) انجام داد. و در مورد مگه نیز همین سخن جاری است؛ زیرا وقتی امام در مدینه که سال‌ها در آن زندگی کرد و اکنون نیز محل زندگی او بود، پناهگاه و محل امنی نداشته باشد، در مگه حتماً محل امنی نخواهد داشت. [۶]

سید بن طاووس می‌گوید: «از مواردی که ممکن است سبب همراهی زنان اهل بیت (ع) تلقی شود این است که اگر امام حسین (ع) زنان و فرزندان خود را در مدینه و یا جایی غیر از آن، می‌گذاشت، احتمال می‌رفت که یزید بن معاویه زن و فرزندان امام را دستگیر کرده و سپس عواقب شوم و رفتارهای زننده‌ای پیش می‌آمد که امام حسین (ع) را از جهاد و شهادت باز می‌داشت.» [۷]

پی نوشتها

- [۱]. دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود، الاخبار الطوال، تحقیق، عامر، عبد المنعم، ص ۲۴۴، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸ش؛ طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، تحقیق، ابراهیم، محمد أبو الفضل، ج ۵، ص ۳۸۳ - ۳۸۴، بیروت، دار التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق.
- [۲]. سید بن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۶۵، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۴۸ش.
- [۳]. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۳۹۵ - ۳۹۶، تهران، صدرا.
- [۴]. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۰.
- [۵]. فاضل استرآبادی، محمد، عاشورا؛ انگیزه، شیوه و بازتاب، ص ۲۳۴ - ۲۳۵، قم، مؤسسه شیعه‌شناسی، چاپ اول، ۱۳۹۱ش.
- [۶]. همان، ص ۲۳۵ - ۲۳۶.
- [۷]. اللهوف علی قتلی الطفوف ص ۸۴.

پرسش

چه لزومی دارد که تقرب به پیامبر(ص) و ائمه(ع) در زیارت عاشورا در کنار تقرب به خدا قرار گیرد؟

پرسش

در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «أَنْتَى اتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ...»؛ می‌دانیم تقرب به پیشگاه ائمه(ع)، همان تقرب به خدا است؛ چون در طول تقرب به خداوند است. اما متوجه نمی‌شوم چه لزومی دارد مستقل از تقرب به خداوند، تقرب به رسول(ص) و... ذکر شده است؛ آیا حکمت خاصی دارد؟ چون شیوه طرح آن، طوری است که احساس می‌شود تقرب به رسول و ائمه در عرض تقرب به خدا است؟

پاسخ

تقرب؛ گاهی از ناحیه خداوند متعال است، چنانچه خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «وَنَخْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» [۱] (و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم)، و یا در آیه دیگری می‌فرماید: «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ» [۲] (و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، [بگو]: من نزدیکم). لذا این معنا از تقرب در زیارت عاشورا مراد نیست. اما گاهی این تقرب از ناحیه بنده نسبت به خداوند متعال و برگزیدگان

واست که با انجام اموری حاصل می‌شود که یکی از این‌ها عبارت است از: محبت و دوستی نسبت به ائمه اطهار(ع) و دشمنی با کسانی که با آن‌ها مخالفت و دشمنی می‌کنند.

چنان‌که طبق فرآزی از زیارت عاشورا؛ [۳] برای رسیدن به مقام قرب به خدا و رسول خدا و اهل بیت(ع) دو چیز لازم است: یکی محبت و دوستی نسبت به آن‌ها و دیگر بیزاری از آن اشخاصی که به جنگ و مخالفت با آن بزرگواران برخاستند.

اما در مورد پرسش که چرا قرب به پیامبر(ص) و امامان(ع) در زیارت عاشورا، به‌گونه‌ای قرار گرفته که گویا آن حضرات در ردیف خدا می‌باشند؟! باید گفت که ایرادی به این موضوع وارد نبوده و توهم شرک از آن نمی‌رود، زیرا شبیه این مطلب در قرآن نیز دیده می‌شود. به عنوان نمونه؛ در قرآن دیده می‌شود که گاهی با یک فعل امر گفته می‌شود که «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» [۴] که نشانگر آن است که اطاعت خدا و پیامبر(ص) از هم جدا نیستند. [۵]

اما گاهی تعبیر قرآن با دو امر مستقل و در کنار هم بوده و این‌گونه است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ [۶] که نخست به مردم باایمان دستور می‌دهد از خداوند اطاعت کنند، بدیهی است برای یک فرد باایمان همه اطاعت‌ها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود، و هرگونه رهبری باید از ذات پاک او سرچشمه گیرد، و طبق فرمان او باشد؛ زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی او است، و هرگونه حاکمیت و مالکیت باید به فرمان او باشد. در مرحله بعد، فرمان به پیروی از پیامبر(ص) می‌دهد، پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوی و هوس، سخن نمی‌گوید، پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خدا است، و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است، بنابراین، اطاعت از خداوند، مقتضای خالقیت و حاکمیت ذات او است، ولی اطاعت از پیامبر(ص) مولود فرمان پروردگار است و به تعبیر دیگر خداوند واجب الاطاعة بالذات است، و پیامبر(ص) واجب الاطاعة بالغیر و شاید تکرار «اطيعوا» در آیه اشاره به همین موضوع؛ یعنی تفاوت دو اطاعت دارد. [۷]

در مورد جمله «اتقرب» نیز این گونه است؛ گاهی «یا ابا عبد الله اِنِّي اتَقَرَّبُ اِلَى اللّٰهِ وَ اِلَى رَسُوْلِهِ وَ اِلَى امِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ اِلَى فَاطِمَةَ وَ اِلَى الْحَسَنِ»، و گاهی به صورت «وَ اتَقَرَّبُ اِلَى اللّٰهِ ثُمَّ اِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَ مُؤَالَاةٍ وَلِيَّتِكُمْ» به کار می رود. در مجموع تقرب به پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار در طول تقرب به خدا و وسیله برای زودتر رسیدن به مقصد است، نه در عرض تقرب به خدا. [۸]

پی نوشت ها

- [۱]. ق، ۱۶.
- [۲]. بقره، ۱۸۶.
- [۳]. «یا ابا عبد الله اِنِّي اتَقَرَّبُ اِلَى اللّٰهِ وَ اِلَى رَسُوْلِهِ وَ اِلَى امِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ اِلَى فَاطِمَةَ وَ اِلَى الْحَسَنِ وَ اِلَيْكَ بِمُؤَالَاتِكَ وَ بِالْبِرَاءَةِ مِنْ اَنْتَسِ اَنْتَسَ دَلِكُ وَ نَبِيٍّ عَلَيْهِ بُنِيَانُهُ وَ جَزَى فِي ظُلْمِهِ وَ جَوْرِهِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَيَّ اَشْيَاعَكُمْ»؛ طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۷۷۴، بیروت، مؤسسة فقه الشیعة، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
- [۴]. آل عمران، ۳۲.
- [۵]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۱۶، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- [۶]. نساء، ۵۹.
- [۷]. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۳۴.
- [۸]. نک: «نقش واسطه ها در تقرب به خدا»، ۲۸۶.

پرسش

فرق ماهوی «قدم صدق» در زیارت عاشورا، با «مقعد صدق» در آیه «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» چیست؟

پرسش

فرق ماهوی «قدم صدق» در زیارت عاشورا، با «مقعد صدق» در آیه «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» چیست؟ و چرا به «صدق» وصف شده و ماهیت صدق چیست؟ منظور از «ثبات قدم صدق» چه خواهد بود و چگونه تحقق می‌یابد؟ شرطیت «عندیت» این ثبات با اهل البیت علیهم السلام به چه معناست؟

همچنین در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمُحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ» ماهیت مقام محمود و ماهیت بلوغ به این مقام برای شیعه اهل البیت علیهم السلام چیست؟

پاسخ اجمالی

این دو فرق ماهوی با یکدیگر ندارند، بلکه دارای رابطه مقدمه و ذی المقدمه هستند. رابطه قدم صدق در زیارت عاشورا و مقعد صدق (جایگاه و قرارگاه صدق)، در قرآن کریم این است که قدم صدق مقدمه است برای رسیدن به جایگاه صدق که مقام عندیت با خدا و لقای او است.

پاسخ تفصیلی

«قدم صدق» و «مقعد صدق» هر دو در قرآن ذکر شده و در روایات شیعی قدم صدق به ولایت و محبت علی (ع) و «مقعد صدق» به همنشینی و معیت با اهل بیت در روز رستاخیز و قیامت تفسیر شده است. در این جا به دو روایت در این زمینه اشاره می‌کنیم:

امام صادق (ع) در مورد این آیه که می‌فرماید: «بشارت ده کسانی را که ایمان آورده‌اند به این که برای آنان قدم صدقی نزد پروردگارشان است» فرمودند: منظور ولایت امیر المومنین (ع) است. [۱]

همچنین: «جابر از رسول خدا (ص) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: ای علی بشارت باد بر تو که هر بنده‌ای تو را دوست بدارد و بر مودت تو وارد شود خداوند او را در روز قیامت همراه ما برانگیخته خواهد کرد؛ سپس پیامبر خدا این آیه را تلاوت کردند: متقین در جنات و نه‌هایی هستند در جایگاه صدق، نزد پادشاهی مقتدر». [۲]

در آیه دیگری از قرآن می‌خوانیم: «عهد و پیمان‌هایتان را بازچه بین خودتان قرار ندهید تا قدمی بعد از ثابت شدن بلغزد و به خاطر مانع شدن از راه خدا به سختی مبتلا شده و برایتان عذابی عظیم باشد». [۳]

و در زیارت عاشورا هم زائر امام حسین (ع) در واقع از هشدار می‌گیرد که در این آیه داده شده به خدا پناه می‌برد که مبادا از کسانی باشد که در عهد خود با خدا و دوستان او فریبکار و بازیگرند و از خدا می‌خواهد که او را در عهد خود ثابت قدم بدارد: «خدایا شفاعت امام حسین (ع) را در روز قیامت روزی من کن و قدم صدق مرا در نزد خود، همراه با امام حسین و اصحاب او که جان خود را فدا کردند ثابت گردان». [۴]

پس جایگاه صدق (مقعد صدق) نتیجه حرکت با قدم صدق است و هر چند در مسیر حرکت امکان لغزش وجود دارد، اما بعد از رسیدن به جایگاه صدق و قرار گرفتن در نزد پادشاه مقتدر و همراهی و معیت با اهل بیت دیگر امکان لغزش نیست؛ چرا که این حرکت صادقانه به نتیجه و غایت خود رسیده است.

به بیان دیگر، وقتی که مأموم خواهان معیت با امام است، طریقه این

معیت، اطاعت و حبّ امام است و می‌دانیم که عشق و محبت، ادعایی است که می‌تواند صادق یا کاذب باشد. صدق در ادعای محبت مستلزم مجاهده با نفس و اطاعت از امام است، و اصل امتحان محبت، نیزاین است که فرد در دل خود به غیر از یک محبوب را جای ندهد. به عبارت دیگر، شرط صدق در محبت، همان عدم شرک در محبت است، پس صدق در محبت همان توحید در محبت است.

کسی که در اطاعت امام (ع) با قدم صدق حرکت کند، در نهایت در جایگاه صدق که بنابر توضیحی که گذشت همان جایگاه توحید کامل است، قرار خواهد گرفت و به مقام معیت با امام و عندیت با خدا خواهد رسید. پس جایگاه و قرارگاه صدق و عندیت با خدا، همان لقای خدا است، همچنان که در سوره فجر هم که منسوب به امام حسین (ع) است، شاهد همین حرکت و رسیدن به لقای خدا هستیم. [۵]

مقام محمود نیز که مقام پیامبر و ائمه (ع) است، با طی طریق محبت و صدق در محبت - برای شیعه راستین - قابل تحقق است. بنابراین مقام محمود و قرارگاه صدق و... همگی به حقیقت واحدی اشاره دارند که در هر یک از این تعبیرات به جهتی خاص از این مسئله اشاره شده است.

پی نوشتها

- [۱] «عن أبي عبد الله ع في قوله تعالى بشر الذين آمنوا أن لهم قدم صدق عند ربهم قال ولاية أمير المؤمنين ع»، كلبيني، الكافي، ج ۱، ص ۴۲۲، دار الكتب الاسلامية.
- [۲] «عن جابر عن النبي ص أنه قال أبشروا علي ما من عبد يحبك و ينتحل مودتك إلا تبعه الله يوم القيامة معنا ثم قرأ النبي ص هذه الآية إن المتقين في جنات ونهر في مقعد صدق عند مليك مقتدر»، مجلسي، بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۰۹. موسسه الوفاء، بيروت.
- [۳] «ولا تتخذوا أيمانكم دخلاً بينكم فترأل قدم بعد ثبوتها وتذوقوا الشوء بما صدقتم عن سبيل الله ولكم عذاب عظيم»، النحل، ۹۴.
- [۴] «اللهم ارزقني شفاعته الحسين يوم الورد و ثبت لي قدم صدق عندك مع الحسين وأصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم دون الحسين ع»، شيخ طوسي، مصباح المتعجب، ص ۷۷۶، موسسه فقه الشيعة، بيروت.
- [۵] الفجر، ۲۷-۳۰؛ «يا أيها النفس المظلمة ارجعي إلى ربك راضية مرضية فأدخلي في عبادي وأدخلي جنتي، إنما يغني الحسين نبي علي صلوات الله عليهما فهو ذو النفس المظلمة الراضية المرضية وأصحابه من آل محمد صلوات الله»، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹۳.

پرسش
معنای «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نَارَ اللَّهِ وَابْنَ نَارِهِ وَالْوَتَرَ الْمَوْتُورَ» چیست؟ آیا
خون خواهی، عملی از روی کینه نیست؟

پاسخ اجمالی

بنابر معانی مختلفی که «نار» و «وتر» در کاربردهای لغوی دارند، برای عبارت «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نَارَ اللَّهِ وَابْنَ نَارِهِ وَالْوَتَرَ الْمَوْتُورَ»، معانی مختلفی شده است که معنای مناسب تر آن بدین گونه است: سلام بر تو! ای کشته‌ای که خداوند برای تو خون خواهی می‌کند، و پسر کسی که خدا خون خواهی او می‌کند، و ای تنهایی که نزدیکان او کشته شدند. انتقام و کینه، از دو قسم ممدوح و مبعوض برخوردار است؛ یعنی گاهی ممدوح است حتی می‌توان گفت که در پاره‌ای از موارد واجب است؛ زیرا یکی از برترین فروع دین تولاً و تبراً است، تولاً یعنی دوست داشتن خوبی‌ها و خوبان، و تبراً یعنی دشمن داشتن بدی‌ها و بدان. تولاً و تبراً آن قدر اهمیت دارد که در بعضی از روایات از آن به عنوان محکم‌ترین دستاویز ایمان یاد شده است. مؤمن اگرچه نباید نسبت به مؤمنین حقد و کینه داشته باشد ولی دشمنی با دشمنان خدا و کسانی که با جلوگیری از فراگیری شدن احکام الهی، سعادت نسل‌های بشری را از بین بردند، وظیفه الهی و حتی انسانی است. خون خواهی چنین افرادی هرگز جنبه شخصی ندارد.

بلکه نوعی انتقام از همه بدی‌ها و بدان عالم است. نوعی امر به معروف و نهی از منکر است. در منابع دینی به ویژه قرآن کریم، یکی از اوصاف ذات حق تعالی منتقم شمرده شده است و خود قرآن کریم دشمنی و عدم دوستی با عده‌ای از گنه کاران را مطالبه کرده است.

پاسخ تفصیلی

پاسخ به دو سؤال فوق درگرو بیان نکات زیر است:

الف: «ثار» در کاربردهای لغوی به معانی زیر، به کار گرفته شده است: کین خواهی، خون، خون ریخته شده قابل قصاص کردن، خون خواهی، خون خواه و قصاص کننده. [۱]

ب: «وتر» در کاربردهای لغوی به معنای زیر به کار گرفته است: تنها، یگانه، خون، نقص، جنایت و کسی که نزدیکان او کشته شده و انتقام آنان گرفته نشده است. [۲]

ج: بنا بر معانی لغوی ثار، معانی زیر را برای این عبارت «السلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره» احتمال داده‌اند:

سلام بر توای: ۱. کسی که انتقام گیرنده او خدا است. ۲. خون خواه او خداست. ۳. کسی که در راه خدا خون خواهی کرد. ۴. کشته‌ای که خدا، خون خواه توست. ۵. خون خدا. ۶. خون ریخته شده‌ای که خدا ولی آن خون است. ۷. خون ریخته شده قابل قصاص کردن از طرف ذات حق تعالی. ۸. بنا بر معانی وتر، معانی زیر را برای وتر الموتور احتمال دادند:

۱. کسی که خودش و نزدیکانش مورد جنایت قرار گرفتند. ۲. کشته‌ای که نزدیکانش راکشند. ۳. تنهایی که نزدیکان او راکشند. ۴. تنهایی که نزدیکان او کشته شدند و انتقام آنان گرفته نشده است. ۵. یگانه دوران خود در کمالات بشری. [۳]

۵: یکی از برترین فروع دین تولّو و تبرّا است، تولّو یعنی دوست داشتن خوبیه‌ها و خوبان، و تبرّا یعنی دشمن داشتن بدی‌ها و بدان. تولّو و تبرّا آن قدر اهمیت دارد که در بعضی از روایات از آن به عنوان محکم‌ترین دستاویز ایمان یاد شده است. [۴] مؤمن اگرچه نباید نسبت به مؤمنین

حقد و کینه داشته باشد ولی دشمنی با دشمنان خدا و کسانی که با جلوگیری از فراگیر شدن احکام الهی، سعادت نسل‌های بشری را از بین بردند، وظیفه الهی و حتی انسانی است.

خون‌خواهی چنین افرادی هرگز جنبه شخصی ندارد، بلکه نوعی انتقام از همه بدی‌ها و بدان عالم است. نوعی امر به معروف و نهی از منکر است. در منابع دینی به ویژه قرآن کریم، یکی از اوصاف ذات حق تعالی منتقم شمرده شده است [۵] و خود قرآن کریم دشمنی و عدم دوستی با عده‌ای از گنه‌کاران را مطالبه کرده است، [۶]

و: از انتقام ذات حق تعالی از فرعونیان، مجرمین، تکذیب‌کنندگان پیامبران و مواردی دیگری که در قرآن کریم آمده است، فهمیده می‌شود که اعتقاد و التزام به این امر واجب است.

ز: از موارد لعن و برائت قرآنی و روایی و حتی در زیارت عاشورا که کلام قدسی است، فهمیده می‌شود که نه تنها حقد و کینه، نسبت به دشمنان دین و بانیان جنایت کربلا، نامشروع نیست، بلکه امری مشروع و از شعائر اصلی دین است. چنان‌که شعار اساسی دین یعنی توحید، بی‌زاری و دشمنی نسبت به دشمنان دین است.

در نتیجه خون‌خواهی از قاتلان سیدالشهداء امری شرعی است و قول به نامشروع بودن مطلق خونخواهی و کینه، خودامری نامشروع است.

ح: از شهادت معصوم (ع) بر ثارالله بودن و وتر موتور بودن سیدالشهداء و انتقام ذات حق تعالی از قاتلان او توسط امام عصر (عج) [۷] و از دعای معصوم (ع) برای این‌که از طالبین خون سیدالشهداء باشند [۸]، و همین‌طور از لعن و برائت از قاتلان سیدالشهداء، دانسته می‌شود که انتقام خواهی نکردن و نفرت و عداوت نداشتن نسبت به ملعونین زیارت عاشورا، کاری مبغوض ذات حق تعالی است.

پی نوشت‌ها

- [۱] الجوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، ج ۲، ص ۶۰۳؛ الرازی، محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر مختار الصحاح، ص ۵۱؛ ابن الاثیر، النهاية فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۱۹۹؛ طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۰۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۵۱. به نقل از سدی، حسن، کتاب بررسی و تحلیلی پیرامون زیارت عاشورا، ص ۸۲.
- [۲] طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۵۰۸؛ الجوهری، اسماعیل بن حماد، تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۲، ص ۸۴۲؛ الصحاح، ج ۲، ص ۸۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۵۴، به نقل از همان.
- [۳] برای بررسی بیشتر هر یک از این احتمالات رجوع شود به کتاب بررسی و تحلیلی پیرامون زیارت عاشورا، ص ۸۲ به بعد حیدری فر، مجید، کتاب مدرسه عشق، ص ۱۳۷؛ تهرانی، ابوالفضل، پاسخ به پرسش‌های دانشجویی، مبحث قیام امام حسین (ع)، پرسش خون خدا، و کتاب شفاء الصدور ص ۱۶۲.
- [۴] مهدوی کنی، محمدرضا، نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ص ۹۰.
- [۵] اعراف، ۱۳۶؛ روم، ۴۷؛ زخرف، ۲۵ - ۵۵؛ حجر، ۷۹؛ مائده، ۹۵؛ ابراهیم، ۴۷؛ زمر، ۳۷؛ سجده، ۲۲؛ زخرف، ۴۱.
- [۶] بیزاری و دشمنی با یهود و نصاری: مائده، ۵۱؛ بیزاری و دشمنی با پدران و برادران کافر: توبه، ۲۳؛ بیزاری و دشمنی با دشمنان مؤمنان: ممتحنه، ۹؛ بیزاری و دشمنی با کافران و مسخره کنندگان آیات الهی: نساء، ۱۳۵.
- [۷] مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۲۱، همان، ص ۲۲۲.
- [۸] نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۴۱۵، نرم افزار جامع الاحادیث.